ملقیاً بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح منیباً الی القیوم الحی مستحفظاً عن شرور الغی مقبلاً
الی الجواد الغنی واعیاً عن هفوات العی فها انا ابتدئ بالمقصود متوکلاً علی واهب العقل والجود

اما بعد ثنای قادر مطلق مخفی نماند که قادر اسمی است از اسماء حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی
و ابن ماجه حاکم و ابن حبان از ابو هریره رضی الله تعالی عنه مصحح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوٰة
والثنا من احصاها دخل الجنة یعنی هر که احصا کند نامهای حق تعالی را درآید به بهشت باید دانست که
در تفسیر احصا شراح حدیث را اختلاف بسیار بوده اند مختار بعضی آنست که مراد از احصا احاطه است
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسمای اسما و بعضی گویند که مراد ورد ساختن آنها است
آناء اللیل و اطراف النهار بصفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر آنست که مقصود حفظ کردن و یاد
داشتن اسما است در لغت احصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید آنست
آنچه در بعضی روایات بخاری من حفظها بدل من احصاها واقع شده و نیز پوشیده نماند که چون امر
شده تخلقوا باخلاق الله یعنی متصف شوید بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس حفظ بنده از نام
پاک او جلت اسماؤه که قادر است یعنی توانا بر هر چیز آنست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع از هوا
و لذات کذا فی شرح الحصن الحصین و در ذکر مطلق تصریح است باآنکه قدرت او تعالی کبریاؤه منزه است از
قیود و آلات بل هذه الامن شئون الممکنات فهو القادر الحقیقی التام فی جمیع صفاته و تجلیاته کما ان سوته
ادراک و سماع تحقیقش عنقریب بدلائل قطعیه مفحمه مؤید خواهد شد عطا فرموده و صلوٰة کامله تحجب نماند که
صلوٰة از مومن دعا است و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلق رحمت او سبحانه جل شانه
بهر کس باندازه طلب و استعداد وی باشد توضیح این ابهام آنکه رحمت او تعالی بر عاصی عفو باشد و مغفرت
و جنت حور و قصور بر صالح با اینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و جز آن ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود اینهمه افاضه علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

تبتل از دنیا بریدن برای خدا منتخب

علیهم الصلوة والثنا و اولیا قدّست اسرارهم بآنکه همه متجلی بودن حق است بتجلیات ذاتیه و صفاتیه
و اسمائیه کذا فی شرح الفصوص همه روح سید المرسلین در مجمع البحار مذکور است که سید را بر مالک
و شریف و فاضل و کریم و حلیم و رئیس و مقدم اطلاق میکنند علیه و علی آله یعنی اهلبیت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم که صدقه بر ایشان حرام است یعنی بنو هاشم و صحابه الصلوة والسلام صحابی در اصطلاح عبارت است از
مومنی که آنحضرت علیه التسلیمات را در حال ایمان دید و از دنیا با ایمان رفته باشد و هذا اصطلاح
جمهور المحدثین که در احادیث صحیحه بدان بشارت داده برارباب بصیرت و اصحاب حقیقت
پوشیده نماند که زیارت بالکسر بمعنی دریافتن مقام متبرک یا شخص متبرک کذا فی المنتخب و مشهور
بضمتین جمع قبر بالفتح بمعنی گور و در گور داخل کردن گویند قبر الرجل عبده اذا ادخله فی القبر
و اقبار بالکسر حکم بگور کردن گویند اقبر الرجل عبده اذا حکم بان یقبر قال الله جل مجده فاقبره یعنی
پس گور کنانید او را ای حکم فرمود بگور کردن انسان در اینجا فواید چند نوکر فقیر قلم می نمایم

فائده اول مراد از قبر در بحث عذاب قبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا
و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام آثار اعمال از خیر و شر در ان عالم نمایان میشوند و اگر در این
بحث تخصیص کنند بمعنی مشهور قبر که عبارت است از گوی که مرده را در ان گور کنند لازم آید که
متحقق نشود عذاب قبر در حق کسیکه در شکم جانور تحلیل رود یا در آب غرق شود و یا در آتش
سوخته گردد و الیس فلیس **فائده دوم** بر آنکه صورت حکم فرمودن الله تعالی بگور کردن
مردگان را اول چنان واقع شده که چون قابیل هابیل را کشت و مردن آدمی را اول همان وقت وقوع
یافت قابیل هیچ ندانست که این مرده را چه باید کرد ناچار جثه هابیل را در چادر کلانی پیچیده همراه
خود میداشت چون درین نقل و تحویل مشقت بسیار کشید و بتنگ آمد حیران شد روزی در صحرای
مغموم نشسته بود که ناگاه زاغی پیدا شد و با زاغی دیگر جنگ کرده او را کشت باز منقار خود

فائده اول

فائده دوم

وپنجه های خود زمین را کافته جثه زاغ مرده درگوی انداخت وبالای آن خاک بسیار بمقدار خود
توده کرد قابیل ازین حرکت زاغ پی برد که مرده را همچنین باید کرد جثه برادر خود را نیز دفن کرده
قبر راست نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان
نازل شده بحضور اولاد ایشان طریق غسل وتکفین وتجهیز وکندن گور بعمل آوردند از آن
باز همین طریق معمول شد واین تعلیم الهی اولا قابیل را بسبب قصور استعداد او بواسطهٔ زاغ واقع
شد وثانیا اولاد حضرت آدم علیه السلام را بواسطهٔ فرشتگان نمایان شد کذا فی تفسیر فتح العزیز آدم را
فائده سوم تعلیم فرمودن او تعالی طریق قبر ودفن را النعمتی است عظیم چه اگر مرده
بدستور جانوران دیگر بر روی زمین میگذاشتند متعفن شده بوی میکرد ومشام جهانیان را کنده
میساخت ومردم از آن متنفر میشدند وبدگوئی ها میکردند ونیز سباع درنده وپرندهای اعضای
او را لخت لخت کرده میبردند وجانوران ناپاک مردارخوار او را طعمه خود میساختند وحقارت
عظیم باو لاحق می شد لاجرم برای تکریم او این صنع را از غیب تعلیم فرمودند فائده چهارم
در دفن کردن مردگان علاقه روح با تن علی وجه الکمال باقی میماند وتوجه روح برای این
ونشستگان ومستفیدین بسهولت واقع میشود زیرا که بسبب تعیین مکان بدن گویا مکان روح هم
متعین است وآثار این عالم از صدقات وفاتحه ها وتلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه
که مدفن تن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود پس دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنابرین است که از اولیاء مدفونین ودیگر صلحای مؤمنین انتفاع واستفاده جاری است
وانهار افاده واعانت نیز متصور کذا فی التفسیر العزیزی فائده پنجم قبر در جوار صلحا بهتر
ساخته شود که موجب برکت ومغفرت وباعث صفا ونورانیت است ومیت از جوار بد
ایذا می یابد مانند ایذا یافتن زنده از آن کذا فی شرح سفر السعادت والعثور علی دار السرور

فائده سوم

فائده چهارم

فائده پنجم

و در فتاوی لآلی فاخره مسطور است الافضل الدفن فی المقبرة التی فیها قبور الصالحین کذا فی الفتاوی
العالمگیریه قال علیه السلام ادفنوا موتاکم وسط قوم صالحین فان المیت یتاذی بجار السوء کما یتاذی
المیت الفاسق اذا دفن بجنب الصالح یتاذی الصالح بتعذیب الفاسق انتهی و در روایت صحیح
ثابت شده که مردی بعضی احباب خود را که انتقال کرده بود در خواب دید که در عذاب سخت گرفتار است
باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در راحت و آسایش مشاهده نمود و بطریق استعجاب
مستفسر کیفیت حال شدی و بیان نمود که مردی صالح متقی قریب گور ما مدفون شده و آن
مرد صالح همراه دیگر اموات را که نزدیک قبرش مدفون بودند شفاعت نمود و از عذاب و نکال
رهانید برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن چند اما افاده
المحقق الجامی قدس سره السامی شعر جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی که زحمت آن
دگران موت خود اندیشه کنی ولی رغبت شدن از دنیا و برای مرده یاد دعا و استغفار نمود
و آخرت را یاد کردن و تجلیه قلوب و تصفیه صدور و حاصل ساختن و نعمت رقت قلب بدست
آوردن و در مظاہر حق ترجمه ہندی مشکوٰۃ شریف مرقوم است اور کہا امام نووی نے کہ
زیارت کی کتنی قسمیں ہیں ایک تو فقط واسطے یاد کرنے موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لیے
تو کافی ہے دیکھنا قبروں کا بغیر پہچانے مردونکی دوسری واسطے دعا وغیرہ کی ہے پس وہ مسنون ہے
ہر مسلمان کی لیے ہے اور تیسری برکت حاصل کرنیکی لیے ہے پس وہ زیارت اچھے لوگونکی قبرو
ہی ہے اس لیے کہ انکی لیے برزخ میں تصرفات اور برکات ہیں بیشمار اور چوتھی واسطے ادای حق
دوستی اور قرابت کی ہے جیسا کہ حدیث ابی نعیم کی میں آیا ہے کہ جو کوئی زیارت کرے
ماں باپ کی یا ایک کی دن جمعه کی تو ہوتی ہے مانند حج کی اور پانچوین مہربانی اور انست کی ہے
ہوتی ہے جیسی کہ آیا ہے حدیث میں کہ جو کوئی کوئی اوپر قبر مومن بھائی اپنی کی اور سلام کرے

او پہر

اوسپر نوحہ پھاندنا ہی اوسکو اور جواب سلام کا دینا ہی بلا شبہہ مشروع یعنی مسنون و مستحب است

در صحیح مسلم بروایت بریدہ رضی اللہ عنہ مسلم شدہ کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نہیتکم

عن زیارۃ القبور فزوروہا یعنی نہی کردہ بودم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہا را یعنی

پیش ازین از زیارت کردن قبور نہی کردہ بودم پس الآن آن حکم را منسوخ دانید و گفتہ اند کہ سلطنت

قرب عہد بجاہلیت بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند آنچہ در جاہلیت میگفتند و میکردند اما الآن

پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشہ مفاسد جاہلیت زائل شد کذا فی ترجمۃ المشکوۃ

للمحقق الدہلوی و بروایت ابن ماجہ از ابن مسعود رضی اللہ عنہ باثبات رسید کہ فرمود پیغمبر خدا علیہ

انی کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا و تذکر الآخرۃ یعنی بودم من

نہی میکردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہا را کہ زیارت قبور بی رغبت میکند

در دنیا یعنی نفرت می بخشد ازان کہ چون عاقبت کار این ست ایہہ تعلق بدنیا چیست

و یاد میدہد آخرت را ازینجا معلوم میشود کہ وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود نہ

ذاہل و غافل کذا فی شرح المشکوۃ و فی البحر الرائق قال فی البدائع لا باس بزیارۃ القبور والدعاء للاموات

ان کانوا مؤمنین من غیر وطی القبور لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انی کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا

و لعمل الامۃ من لدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا ہذا انتہی و صحح فی المجتبی بانہا مندوبۃ

تفصیل مقام آنست کہ زیارت قبور را از اعمال خیر و اوضاع دین ست و آن حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم در ابتدا ازان نہی فرمودہ بودند و در آخر رخصت و اذن دادہ اند بالجملہ از اقوال

و افعال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و تابعین و تبع تابعین و دیگر علما و صلحا زیارت قبور ثابت گردید

تا آنکہ در سلک مسائل اجماعیہ قطعیہ منسلک شدہ و اختلاف کردہ اند درانکہ رخصت زیارت قبور خاص

در حق مردان ست یا زنان ہم در رخصت داخل اند پس مختار بعضی آنست کہ نہی سابق در حق زنان

علی حال باقی ست و ایشان را بیرون آمدن برای زیارت قبور جائز نیست مگر زیارت قبر مطهر
حضرت سرور کائنات علیه التسلیمات زنان را نیز مستحب است و ایشان استدلال کرده اند
بظاهر حدیث مذکور که در ان خطاب بمردان است و نیز متمسک شده اند بحدیثیکه ابو هریره رضی الله
عنه روایت کرده فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله زوارات القبور یعنی لعنت کرد خدا تعالی
زنان زیارت کنندگان را که وقت زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند قال
الامام النووی فی شرحه لصحیح مسلم فی هذه الاحادیث دلیل علی استحباب زیارة القبور والسلام علی
اهلها والدعاء لهم والترحم علیهم وصریحة فی نسخ نهی الرجال عن زیارة القبور واجمعوا علی انها سنة
للرجال واما للنساء ففیهن خلاف انتهی و در مالابد منه مرقوم است زیارت قبور مردان را جائز است
نه زنان را وفی اللآلی الفاخرة اعلم ان زیارة القبور ماذون فیها للرجال وعلیه عامة اهل العلم واما للنساء
فقد روی عن ابی هریرة انه علیه السلام لعن زوارات القبور وقال جمهور العلماء من اثبت
الرخصة للنساء فی الزیارة فانما استدل بحدیث نهیتکم الخ وهو استدلال بالفارق لان خطاب
الرجال لا یشمل النساء فلا یعم الرخصة والصحیح انه لایباح للنساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و
فی نصاب الاحتساب فی الباب الثامن الاولی للمرأة ان لا تزور قبرا سوی قبر رسول الله صلی الله
علیه وسلم وروی انه سئل القاضی رضی النخعی عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لاتسال عن
الجواز والفساد فی هذا وانما تسال عن مقدار ما یلحقها من اللعن فاعلم انها کلما نوت الخروج کانت
فی لعنة الله وملائکته واذا خرجت تحفها الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبر تلعنها روح المیت و
اذا رجعت کانت فی لعنة الله فان اذن او ذهب معها بعلها فهو شریک فی اللعن واذا
القبر کفرت وبانت من الزوج کما تفعل بعض النساء لقلة العقل وکثرة الجزع فلا یجوز لهن الخروج الی
قبور بعض المتبرکین کما اعتادت النساء الا زیارة قبر والدیها ان لم یکن ثمة قبر اجنبی الی زیارة قبر

رسول

رسول الله صلی الله علیه وسلم لانه اب الامة واولی قبر ذی رحم محرم منها ان لم تحضر موته لما روی
ان عبد الرحمن بن ابی بکر رض مات خارج مکة علی اثنی عشر میلا فنقل الی مکة ودفن فجاءت عائشة
رضی الله عنها حاجة فزارت قبره وقالت اما والله لو شهدتک ما زرتک قال السرخسی
یعنی ان ترک الزیارة اولی ولکن ابیحت فی زیارتها عذرا لها وانه فات عنها لقاؤها عند الموت
فزارت لتکون قائما مقام لقائها عند الموت فاذا کان ترک زیارة قبر الاخ اولی فکیف یکون
الرخصة فی زیارة قبر الاجنبی للنساء احسن فیکره بالاثر الا ان الاثر دل علی ان لقاء المیت وقت
الموت للمحارم سنة وروی عن ابی هریرة رضی الله عنه انه علیه الصلوة والسلام خرج من
المسجد فوقف علی باب داره فاتت فاطمة رضی الله عنها فقال صلی الله علیه وسلم من این جئت
قالت کنت خرجت الی منزل فلانة التی ماتت فقال هل ذهبت الی قبرها فقالت معاذ الله ان
افعل بعد ما سمعت منک ما سمعت فقال علیه السلام لو زرت قبرها لم تروحی رائحة الجنة فدل الحدیث علی
انه لا یباح للنساء زیارة القبور ولا تشییع الجنازة کذا فی شرح البرزخ انتهی فی الغنیة شرح المنیة
یستحب زیارة القبور للرجال وتکره للنساء انتهی **خلاصه عبارتهای منقوله**
آنست که هر گاه زن اراده رفتن برای زیارت قبور کند لعنت خدا و فرشتگان یعنی دوری از
رحمت حق بروی نازل شود وچون بنابر زیارت قبور از خانه بیرون آید از همه طرف او را
شیاطین در گیرند وچون زن در مقبره برسد روح میت در حق وی نفرین نماید وچون بخانه
باز گردد نفرین او تعالی شامل حال وی می شود اگر شوهر او را برای زیارت قبور پروانگی دهد
یا همراه او بجهت زیارت قبور برود پس شوهر زن هر دو در لعنت شریک شوند وچون زن
سجده تعبدی بقبر کند کافر گردد و از شوهر فرقت پذیرد و زنان را زیارت قبر والدین روا است
بشرطیکه قبر اجنبی بجا نباشد زیارت مزار فایض الانوار حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق

خلاصه عبارتهای

زنان نیز مستحب است و زیارت قبر کسیکه قرابت محرمه از زن داشته باشد هم مباح است
در صورتیکه هنگام انتقال وی موجود نباشد چرا که باثبات رسیده که عبد الرحمن بن ابی بکر
رضی الله عنهما بیرون مکه معظمه بفاصله دوازده میل وفات کرد و جنازه شان بمکه آورده
دفن کردند پس حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها که برای ادای حج بخانه کعبه وارد
شدند بنابر زیارت قبر شان رفتند و فرمودند که بخدای عز و جل اگر بوقت انتقال شما
حاضر میبودم کنون زیارت قبر شما نمیکردم سرخسی رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق
زنان مستحب است لکن ام المؤمنین رضی الله عنها عذر خود بیان نمودند که وقت موت عبد الرحمن
اتفاق ملاقات نشد ازان سبب زیارت قبر شان بعمل آمد تا این زیارت بمنزله ملاقات او
در حالت احتضار معدود شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر برادر اولی شد چگونه
در حق وی زیارت قبور اجانب مستحسن خواهد شد و از قول حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها
هویدا گشت که زنان را وقت موت ملاقات محارم مسنون است و از ابو هریره رضی الله عنه مروی
است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوة و الثنا از مسجد بیرون تشریف آوردند و بر در مجلس ایستاده بودند
که ناگاه حضرت سیدة النسا فاطمة الزهرا رضی الله عنها حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند
ای فاطمه از کجا می آیی عرض نمودند که بمکان فلان زن که وفات کرده رفته بودم آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرمودند که آیا برای زیارت قبر همان زن اتفاق رفتن شده بود که ارشاد کردند که
بخدا پناه میجویم ازینکه بعمل آرم چیزی که آنجناب نهی ازان فرموده باشند پس فرمودند آن حضرت
صلی الله علیه و سلم که ای فاطمه اگر زیارت قبور میکردی هرگز جنت نمی یافتی و خوشبوی نمیشنیدی
از خوشبوی بهشت و این حدیث دلالت صحیح دارد برانکه زنان را زیارت قبور رفتن پس
چنان جائز نیست و در شرح غنیة المصلی مسطور است که مردان را زیارت قبور مستحب و زنان را

مکروه

مکروه و مختار بعضی آنست که زنان را نیز رخصت زیارت قبور ثابت است و همین ظاهر مذهب امام
محمد رح و ماثور شمس الائمه سرخسی رح و صاحب کشف بزدوی و بحر الرائق و صاحب در مختار
و جامع الرموز و فتاوی سراجیه و افاد القاضی ثناء الله فی اللآلی الفاخرة فی التذکرة الآخرة زیارة
القبور مستحبة للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بزیارة القبور و هذا قول
ابی حنیفة رح و ظاهر مذهب محمد رح یقتضی الجواز للنساء ایضا لانه لم یخصص الرجال و فی المبسوط
اختلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسی رح الاصح انه لا باس بها کذا فی فتاوی
الغرائب و فی کشف البزدوی فی بحث نسخ السنة بالسنة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
و النساء جمیعا و فی السراجیة لا باس لهن بزیارة القبور ای للحائض و الجنب کذا فی خزانة الروایات
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب داده اند از تمسکات مانعین باین
طریق که تسلیم نداریم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتکم الحدیث مخصوص
بمردان است بلکه بجهت شرافت و کرامت بمردان خطاب شده و مراد تعمیم حکم است برای مرد و زن
همچنانکه در آیة وضو و تیمم و امثال آنها نیز زنان داخل اند و لعنت و منع که در حق زنان مروی
شده پیش از رخصت بود قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء کذا فی المشکوة و در کتب فقه طور زیارت قبور
مرقوم مثل آنکه بوقت زیارت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر بگوید

تفصیل مرام آنکه در صحیح ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مر النبی
صلی الله علیه و سلم بقبور بالمدینة فاقبل علیهم بوجهه فقال السلام علیکم یا اهل القبور الحدیث یعنی
بگذشتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگورهای که در مدینه بودند پس مقابل شدند آنحضرت
بایشان بروی مبارک خود پس فرمودند سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها بیامرزد

خدای تعالی تا او شما را شما پیش کذشتکان باید و ما پس شما میرسیم و در صحیح مسلم و سنن النسائی و ابن ماجه
قزوینی بروایت بریده اسلمی رضی الله عنه باثبات رسیده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اصحابه
تعلیم میفرمودند که وقت رسیدن در مقابر این دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیار من
المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم للاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة یعنی سلام باد بر شما
ای اهل سرایها از مؤمنین و مسلمین و ما اگر خواسته خداست بشما هر آینه رسندگان و پیوستگانیم
می طلبیم از خدای تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و
رهائی از هر مکروه بدانکه دیار بالکسر جمع دار است و دار نام بنائی است که آن را عرصه و فضائی
باشد دو دور کرده باشد او را دیوار کذا ذکره المطرزی و استعمال او در منازل احیا آید و در مقابر
که منازل اموات اند نیز مستعمل میشود بجهت کردانیدن اموات در حکم احیا و قبور در حکم عمارات
بلکه عمارت بمانست و سوای آن خراب قال الشیخ شمس الدین محمد فی حواشیه علی الحصن الحصین
یرید بالدیار المقابر وهو جائز لغة قال الخطابی ان الدیار تقع علی الربع العامر المسکون والخراب
اما قوله علیه السلام دار قوم منصوب علی النداء ای یا اهل دار قوم فحذف المضاف واقیم المضاف
الیه مقامه وقیل منصوب علی الاختصاص ویجوز جره علی البدل من الضمیر المجرور فی علیکم انتهی و
استعمال ان شاء الله بر سبیل تبرک و تیمن است و امتثال حکم او تعالی است در کریمه ولا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و بعضی کویند که تقیید بمشیت بجهت لحوق همین مقبره است
بعینها و نزد بعضی برای تحسین کلام است مانند کریمه لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و بعضی
کویند که این استثنا نظر با ایمان است زیرا که مخاطب جماعه مؤمنان اند یعنی ان شاء الله مسلمان
میمیریم و بشما لاحق میشویم هذا ما افاده مولانا فخر الدین رحمه الله فی شرح الحصن الحصین نقلا
عن المصنف و در زاد اللبیب مسطور است که ان در ان شاء الله بمعنی اذ است و در روایت نسائی

اینقدر زیاده کرده انتم لنا فرط و نحن لکم تبع یعنی شما مارا پیش کرد شتابندگانید و ما مر شمارا تابع هستیم

شما پیش هستیم فرط بفتحتین جمع فارط است بمعنی سابق و وی کسی است که از مردمان قافله

پیش رود تا در منزل اسباب از آب و خور مهیا کند و مسلم و نسائی و ابن ماجه از ام المؤمنین

عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی

زیارة القبور قال قولی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و یرحم الله المستقدمین منا والمستأخرین

وانا ان شاء الله بکم للاحقون یعنی پرسید عائشه رض از آن حضرت که چه گویم و چه خوانم

اراده میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد

بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو سلام باد بر اهل

سراها از مؤمنین و مسلمین و رحمت کند خدای تعالی شانه پیش روندگان از ما و پس ماندگان را

یعنی زندگان و مردگان همه را و ما اگر خواسته خدا است بشما رسنده گانیم هکذا فی الترجمة للشیخ

الدهلوی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده کان

رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من آخر اللیل الی

البقیع فیقول السلام علیکم دار قوم مؤمنین اتاکم ما توعدون غدا مؤجلون وانا ان شاء الله بکم

لاحقون اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد یعنی گفت عائشه رض عنها که بود آنحضرت صلی الله

علیه وسلم هر گاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد در آخر شب بسوی بقیع

که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان و آمد شمارا

چیزی که وعده کرده شده بود بشما از ثواب و عقاب فردا قیامت مدتی معین مهلت داده

شده بشما و ما اگر خواسته خدا است بشما پیوستگانیم خداوندا بیامرز مر اهل بقیع غرقد را

بغین معجمه و قاف نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود کذا فی ترجمة المشکوة

للشیخ الاجل قدس سره و مروی است که چون ابن عمر رضی الله عنه در شب و روز بگورها میگذشت
بران سلام میکرد و از ابو هریره رضی الله عنه بثبوت پیوسته که گفت اذا مررت بالقبور
نعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور و اذا مررت بالقبور لا نعرفهم فقل السلام علی المسلمین یعنی
چون بگذری بقبرهای که می ساختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد
بر شما ای صاحبان کورها و اگر بگذری بگورهائیکه شناسائی نمی داشتی از صاحبان آن
کورها پس بگو سلام باد بر مسلمین **تنبیه** بدانکه از اخبار و آثار صحیحه مرویه هویدا می شود که موتی را
سماع و ادراک و شعور حاصل است زیرا که سلام و خطاب از جمله چیزهای است که مخاطب نمی شود بان
مگر کسیکه سمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب
عبث و مخالف عقل است افاد ابن القیم قد شرع النبی صلی الله علیه وسلم لامته ان یسلموا علی اهل القبور
والسلام مما یخاطب به من یسمع و یعقل انتهی و فی شرح الصدور لجلال الملة والدین السیوطی امرنا
بالسلام علی القبور ولو ان الارواح لا تدرک لما کان فیه فائدة یعنی مامور هستیم بسلام کردن
بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر ایشان بیفایده می شد
و درین مقام منکران سماع اموات چند خدشه وارد می کنند و بذیل آنها متمسک میکردند خدشه
اول خطاب و ندا با اموات که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مروی شده مقصود ازان
اسماع و شنوانیدن اموات نیست چه گاهی خطاب ندا برای توبیخ و تحسر و عبرت و مبالغه
نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از اقسام تحسین معنوی که علمای بدیع
آنرا تجاهل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی او را السوق المعلوم مساق غیره نامیده و در
قرآن و حدیث و اشعار عرب ازین قسم خطاب و ندا اکثر جا وارد شده قال الله تعالی حکایة
عن قول ابراهیم علیه السلام للاصنام الا تاکلون ما لکم لا تنطقون و روی البخاری عن ابن

بریده

ربیعة قال رأیت عمر رضی الله عنه یقبل الحجر ویقول انی لاعلم انک حجر ما تنفع ولا تضر ولولا انی رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلتک وقال الشاعر شعر امنزلتی سلمی سلام علیکما
هل الازمن اللاتی مضین رواجع وقال شعر تالله یا ظبیات القاع قلن لنا ألیلای منکن
ام لیلی من البشر ومن المعلوم ان الخطاب فی هذه الامثلة کلها لیس للاسماع والافهام
فلیجز ان یکون الخطاب المروی فی الاحادیث ایضا من هذا القبیل فانهدم جدار الاستدلال
هذا ما اورده بعض حملة عرش الفلسفة ومقتفی آثار الفلاسفة وجواب این خدشه بر کسانیکه ادنی
المراد به المولوی محمد علی المرادآبادی ١٢
از عربیت دارند ظاهر است چه جای که خطاب ندای حقیقی متعذر باشد آنجا محمول بر تحسر و
توبیخ و عبرت می کنند چنانچه در امثلهٔ مورده که خطاب و ندا به تبان وحجر اسود و حیوانات
واقع شده البته مخاطبه بانها حقیقة مستقیم نمیشود بخلاف ما نحن فیه که معنی حقیقی ندا و خطاب
متعین است چه شناختن اموات احیا را و شنیدن ایشان سخنان آنان را از احادیث کثیره که
عنقریب ذکر خواهیم کرد بثبوت پیوسته پس قطعاً مراد از خطاب اسماع است لا غیر و نیست شبهه درانکه عدول از معنی
حقیقی خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملجیه در حیز بطلان است وحمل الامر ان
القیاس علی الامثلة المذکورة مما لا یخفی فساده علی اهل الخبرة فاعلم وعلم المرء خدشه
دوم مقصود از سلام که مشروعیت آن از احادیث صحیحه بثبوت پیوسته طلب کردن
دعا است برای اموات نه خطاب کردن و شنوانیدن ایشان را اگر مطلوب از سلام سماع و خطاب بود جواب سلام
بر مسلم علیه واجب میشد و اهل قبور که اینجا مسلم علیه اند جواب سلام نمی دهند فلا یکون المقصود
من السلام هو الاسماع وجواب این خدشه نیز ظاهر است چه اگر مقصود از سلام صرف دعا می بود
نه خطاب و اسماع پس خطاب و ندا بلفظ یا مردی نمی شد زیرا که ندا کردن اشجار و احجار در حینی
که مقصود ایشان کلام است جایز نیست و نیز در مقام دعا السلام علیهم یا السلام علیکم و مثل آن مروی است چنانچه

از بعضی اصحاب ابی یوسف رح نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام الله علیهم میگفت نه
السلام علیکم و نکته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیت است و اجابت تحیه بحکم نص
قرآن فرض و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف واجب گردد و سلام الله علیهم
دعاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
لازم نگردد ازان سبب سلام الله علیهم اختیار کردم و اما جواب ندادن اهل قبور ممنوع
بلکه باطل است چه احادیث کثیره دلالت صحیحه دارند بر جواب دادن ایشان اخرج ابن
عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه
عبد الحق یعنی هر که بگذرد بقبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند
بر وی پس می شناسد او را و جواب سلام میدهد و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن
عمر رضی الله عنهما قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی مصعب بن عمیر رجع من احد
فوقف علیه و علی اصحابه فقال اشهد انکم احیاء عند الله فزوروهم و سلموا علیهم فو الذی نفسی
بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه الی یوم القیمة کذا فی شرح الصدور و خدشه نمودم در سنن
ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حاضر
شده عرض نمود علیک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مگو علیک السلام
زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث دال است بر آنکه میان سلام
کردن بر احیا و اموات فرقی است یعنی چه جائیکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان مناسب است السلام
علیکم بتقدیم دعا بر معمول گویند و جائیکه امید جواب نباشد چنانکه در مردگان مناسب است علیک السلام بتقدیم معمول بر دعا گویند الحاصل
تفرقه فرموده آن حضرت صلی الله علیه وسلم میان تحیه احیا و اموات برای آن نیست که اموات شعور ندارند و جواب نمی دهند

واما [illegible]

و احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شده قابل احتجاج نماند
چه این حدیث صحیح معارض آنهاست تقریر جواب این خدشه بچند وجه است اول
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود باحادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام
مروی شده چه آنها اصح و اقوی اند از حدیث قوم و مؤید اوست آنچه شارح مصابیح و امام نووی
و خطابی تصریح کرده اند بآنکه میان سلام احیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت
تقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو جا میتوان فی شرح المصابیح الاحادیث
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم
نقلاً عن الخطابی ان السلام علی الاموات و الاحیاء سواء فی تقدیم السلام علی علیکم بخلاف
ما کان اهل الجاهلیة علیه من قولهم ع علیک سلام الله قیس بن عاصم دوم آنکه مختار ابن قیم
آنست که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علیک السلام تحیة الموتی محمول است بر عرف
و عادت عرب چه ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم السلام می گفتند پس پیغمبر خدا علیه الصلوة
والسلام تکلم فرمودند موافق عادت مروجه شان بالجمله مقصود از ان اخبار سبقت از امر
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود نیست مقصود از ان تشریع و تعلیم نفی
وقت زیارت قبور علیکم السلام باید گفت نه السلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوله صلی الله
علیه وسلم فی حدیث آخر علیکم السلام تحیة الموتی انما قال ذلک لان عرف العرب
یقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم السلام فتکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی وفق عاداتهم انتهی
نیز ابن قیم گفته که از جمله نکتهای بدیعه درین مقام آنست که در محل دعا خیر احسن آنست که دعا
بر مدعو له مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام علی نوح سلام علیکم بما صبرتم و در مقام دعای
شر بهتر آنست که مدعو علیه را بر مدعو به مقدم سازند مانند علیک لعنتی علیهم دائرة السوء و ...

تخصیص کذا فی الطریقة الوسطی و شرح الصدور و در قراءة سورة فاتحه و آیة الکرسی نماید بدانکه ثواب
عبادتهای بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تهلیل و نماز
و روزه و حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
و قبور شهدا و اولیا و صلحا قدست اسرارهم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات بسیار
در حق ایشان نافع می شود و همین هست مذهب امام اعظم و احمد بن حنبل و جمهور سلف و بعض
مشهور امام شافعی و امام مالک اینست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب عبادت
بدنی بایشان نمیرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده
اند و نزد عموم فرقه معتزله ضاله اینست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات نمیرسد بلکه
دعا نیز در حق ایشان نفع نمیکند و این مذهب مردود و مطرود هست بآیات قرآنیه و احادیث
نبویه و اخبار صحیحه و روایات فقهیه و عقاید کلامیه اما الآیات القرآنیة فمنها قوله تعالی و قل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی و بگو ای پروردگار من ببخشای بر ایشان ای بر پدر و
مادر چنانکه پرورش کردند مرا در خورد سالی ازین آیت شریف آشکار است که استغفار و دعای
اولاد در حق والدین نافع هست پس انکار نمودن ازینکه عمل یکی در حق دیگری مفید نمیشود
باطل محض هست مرویست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین
چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال
یک مرتبه جواب داد که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز در آخر تشهد و نیز
شخصی از ایشان پرسید که صدقات و خیرات آیا در حق اموات مفید هست یا نه فرمودند
که مفید هست و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع هست زیرا که اگر زیاده از آن چیزی
مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر میفرمود و [illegible]

الله صلی الله علیه وسلم انه اباه یاخذ ماله فدعا به فاذا شیخ یتوکأ علی عصا فسأله فقال انه کان
ضعیفا وکنت قویا وکان فقیرا وکنت غنیا فکنت لا امنعه شیئا من مالی والیوم انا ضعیف
وهو قوی وانا فقیر وهو غنی ویبخل علی بماله فبکی صلی الله علیه وسلم وقال ما من حجر ولا مدر یسمع
ذلک الا بکی ثم قال صلی الله علیه وسلم للولد انت ومالک لابیک انت ومالک لابیک
یعنی مردی بحضور فیض گنجور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گله پدر خود عرضه کرد که او مال مرا
میگیرد پس آنحضرت او را طلب فرمودند وی بصورت پیرمردی عصا در دست گرفته حاضر شد
پس آنحضرت کیفیت حال از وی استفسار فرمودند عرض نمود که اول این پسرم ضعیف بود و من قوی
و او محتاج بود و من توانگر و وی مال من تصرف میکرد و هرگز بخیل نگشته است و مرا منع نمیکرد
و امروز حال بالعکس شده او قوی است و من ضعیف و وی غنی است و من فقیر و حال آنکه او
بخل اختیار کرده مال از من عزیز میکند پس بگریستند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و فرمود
که هر سنگی که این سخن را شنیده است میگرید باز فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تو و مال تو
برای پدر تو اند یعنی جان و مال هر دو فدای پدر است و در تفسیر نیشاپوری مذکور است قال
بعض المفسرین هذه الآیة منسوخة بقوله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین
وقیل مخصوصة لان التخصیص اولی من النسخ وقیل لا نسخ ولا تخصیص لان الوالدین اذا کانا
کافرین فله ان یدعو الله لهما بالهدایة والارشاد وان یطلب الرحمة لهما بعد حصول الایمان
ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فیکفی فی العمر مرة واحدة ان یقول رب ارحمهما او
ینبغی ان یدعو لهما کلما ذکرهما او ذکر شیئا من انعامهما انتهی ومنها قوله تعالی الذین یحملون
العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت
کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم ربنا وادخلهم جنات

عدن التی وعدتهم ومن صلح من ابائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم وقهم السیئات
ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم یعنی وازانجمله است قول او تعالی
الذین یحملون العرش الآیة الی آخرها آنانکه برمیدارند عرش را وآنانکه گرداگرد عرش اند تسبیح میگویند
همراه ستایش پروردگار خویش وایمان می آرند باو وآمرزش میخواهند برای مومنان میگویند ای
پروردگار ما فرا گرفتی همه چیز را به بخشایش ودانش پس بیامرز آنان را که توبه کردند و
پیروی راه تو نمودند ونگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ ای پروردگار ما ودرآر ایشان را
ببوستانهای همیشه ماندن که وعده کرده ایشان را ودرآر نیز هرکه شایسته کار باشند
از پدران ایشان وزنان ایشان وفرزندان ایشان هرآینه توئی غالب باحکمت وهرکه
بازداری ازو بدیها را امروز درین جهان پس بدرستیکه تو بخشنده بر و در آخرت وآن
نگاهداشت تو آن فیروزی است بزرگ چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است
فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود ودرین نکته گفته اند شعر امروز کسی را که در آری
به پناه خود فردا بمقام قربتش بخشی راه خود وآن را که رهش نداده بروز گاه فردا چه کنند
گر نکنند ناله وآه پوشیده نماند که درین آیتها استغفار ملائکه برای مومنین ودعای
محفوظ ماندن ایشان از عذاب دوزخ ودخل گردیدن ایشان در بهشت مذکور است پس لایح
گردید که عمل یکی در حق دیگری نافع میشود وقتیکه مستحکم اساس معتقد اهل السنة والجماعة است لا قطع
عرق ما ظنه المعتزلة المضلة ونیز باید دانست که حاملان عرش اشرف ملائکه اند وعلامه زمخشری
در تفسیر کشاف بیان نموده که بحکم حق سبحانه وتعالی جمیع فرشتگان صبح وشام از روی اجلال
واکرام بر فرشتگان حاملان عرش سلام میکنند ودر تفسیر نیشاپوری مسطور است قیل
خلق الله العرش من جوهرة خضراء وبین القائمتین من قوائمه خفقان الطیر المسرع

بماتين الف عام وعدد حملة العرش يوم القيمة ثمانية اما الذين حول العرش فقيل سبعون الف صف من الملائكة
يطوفون به مهللين مكبرين ومن ورائهم سبعون الف صف قيام قد وضعوا ايديهم على عواتقهم رافعين اصواتهم بالتهليل
والتكبير ومن ورائهم مائة الف صف قد وضعوا الايمان على الشمائل ما منهم احد الا وهو يسبح بما لا يسبح به الآخر
وفي تقديم الرحمة على العلم فائدة هي ان مطلوب الملائكة في هذا المقام هو ان يرحم الله المومنين فكانهم
قالوا ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدين قال اهل التحقيق هذا الاستغفار من الملائكة يجري مجرى
الاعتذار من تقدم لهم تجعل فيها من يفسد فيها اما قوله تعالى وقهم عذاب الجحيم فصريح بالمطلوب بعد الرمز
لان دلالة المغفرة على الوقاية من العذاب كالضمنية وحين طلبوا لاجلهم اسقاط العذاب ضمنا
وصريحا طلبوا ايصال الثواب اليهم بقوله ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم انتهى
ومنها قوله تعالى والملائكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض الا ان الله هو الغفور الرحيم
يعني از انجمله است قول او تعالى والملائكة يسبحون الآية اي فرشتگان تسبيح ميكويند همراه
حمد پروردگار خويش وآمرزش طلب ميكنند براي آنانكه در زمين اند آگاه شو تحقيق خدا
اوست آمرزگار مهربان ودرين آيت تصريح است باستغفار ملائكه در حق مومنين پس
لائح گشت كه دعاي يكي در حق ديگري مفيد ميشود وبعضي گويند كه قول او تعالى لمن
في الارض شامل است فساق وكفار را نيز چه مقصود فرشتگان انست كه حق سبحانه جل شانه
بزودي در حق ايشان عذاب نازل نكند شايد كه نعمت ايمان نصيب ايشان گرداند
ومنها قوله تعالى والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم يعني وازانجمله است قول او تعالى
والذين جاؤا من بعدهم الآية اي وآنانكه آمدند پس از مهاجرين وانصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قيامت ميگويند اي پروردگار ما بيامرز مارا وهر برادران ما را در دين آنانكه

سبقت کردند بایمان و پیدا مکن در دلهای ما هیچ کینه نسبت آنانکه ایمان آوردند
یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما هر آینه تو بخشاینده مهربانی از
الحسینی گفته اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت نیست
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار
و تابعین که موصوف باشند بصفای دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نباشد
از اقسام مومنان خارج بود و درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لاحقین در حق
مومنین سابقین بمغفرت و منها قوله تعالی و استغفر لذنبک وللمومنین والمومنات یعنی
و از انجمله است قول او تعالی و استغفر الآیة ای آمرزش طلب کن برای گناهان خود و در حق
مردان مسلمان و زنان مسلمان و در تفسیر معالم التنزیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم با وجود مغفوریت مامور شدند باستغفار و تحقیقش آنکه تا امت درین سنت بآنحضرت نگاه دارد
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد اینست که طلب عصمت کن از خدا تا ترا از شر کفار
و درین آیت اکرامی است عظیم از خدا تعالی در باره این امت که پیغمبر ایشان را برای استغفار
گناهان ایشان امر کرد و از امام علام رحمه الله منقول است که حق سبحانه پیغامبر
خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس استغفار
فرموده باشند و طلب آمرزش کرده و از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه حبیب
خود را فرماید که از من چیزی طلب کن و چون طلبند عطا نکند پس معلوم شد که امت
را دولت آمرزش خواهد بود شعر هر کرا چون تو شفیعی باشد ناامید از خدا چرا باشد
چون نشان شفاعت کبری یافت بر نام امت طغرا خواستان با گناه کار بسیار شده اند
امیدوار بسیار اند ... و در تفسیر نیشاپوری مذکور است فی الآیة نکتة و هی ان

النبی

النبی صلی الله علیه وسلم الحوال ثلث حال مع الله وهی توحیده وحال مع نفسه وهی طلب العصمة من الذنوب
وان یستر الله جنس الآثام حتی لا تقع فیها وحال مع غیره وهی طلب ستر الذنوب علیه بعد وقوعه فیها
انتهی واما الاحادیث فمنها ما روی الطبرانی والدارقطنی عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال من مر علی المقابر وقرء قل هو الله احد عشر مرة ثم وهب من اجرها للاموات اعطی
من الاجر بعدد الاموات یعنی کسیکه بگذرد بر گورستان وبخواند سورهٔ اخلاص یازده بار پس
ببخشد مزد آن به مردگان داده می شود وی از مزد بشمار مردها ومنها ما روی الطبرانی
والدارقطنی ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما
فکیف لی ببرهما بعد موتهما فقال له علیه الصلوة والسلام ان من البر ان تصلی لهما مع صلوتک و
ان تصوم لهما مع صومک یعنی مردی بجناب سالت مآب صلی الله علیه وسلم عرضه داد که
در حالت زندگی با والدین خود احسان ونکوئی میکردم واکنون که اوشان انتقال کردند بچه
طریق احسان بایشان بجا آرم پس بوی فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بالفعل احسان
باوشان اینست که ثواب نماز نفل وروزهٔ نفل بایشان برسانی ومنها ما روی ابو حفص
العکبری عن انس رضی الله عنه انه سال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله
انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل یصل ذلک الیهم قال نعم انه لیصل الیهم
ویفرحون به کما یفرح احدکم بالطبق اذا اهدی الیه یعنی پرسید انس رضی الله عنه از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که ما صدقه میدهیم از طرف مردگان خود وحج میکنیم از جانب ایشان
ودعای مغفرت میکنیم در حق ایشان پس آیا ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آری میرسد وخوش میشوند باین ایصال چنانکه خوش
میشود یکی از شما وقتیکه هدیه داده میشود بوی خوان نعمت ومنها ما روی ابو داود عن معقل

بن یسار رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا علی موتاکم سورة یٰس یعنی
بخوانید بر مرده های خود سورة یٰس ومنها ما روی عن انس رضی الله عنه انه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من دخل المقابر فقرء سورة یٰس خفف عنهم یومئذ وکان
له بعدد من فیها حسنات یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان
پس بخواند سورة یٰس تخفیف کرده شود از مردگان دران روز و باشد او را نیکویی ها
بشمار مردهای آن مقبره ومنها ما روی الشیخان فی صحیحهما انه صلی الله علیه وسلم ضحی بکبشین املحین
احدهما عن نفسه والآخر عن امته ای جعل ثوابه لامته وهذا تعلیم منه صلی الله علیه وسلم ان الانسان
ینفعه عمل غیره والاقتداء به علیه الصلوة والسلام هو الاستمساک بالعروة الوثقی یعنی قربانی
نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو میش ابلق یکی ازان از طرف ذات مبارک خود و دیگری
از جانب امت خود یعنی ثواب قربانی برای امت خود مقرر فرمود واین قربانی تعلیم است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین طریق که انسان را عمل دیگری نفع میکند وظاهر است که پیروی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم وسیله ایست مستحکم پس هلاکت کسی را که از ایصال ثواب
انکار می نماید ومنها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة توفیت
امه وهو غائب فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی توفیت و
انا غائب فهل ینفعها ان تصدقت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان حائطی صدقة عنها
یعنی وفات کرد مادر سعد بن عبادة و بود سعد بن عبادة آن وقت غائب یعنی همراه
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک حاضر بود پس آمد سعد بن عبادة
نزد آنحضرت پس گفت سعد ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرد مادر من حالانکه
من غائب بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چیزی وصیت میکرد مادرم برای

صدقه پس آیا نفع کند او را اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری
نفع کند او را صدقه کردن تو گفت سعد بن عباده پس بتحقیق من گواه میگیرم ترا ای رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بتحقیق که باغ من صدقه ایست از جانب وی و منها ما اخرج احمد والاربعة
عن سعد بن عبادة رضی الله عنه انه قال یا رسول الله ان امی ماتت فای الصدقة افضل
قال الماء فحفر بئرا وقال هذه لام سعد یعنی روایت کرد احمد در مسند خود و بخاری و مسلم و ابو داود
و ترمذی از سعد بن عباده رضی الله عنه که وی عرض کرد که ای رسول خدا مادر من وفات
یافت پس کدامی صدقه افضل است فرمودند آنحضرت که آب پس کند سعد چاه را و گفت
سعد که این چاه صدقه ایست برای مادر سعد بدانکه در حدیث سابق مذکور شد که سعد باغ را
تصدق کرد و درین حدیث تصدق کردن چاه مذکور است پس وجهش آنکه اول باغ
تصدق کردند و بار دیگر چاه را و منها ما اخرج ابن ماجه و ابن خزیمة عن ابی هریرة رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من حسناته بعد موته علما نشره وولدا
صالحا ترکه او مصحفا ورثه او مسجدا بناه او بیتا لابن السبیل بناه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها
من ماله تلحقه بعد موته یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه از آن چیز که ملحق کرده
شود بمسلمانان از نیکیهای وی بعد از مرگ وی علمی است که پراکنده کرد او را و بیاموزانید
مردمان را از احکام دین و شرایع یا فرزند نیک که گذاشت او را پس خود یا قرآن مجید که وارث
گردانیده آن را کسی یا مسجد که ساخت آن را برای نماز گزاردن مردمان یا خانه بنا کرد برای
مسافران یا جوی که جاری ساخت آن را از آب یا صدقه که بیرون کرد آن را از مال خود میرسد
ثواب این شیهای مذکوره پس از مرگ وی و منها ما اخرج ابو نعیم والبزار عن انس رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع یجری للعبد اجرها بعد موته وهو فی قبره من علم

علما او اجری نهرا او غرس نخلا او بنی مسجدا او ورث مصحفا او ترک ولدا یستغفر له بعد موته یعنی فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت چیز اند که جاری ماند مزد آنها در حق بنده پس از مردن وی
حال آنکه او در قبر است کسیکه بیاموزاند علم را یا روان سازد جوی را از آب برای نفع مردمان
یا بکند چاه را یا بنشاند درختهای میوه برای نفع مردمان یا بسازد مسجدی را برای نماز یا
وارث کرداند مصحف قرآن را یا گذاشت پسر را که طلب مغفرت کند برای وی پس از مرگ وی و منها
ما اخرج الطبرانی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبع
الرجل یوم القیمة من الحسنات امثال الجبال فیقول انی هذا فیقال باستغفار ولدک لک یعنی لاحق میشود
مرد را روز قیامت از نیکیها مانند کوهها پس گوید آن مرد از کجاست این عملها مر او پس گفته میشود
که باستغفار کردن پسر تست و منها ما اخرج البیهقی فی شعب الایمان والدیلمی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق المتغوث ینتظر دعوة
تلحقه من اب او ام او ولد او صدیق فاذا الحقته کانت احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل
علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم
یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست مرده در گور مگر مانند غریق فریاد خواهنده انتظار
میکند دعا را که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که ملحق
شود او را دعا باشد مر او را دوست تر بسوی وی از دنیا و آنچه در دنیا است و بتحقیق که حق تعالی
داخل میکند بر ساکنان قبرها از دعای اهل زمین مانند کوهها در عظمت و بزرگی و بدرستیکه تحفه
زندگان بسوی مردگان استغفار است برای ایشان و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن
انس رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت فیتصدقون
عنه بعد موته الا اهدیها الیه جبرئیل علی طبق من نور ثم یقف علی شفیر القبر فیقول یا صاحب القبر

العمیق بن هدیه اهدیها الیک اهلک فاقبلها فیدخل علیه فیفرح بها و یستبشر و یحزن جیرانه الذین لا یهدی
الیهم شیء یعنی میت هیچ کس از کسان خانه که بمیرد از ایشان کسی مرده پس تصدق کنند او را
بعد مرگ وی مگر آنکه هدیه بردن آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه نهاده است او را بر طبقی از
نور پس ایستد جبرئیل بر کناره گور وی پس گوید جبرئیل ای صاحب قبر عمیق این هدیه
است که فرستاده است آن را بسوی تو کسان تو پس قبول کن آن را پس در آید جبرئیل بر مرده
پس خوشوقت گردد مرده بدان هدیه و بشارت گیرد و غمگین شوند همسایگان وی آنانکه هدیه نفرستاده
شده است بسوی ایشان چیزی و منها ما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائده عن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دخل المقابر ثم قرأ فاتحة الکتاب و قل هو الله
احد و الهکم التکاثر ثم قال انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین و
المؤمنات کانوا شفعاء له الی الله تعالی یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه در آید در گورستان
پس بخواند سورهٔ الحمد و قل هو الله و سورهٔ الهکم التکاثر پس گوید خداوندا بدرستیکه من گردانیدم ثواب
آنچه خواندم از کلام مرا اهل این گورستان را که مسلمان اند باشند اهل گورستان مر خواننده را
شفاعت کنندگان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریره رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج عن میت فللذی حج عنه مثل اجره یعنی
کسیکه حج کند از جانب مرده پس آنکس را که حج کرده است از جانب وی مانند مزد وی است و
اما الاخبار فمنها ما روی جعفر الخلدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت
ابی یقول رای بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یا بنی لم قطعتم هدیتکم عنا قال یا ابت و هل
تعرف الاموات هدیه الاحیا قال یا بنی لولا الاحیا لهلکت الاموات یعنی بعض صالحان در
خواب دید پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مر پسر را که ای پسر من چرا

موقوف کردی فرستادن هدیه از ما گفت پسر ای پدر من آیا می شناسند مردگان هدیه زندگان
را گفت پدر وی که ای پسر من اگر نمی بودند زندگان البته هلاک می شدند مردگان و منها
ما اخرج ابن ابی الدنیا عن سفیان قال الاموات احوج من الاحیاء الی الطعام والشراب یعنی
گفت سفیان ثوری که مرده ها زیاده محتاج اند بنسبت زندگان بسوی طعام و شراب و منها
ما قال القرطبی انه قد کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الی المیت ثواب
ما یقرء فلما توفی رآه بعض اصحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الی المیت ثواب ما یقرء
و یهدی الیه فکیف الامر فقال له کنت اقول ذلک فی الدار الدنیا والآن فقد رجعت عنه
لما رأیت من کرم الله فی ذلک وانه یصل الیه ذلک یعنی گفت قرطبی تحقیق بود شیخ
عز الدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خوانده شود برای مرده و فرستاده
شود ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران وی
در خواب پس گفت آن یار از شیخ عز الدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده
ثواب آنچه خوانده شود و هدیه فرستاده شود بسوی وی پس چه طور است این کار گفت شیخ
مر یار خود را بودم من که می گفتم آن را در خانه دنیا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آنچه
دیدم از کرم حق تعالی درین باب بدرستیکه شان اینست که میرسد ثواب بسوی مرده و منها
ما اخرج القاضی ابو بکر بن عبد الباقی الانصاری بسنده عن سلیمان بن عمید قال قال حماد المکی خرجت
لیلا الی مقابر مکة فوضعت رأسی علی قبر فنمت فرأیت اهل المقابر حلقة حلقة فقلت قامت
القیامة قالوا لا ولکن رجل من اخواننا قرأ قل هو الله احد و جعل ثوابها لنا فنحن نقتسمه منذ سنة یعنی
گفت حماد مکی که بیرون شدم یک شب بسوی گورستان مکه پس نهادم سر خود را بر گوری
پس خواب کردم و دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که برپا شد قیامت که چنین حلقها گشته اند

اہل گورستان گفتند کہ قیامت برپا شدہ ہست ولکن سبب حلقہ حلقہ شدن مایان نیست کہ
مردی از برادران مایان خوند سورۃ اخلاص او بخشید ثواب آن را برای مایان پس مایان
تقسیم آن میکنیم از مدت یکسال و تا حال ازان فارغ نگشتیم ومنہا ما روی حجۃ الاسلام الامام
الغزالی فی احیاء العلوم وعبد الحق فی العاقبۃ عن احمد بن حنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فاقرؤا
الفاتحۃ الکتاب والمعوذتین وقل ہو اللہ احد واجعلوا ذلک لاہل المقابر فانہ یصل الیہم یعنی
گفت امام احمد بن حنبل رح کہ چون داخل شوید گورستان پس بخوانید سورۃ فاتحہ ومعوذتین و
قل ہو اللہ و بگردانید ثواب این برای اہل گورستان پس بدرستیکہ میرسد این ثواب بسوی ایشان
واما الروایات الفقہیۃ فمنہا ما فی ذخیرۃ العقبی الانسان لان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ
والجماعۃ عن الصلوۃ والصوم والحج والصدقۃ والتلاوۃ وغیرہا من جمیع انواع البر ویصل الی المیت
وینفعہ وقالت المعتزلۃ لیس لہ شئی من ذلک یعنی مختار نزد اہل سنت وجماعت اینست کہ انسان را
جائزست کہ بخشد ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزہ وحج وصدقہ وتلاوت قرآن وسوای
اینہا از جمیع انواع نیکی ومیرسد ثواب اینہا بسوی مردہ ونفع میکند آن را ومعتزلہ گفتہ اند کہ
ثواب ہیچ یکی از اینہا بمیت نمیرسد ومنہا ما فی الزیلعی الاصل فی ہذا الباب ان الانسان لہ
یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ والجماعۃ صلوۃ کان او صوما او حجا او صدقۃ او قراءۃ
القرآن الاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر ویصل ذلک الی المیت وینفعہ وقالت
المعتزلۃ لیس لہ ذلک لا یصل الیہ ولا ینفعہ حاصلش بعینہ مانند ما سبق معلوم باید کرد
ومنہا فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق وجعل ثوابہ لغیرہ من الاموات والاحیاء
جاز ویصل ثوابہا الیہم عند اہل السنۃ والجماعۃ کذا فی البدائع وبہذا العلم انہ لا یفرق بین
ان یکون المجعول لہ میتا او حیا والظاہر انہ لا فرق بین ان ینوی بہ عند الفعل للغیر او یفعلہ

بنفسه ثم بعد ذلک یجعل ثوابه لغیره لاطلاق کلامهم وظاهر کلامهم انه لا فرق بین الفرض والنفل فاذا
صلّی فریضة وجعل ثوابها لغیره فانه یصح ولکن لا یعود الفرض فی ذمته لان عدم الثواب لا یستلزم
عدم السقوط عن ذمته انتهی تلخیص مرام آنکه کسیکه روزه داشت یا نماز گزارد یا صدقه داد و ثواب بخشید
آن برای غیر خود از مردگان و زندگان رواست و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان نزد
اهل سنت و جماعت همچنین است در بدائع و بهمین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده نشود
درمیان آنکه مرده باشد آن کس که ثواب چیزهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد و
ظاهر است که فرق نیست درمیان آنکه این چیزها اگر برای غیر کرده باشد یا اولاً برای ذات
خود بجا آورده باشد پس مقرر ساز ثواب آنها برای غیر خود بجهت اطلاق کلام ایشان درین
مسئله و عدم تخصیص یکی از آن هردو و ظاهر الاطلاقات فقها فرقی ندارد درمیان فرض
و نفل پس چون بگزارد نماز فریضه و مقرر ساز ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است
لکن فرض عاید نگردد در ذمه واهب یعنی این فریضه از ذمه او ساقط باشد زیراکه چون واهب را
ثواب این فریضه بعد بخشیدن حاصل نشد بلکه ثواب آن به موهوب له رسید پس ازین لازم نیامد
که این نماز از ذمه واهب ساقط نباشد زیراکه عدم ثواب مستلزم نیست عدم سقوط را از ذمه او
کما لا یخفی و منها ما فی الملتقط رجل اعتق عبدا عن ابیه المیت فالولاء والاجر للاب من غیر ان
ینقص من اجر الابن وکذا الصدقات والدعوات للوالدین ولجمیع المؤمنین والمؤمنات
یکون الاجر لهم لا لکلهم من غیر ان ینقص اجره یعنی مردی آزاد کرد بنده خود را از جانب پدر
خود که مرده است پس ترکه غلام برای آن پدر است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر او
حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و همچنین است حال صدقه ها و دعاها که
که برای پدر و مادر و برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نموده آید همه ثواب آنها برای

ایشان

ایشان می‌رسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی‌شود و منها ما فی اللآلی الفاخرة نقلاً عن نوادر الفقهاء و
ثواب طاعت بمرده و زنده بخشیدن رواست انتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب
تقریرش آنکه در عقد هبه قبضه موهوب له شرط است و هبه بدون قبض تمام نمی‌شود و در صورت
هبه کردن ثواب صدقات و تلاوت قرآن و غیر آن باموات شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت
هبه و ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد و تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت هبه عینی
حسّی البته شرط است و اما در هبه عینی حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه هبه دو نوع است یکی هبه
اموال و دیگر هبه طاعات و قبض موهوب له را که از تتمات هبه و از جمله شروط آن در کتب فقه
می‌نویسند در هبه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنابر فضال
الٰهی صرف ایجاب واهب بغرض قبول کافی و وافی است و بعضی باین نمط تقریر جواب کرده اند
که قبضه موهوب له در هبه حقیقی شرط است و در هبه حکمی شرط نیست و اینجا متحقق هبه حکمی است نه
هبه حقیقی فقدان القبض لا یقدح اصل المقصود فادرک و انصف و اما العقائد الکلامیة فمنها ما
شرح العقائد النسفیة و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم ای صدقة الاحیاء
عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعتزلة انتهی و هکذا فی جمیع الکتب الکلامیة
بالجمله از کتاب و سنت و فقه و عقائد باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری می‌رسد زنده
باشد یا مرده قراءة قرآن باشد یا سوای آن فرض باشد یا نفل و امام نووی و جلال الدین
سیوطی اجماع مذاهب اربعه بلکه اجماع جمیع اهلسنت و جماعت بر وصول ثواب هبه بها و بزنده نیز
و مرده نقل نموده و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسئله وصول ثواب قراءة قرآن نقل می‌کنند
پس آن قول اول است کذا فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراءة علی
القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا و غیرهم و قال الزعفرانی سالت الشافعی عن القراءة عند القبر فقال

لاباس وقال النووی فی شرح المهذب یستحب لزائر القبور ان یقرأ ما تیسر من القرآن ویدعو لهم نص علیه
الشافعی واتفق علیه الاصحاب و فی موضع آخر وان ختموا القرآن کان افضل وکان الامام احمد بن حنبل رح
ینکر ذلک اولا حیث لم یبلغه فیه اثر ثم رجع حین بلغه انتهی یعنی خواندن قرآن نزدیک قبر
تنصیص کرده اند اصحاب شافعی رح وسوای ایشان باین که مشروع است و گفته است
زعفرانی که پرسیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبر پس گفت هیچ باکی نیست
بآن و امام نووی در شرح مهذب گفته که مستحب است مر زیارت کننده قبر را که بخواند قرآن
را هر قدر که او را آسان شود و دعا مغفرت کند در حق مرده با تصریح کرده است بر این
شافعی و اتفاق کرده اند برین اصحاب وی و امام نووی در مقام دیگر گفته که اگر ختم کنند
قرآن را بهتر باشد و بود امام احمد بن حنبل رح که از خواندن قرآن نزدیک قبر انکار می نمود زانکه
او را حدیثی درین باب نرسیده بود و باز رجوع کرد از ان وقتیکه رسید او را حدیث [illegible]
از ذکر دلائل حقه فارغ شدیم کنون بعضی تمسکات معتزله مع جرح و قدح آن بیان سازیم
باید دانست که معتزله تمسک کرده اند بآیه کریمه الا تزر وازرة وزر اخری و ان لیس للانسان
الا ما سعی و ان سعیه سوف یری یعنی آنکه بر نخواهد داشت هیچ بردارنده بار گناه دیگری را
نیست مر آدمی را مگر آنچه عمل کرد و بدرستیکه سعی آدمی زود باشد که دیده شود ازین [illegible]
است که کسی بگناه دیگری ماخوذ نمی شود و کسی به ثواب دیگری مثاب نگردد پس عمل [illegible]
در حق دیگری مانند دعا و صدقات و تلاوت قرآن در جزای آن مفید نیست [illegible]
قطعا و جواب زین استدلال بچند وجوه است اول آنکه بقول ابن عباس رضی الله عنهما
که آیه مذکوره منسوخ است بقول او تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم
وما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنانکه ایمان آوردند و پیروی ایشان کرد اولاد ایشان در

واین جواب ضعیف است باین که شان نزول کریمه مذکوره دلالت دارد برآنکه حادثه که
برای روان آیت مرقومه نازل گردید در امت مرحومه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
بوقوع آمده واما استناد آن بصحیفه حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام پس صرف
برای تبکیت واسکات قریش یهود است چه ایشان باین حضرات اعتقاد می داشتند تفصیل
شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اعزه قریش بود بت پرستی گذاشته اتباع دین مبین
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار نمود و آیات قرآنیه می خواند و می شنید و کفار مکه در حق
وی دوستان طعن واکردند که دین آبا و اجداد را ترک نموده و در تیه ضلالت افتاده در حق
تو ظاهر همین است که دین جدید را گذشته باز دین قدیم را اختیار نمائی پس ولید جواب داد که از
عذاب الهی می ترسم که دین جدید را اختیار نمودم گذاشت باز کفار بولید گفتند که این قدر مال بما بده ما عذاب آخرت ترا بر خود بگیریم
گردنهای خود خواهیم برداشت القصه ولید از دین حق برگشت و قدری مال حسب شرط با ایشان هم داد
پس سبحانه جل شانه برای ابطال عقیده وی نازل فرمود الا تزر وازرة وزر اخری الآیة بالجمله جواب عکرمه ظاهرا
مخالف صریح است با شان نزول که مذکور شد فافهم وتدبر جواب سیوم آنکه مختار ربیع بن انس که مراد از انسان
در آیه مذکوره کافر است نه مسلمان پس برای مسلمان ثابت است آنچه سعی کند بذات خود و آنچه سعی کرده شود
برای وی پس از مرگ وی فی الزیلعی وقیل ارید بالانسان الکافر واما المؤمن فله ما سعی
اخوه وفی شرح الصدور الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر واما المؤمن فله
ما سعی وما سعی له قاله الربیع بن انس انتهی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد از
وازرة که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مومن پس در آیت دوم تخصیص
کردن انسان بکافر ابا میکند از آن آیت اولی کما لا یخفی جواب چهارم آنکه حسین بن
فضل معنی آیه کریمه چنان افاده فرموده که نیست مر انسان را از راه عدل مگر آنچه سعی کرده باشد

نمود

خود داما از راه فضل و عنایت پس جایز است که زیاده کند حق تعالی برای او هرچه خواهد تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم با و عطا فرماید چرا که فضل او تعالی را حدی و پایانی نیست

فی الزیلعی و قیل لیس له من طریق العدل و له من طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجائز ان یزیده الله ما شاء قاله الحسین بن فضل

جواب پنجم

پنجم آنکه لام در لفظ للانسان بمعنی علی است کما فی قوله تعالی و ان اسأتم فلها ای فعلیها و کقوله تعالی لهم اللعنة ای علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست بر انسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه دیگران ماخوذ نخواهد شد هکذا فی الزیلعی شرح الصدور و بر لبیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بتقدیر بودن لام بمعنی علی مضمون آیه مذکوره با مضمون آیه الا تزر وازرة وزر اخری متحد بحسب مآل میشود مگر آنکه آیه لاحقه را تاکید آیه سابقه گردانند لکن ظاهر است که تاسیس اولی میباشد از تاکید پس مادامیکه تاسیس ممکن باشد بر تاکید حمل نشاید کرد

جواب ششم

ششم آنکه مختار این نیما هم رح است که چون نصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل چنین نصوص زیادت بر ظاهر آیت قرآنیه درست میشود پس درینجا مستثنی دیگر محذوف است و تقدیر الآیه هکذا لیس للانسان الا ما سعی او ما وهب له یعنی نیست مر انسان را مگر آنچه عمل کرده و آنچه بخشیده شود برای وی

جواب هفتم

هفتم آنکه لفظ ما سعی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره سببیه و مراد از ما سعی ایمان است و ظاهر است که در آیه اسم لیس و خبرش مع متعلق صفت منه است محذوف هست فتقدیر الآیه هکذا لیس حسنة تصیر نافعة بسبب من الاسباب للانسان الا ما سعی ای بسبب سعیه و هو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مر انسان را در عقبی بهیچ سببی از اسباب مگر بسبب ایمان وی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواه از

عمل این کس باشد یا از عمل دیگر مفید نخواهد شد افاد المولی الاعظم حسن بن محمد بن المحسن المشتهر
بالنظام النیسابوری رح فی تفسیره قال المحققون ان سعی غیره لما لم ینفع الا مبنیا علی سعی
نفسه و هو ان یکون مومنا صالحا کان سعی غیره کانه سعی نفسه انتهی و فی البحر الرائق لیس له
الا سعیه لکن سعیه قد یکون بمباشرة اسبابه بتکثیر الاخوان و تحصیل الایمان حتی صار ممن
ینفعه شفاعة الشافعین انتهی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند مانند پنجشنبه
جمعه و شنبه و دوشنبه فی عین العلم و قد تعین لها یوم الخمیس یعنی و مقرر شده است برای
زیارت قبور روز پنجشنبه و الجمعة و روز جمعه که زیارت قبور دران روز بهتر است از روزهای
دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین و در بعضی روایات
آمده است که داده میشود برای میت علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای
دیگر تا آنکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در
دیار ما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد
هکذا فی ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوی و در شرح عین العلم مذکور است فی روایة ابن عدی
عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة فقرء عنده یس غفر له یعنی
کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو در روز جمعه پس بخواند سورة
یس آمرزیده شود مر آنکس را و فی مشکوة المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی
النبی صلی الله علیه وسلم قال من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له و کتب برا روایت
است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میرساند حدیث را تا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو در هر جمعه آمرزیده
شود مر آنکس را و نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کننده به پدر و مادر و فی شرح

بسعادة و در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی مخصوص
که تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالیکه ببدن دارد. و زائران که نزدیک قبور
می آیند می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام انتهی و در شرح صدور
مسطور است که مردی از اولاد عاصم جحدری میگوید که در خواب دیدم عاصم را بعد از دو سال از
مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مردم گفتم پس کجا هستی گفت سوگند بخدا که
من در باغی ام از باغهای بهشت و من و یاران من در شب جمعه و در روز جمعه مجتمع میشویم
نزدیک ابی بکر بن عبد الله مزنی پس ملاقات میکنیم باز سرداران شما گفتم بدنهای شما ملاقات
میکنند یا ارواح شما پس گفت عاصم چه بعید است فهم تو بدنها بوسیده شدند ارواح ما
ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبردار میشوید از زیارت کردن ما گفت عاصم که از زیارت خبردار
میشویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب و در بعضی روایات
فهمیده بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است کما فی الخزانه و لیست در روز شنبه که فضیلت
دارد بجهت قرب او بجمعه و الاثنین و در روز دوشنبه که فضیلت او بانواع کثیره ثابت شده
و در خزانة الروایات مسطور است که زیارت قبور در روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و در روز شنبه
تا طلوع آفتاب روز پنجشنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز پنجشنبه اخرج ابن
ابی الدنیا و البیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة
و یوما قبله و یوما بعده و در فتاوی لآلی فاخره نقلا عن الاحتساب مذکور است که مستحسن
است زیارت قبور در شب برات و عیدین و عاشورا و عشره ذی الحجه و فی کنز العباد زیارة
القبور فی کل الاسبوع مستحبة و افضل ایامها اربعة یوم الاثنین و الخمیس و الجمعة و السبت
یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحب است و بهترین روزها برای زیارت چهار روز اند دوشنبه و پنجشنبه

جمعه و شنبه و فی اللآلی الفاخرة و یستحب الزیارة فی کل اسبوع و ما فی رسالة عمر النسفی انه یجب الزیارة
علی المؤمنین فی کل اسبوع فالمراد منه الحق الثابت لا الوجوب انتهی یعنی مستحب است زیارت قبور
در هر هفته و آنچه در رساله عمر نسفی مرقوم است که واجب است زیارت قبور مسلمانان در هر هفته پس
مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب بمعنی متعارف که مقابل استحباب است
در این مقام باید دانست که از آداب زیارت قبور آنست که پشت بجانب قبله و رو بجانب قبر
کنند و مقابل روی میت بایستند و سلام دهند بطریقی که تفصیلش سابق گذشت و بعد
سلام تکبیر گویند تا آتش عذاب قبر از گرمیش فرو میرد و هفت بار سورهٔ اخلاص بخوانند
و خواندن سورهٔ یس و سورهٔ ملک و آخر سورهٔ حشر مستحب است و در بعضی روایات آمده که
یازده بار سورهٔ اخلاص ایستاده بخواند بعد از آن بنشیند و مشهور آنست که سورهٔ اخلاص سه بار
بخواند که بمنزلهٔ ختم قرآن مجید می شود فی شرح عین العلم و یقرأ القرآن ما تیسر ففی صحیح
مسلم عن ابی امامة الباهلی رض اقرؤا القرآن فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یسبح و یدعو
بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار و عن جابر انهم
من مر بالمقابر لم یعتبر لنفسه و لم یدع لهم فقد خان نفسه و خانهم و ورد قراءة یس فی المقابر
ای فی الاحادیث المشهورة و الاخلاص سبعا ای سبع مرات و المشهور انه یقرأ ثلاث مرات
لانه بمنزلة ختم القرآن بجمیع الآیات فی روایة العقیلی عن رجال الغنوی من قرأ قل هو الله احد
ثلاث مرات فکانما قرأ القرآن اجمع انتهی و خواندن سورهٔ فاتحه و معوذتین و آیة الکرسی و
اذا زلزلت و الهکم التکاثر برای منفعت اهل قبور نیز ماثور است و فی الملتقط قراءة القرآن
عند القبور نرجوا ان یونسه یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور را امید میداریم که مونس شود
میت را و در فتاوی سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است

نزد امام ابوحنیفه رح و نزد امام محمد رح مکروه نیست و فتوی بر قول امام محمد است و در فتاوی
لاآلی فاخره مذکور است که خواندن قرآن با آواز بلند نزدیک قبر مکروه است و آهسته خواندن
مکروه نیست و بعضی گویند که خواندن سورهٔ ملک نزد قبر با آواز بلند مکروه نیست و در شرح
حصن حصین نقلاً از فتاوی غرائب آورده کسیکه زیارت قبور کند پس بخواند اللهم انی
اسألک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت بردارد خدای تعالی عذاب را از آن میت
تا قیامت و در لاآلی فاخره نقلاً از وسیلة القلوب آورده کسیکه این آیت را در گورستان
بخواند زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم و ذلک علی الله یسیر
پس آمرزش کند حق تعالی خواندن را و اهل گورستان را و درینجا چند آداب زیارت قبور مسطور
میکنیم پس از انجمله است که ترسان و هراسان در مقابر رود و از خندیدن و قهقهه و کلام لایعنی اجتناب
نماید و در گورستان چیزی نخورد و نیاشامد و خواب نکند و قبور را پامال نه نماید اگر ضرورت
چون فرود آوردن میت در قبر که میان قبرها باشد و برهنه پا رفتن در مقابر مستحب است و در
شرح عین العلم بروایت خطیب ثابت شده که آنحضرت نعلین را زیر پا گرفتن است از پامال
کردن قبور و فی شرعة الاسلام و من سنته ان لا یطأ القبور فی نعلیه فانه کان یکره ذلک مستحب
ان یمشی فی المقابر حافیا و یدعوا الله تعالی و یستغفر لهم و رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا یمشی فی القبور
فی نعلیه فامره النبی صلی الله علیه و سلم بخلعها یعنی از جماعهٔ سنت است که زیر پا نکشد گورستان را
به نعلین خود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت این و مستحب است که در گورستان
برهنه پا رود و دعای خیر کند در حق اموات و آمرزش گناهان طلبد در حق ایشان از حق سبحانه
و تعالی و دید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مردی را که میرفت در گورستان به نعلین پس حکم فرمود
به کشیدن نعلین از پا و از آن جمله است که بر قبر نه نشیند و تکیه نه نهد بران و نماز نه گزارد

بسوی قبر و در صحیح مسلم بروایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها یعنی منشینید بر گورها که منافی عزت و اکرام
مومن است و نماز مگزارید بجانب آن و در صحیحین بروایت ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله
عنها ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری
اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که ساختند
گورهای پیغمبران خود را مسجدها بآنکه قبور را مسجد ساختن بدو طریق متصور شود
یکی آنکه سجده جانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند چنانکه بت پرستان
میپرستند دوم آنکه مقصود و منظور بعبادت او تعالی باشد ولکن اعتقاد دارند که توجه
ایشان بنماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و موضع وی اعظم است
نزد او تعالی از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق
نامرضی و نامشروع است چه اول شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی
نیز اشتراک بجهت است اگرچه شرک خفی است و بهر دو طریق لعن متوجه است با جمله نماز گزاردن
بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است هیچکس را در این خلاف نیست
اما اگر در قرب گور ایشان مسجدی بنا کنند یا نماز گزارند بی توجه بجانب آن تا بگیرد
مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و بار او فوز برکات از روحانیت
ایشان در عبادت کمالی و قبول است پس در بعضی روایات صحیح شده در آن حرجی نیست
باکی نیست کذا فی ترجمه المشکوه للشیخ المحقق الدهلوی نقلا عن الشیخ ابن حجر المکی و در
ابوداود و ترمذی و دارمی از ابوسعید ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الارض
کلها مسجد الا المقبرة والحمام یعنی زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است بجز دو جا

مگر مقبره از جهت آنکه غالب آنجا قذارت و نجاست اوست یا آنچه جدا می شود از مردها از آنجا ست
و اگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه
ست مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از جهت
آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است و فی المنیة و شرحها یکره ان یکون قبلة المسجد
الی المخرج ای الخلاء او الی الحمام او الی القبر و فی الخلاصة هذا اذا لم یکن بین المصلی و بین هذه المواضع
حائل کالحائط و ان کان حائط لا یکره انتهی و فی شرح المناسک لملا علی القاری ان کان
بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلا یکره الصلوة انتهی یعنی نماز بجانب بیت الخلاء و حمام
و قبر در این صورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
حائل و حاجب نباشد و اگر دیواری حائل باشد پس نماز در آن مواضع مکروه نیست و
فی جامع الرموز لا یکره فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحیث لو صلی صلوة الخاشعین وقع بصره
علیه انتهی یعنی نماز جانب قبر در آن صورت مکروه است که در حالت گزاردن نماز بطور
خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
نیست کذا فی العینی شرح البخاری لما کانت الیهود والنصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما
لشانهم و یجعلونها قبلة یتوجهون فی الصلوة نحوها و اتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه وسلم و منع المسلمین
عن ذلک و فی مشکوة المصابیح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی جلده خیر من ان یجلس علی قبر رواه مسلم یعنی
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر آینه آنکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان پس بسوزاند
اخگر جامهای او را پس برسد آن اخگر و اثر سوختن وی تا پوست آن بهتر است او را از
نشستن وی بر قبر و در شرح سفر السعادة مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم از نماز گزاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از خوار داشتن گور بحدی که پامال
کنند یا بران تکیه نمایند یا بالای آن نشینند و درین باب تشدیدی واقع شده و در حدیث
مسلم و ترمذی و غیرهما آمده که نه نشینید بر قبور و نه گزارید نماز بسوی آن و از عمرو بن حزم
مروی است که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه تکیه زده ام بر قبری پس
فرمود که ایذا مده صاحب این قبر را قال الشیخ الاجل فی شرح المشکوٰة لعل المراد ان روحه
لا یرضی بالاتکاء علی قبره بل یکره لتضمنه اهانته استخفافاً و در لآلی فاخره مذکور است که مکروه
است نهادن سر بر قبر برای خواب مرویست که ابو ندابه بر قبری خواب کرد پس صاحب
قبر را در خواب دید که می گوید که ایذا دادی مرا امشب قال الطیبی و حکم بیان القبور احتراما
لاهلها والاستقبال و الجلوس و التادب کالحکم کان فی حالة الحیوة انتهی و از انجمله است که از [illegible]
و شاشیدن بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است اجتناب نماید الغرض هر فعلیکه موجب اهانت مومن
باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموماً و بقبور کاملین خصوصاً و از انجمله است که هنگام
زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود
از خدای تعالی بخواهد و از انجمله است نهادن سبزه و گلهای تازه و خوشبوها بر قبر چه تا وقتیکه
این چیزها تر هستند تسبیح خدا می کنند و میت را راحت و انس بجهت تسبیح حاصل میشود و ثابت
شده که بگذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جانب دو قبر پس فرمود که این هر دو بسبب گناه
کبیره در عذاب قبر گرفتار اند یکی از ان هر دو احتیاط نمی کرد در استنجا و دیگری سخن چینی می نمود
پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی از درخت خرما و دو نیمه کرد آن را و نشانید آن را
بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی عذاب را از ان
هر دو قبر تا وقتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی مائة المسائل نقلاً عن المشکوٰة عن النبی صلی الله

عليه وسلم بقبرين فقال انهما ليعذبان في كبير اما احدهما فكان لا يستبرئ من البول في رواية
المسلم لا يستنزه من البول واما الآخر فكان يمشي بالنميمة ثم اخذ جريدة رطبة فشقها بنصفين
ثم غرز في كل قبر واحدة قالوا يا رسول الله لم صنعت فقال لعله ان يخفف عنهما ما لم
ييبسا انتهى ومحقق دهلوی رح افاده فرموده که تمسک کنند باین حدیث در انداختن سبزه
وگل وریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدلالت نص
لائح میشود که انداختن اشیای تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب اهل قبور می شود چه
معلق فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عدم تخفیف عذاب را بر یبوست شاخها اشارتست
بانکه ضد یبوست یعنی رطوبت علتست مر تخفیف عذاب را و موجب ویست چنانچه
در علم اصول فقه مبرهن شده انتهى وفي شرح الصدور قال الخطابي هذا عند اهل العلم محمول على
ان الاشياء ما دامت على اصل خضرتها او خلقتها وطراوتها فانها تسبح حتى يجف رطوبتها او تحول
خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غير الخطابي فاذا خفف عنه بالتسبيح فكيف بقراءة المؤمن القرآن
قال وهذا الحديث اصل غرس الاشجار عند القبور و در رساله قرابح قوم ست که بر کندن
گیاه تازه از قبر مکروه ست في البحر الرائق ناقلا عن الخلاصة ويكره قطع الحطب والحشيش من المقبرة
الا اذا كان يابسا ولا يستحب قطع الحشيش الرطب انتهى وفي العالمكيرية وضع الورد والرياحين على
القبور حسن علم و شعور میت بزائر و جواب سلام دادن و شناختن میت از زائر از کتب فقه
واحادیث متحقق و ثابت بالجمله خبردار شدن اموات از زیارت زائران و جواب سلام دادن
و شناختن ایشان زائر را اول دلیل ست بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل ست قال ابن القيم
الاحاديث والآثار تدل على ان الزائر متى جاء علم به المزور وسمع كلامه وانس به ورد عليه السلام
وهذا عام في حق الشهداء وغيرهم یعنی احادیث و آثار دلالت میکنند بر آنکه هرگاه کسی برای زیارت

قبر بیاید میت او را میشناسد و کلام او می‌شنود و تسنت میکرد و بوی و جواب سلام او می‌دهد و این
تخصیص بشهیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز وقال السبکی واما الادراکات
کالعلم والسماع فلا شک ان ذلک ثابت لهم ولسائر الموتی یعنی شبهه نیست درانکه علم و سماع
ثابت است مر شهیدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور بابی
مستقل برای اثبات آن منعقد کرده حیث قال باب زیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم
ورؤیتهم لهم اخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا
مر الرجل بقبر یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام وعرفه واذا مر بقبر لا یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام
یعرفه یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و دانستن مردگان زیارت کنندگان را
و دیدن ایشان زائران را روایت نمود ابن ابی الدنیا و بیهقی در شعب الایمان از ابو هریره
رضی الله عنه که گفت چون بگذرد مردی بقبری که می‌شناخت او را در زندگی پس سلام
دهد بروی جواب سلام او میدهد صاحب قبر و می‌شناسد او را و چون بگذرد بقبری که
نمی‌شناخت او را در زندگی پس سلام دهد بروی جواب سلام میدهد و او را می‌شناسد
واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المومن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد
علیه السلام صححه عبد الحق فی اللآلی الفاخرة فی تذکرة الاخرة التی صنفها الشیخ الاجل صمد الانام
غوث الله ابن الشیخ الاکمل ابی المعالی العثمانی نقلا عن شرعة فی شرح الصدور واخرج ابن ابی
الدنیا فی کتاب القبور والصابونی فی المائتین عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم ما من عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام کذا فی خزانة
الروایات وفی احیاء العلوم للامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الازلی وفی شرح الصدور

اخرج

اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس ورد علیه حتی یقوم یعنی
نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگیرد اهل قبر
بوی وجواب سلام او میدهد تا آنکه ایستاده شود زائر وفی عین العلم الموتی یعلمون زوارهم
یعنی مردها می دانند زیارت کنندگان خود را در آن روزها یعنی روز پنجشنبه و جمعه و شنبه و
دوشنبه یعنی درین روزها نسبت دیگر روز مردگان اعلم زائد بحال زائران خود میدهد
حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب
بعضی استفتاها رقم فرموده اند که انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین یعنی
شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای روح
بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک مدرکات روح که مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس
ولهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دائما در تحلل است و روح را شعور و
ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود جواب
ادراک و شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکه در آنچه تعلق با امور
دارد ادراک آنها زیاده است و آنچه تعلق با امور دنیویه دارد ادراک آنها کم و سببش آنست که التفات و توجه ایشان در
امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود والا اصل
ادراک و شعور یکسان است بلکه اکثر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیادت
وکمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه دقائق علمیه اولیا و کلاء در بار بسیار کم می فهمند و لذات
طعام و کیفیات نغمات و مزامیر امیرزاده ها خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک
آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه التفات است و کثرت آن کذا فی الافادات

العزیزیة وطوینا الکشیح عن ذکره فی المتن حذراً عن الاسهاب روماً للایجاز و حضرت مولانا
حسن علی محدث هاشمی قدس سره در بعضی مکاتیب ترقیم فرموده اند که مرده سخن مردم می شنوند
و زائرانچه که بر قبر رفته دعا و کلام بگوید همه می شنوند و اصل درین باب آنست که اموات را
شعور و ادراک باقی است و همین است مذهب اہل سنت و جماعت عند التحقیق خلافاً للمعتزلة
و دلائل و براهین آن عقلاً و نقلاً در کتب کلامیه و احادیث معتبره ثابت اند مثلاً پس باتفاق
اہل ملل و نحل نفس را بعد حدوث بقائی است ابدی بحقیقتی که فنا پذیر نیست و بناءً علیه
نفس را تعلق خاص با اجزاء بدن بعد مفارقت از وی و تغیر کیفیت او باقی می ماند که بدان علم و
شعور بر زائران قبر و احوال ایشان دارد و ارواح اولیا و کمل که در حیات ایشان را بسبب
کسب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود بجهت رفع جلباب بدن زیاده از آن میشود
و حواس و قوی که در حالت حیات بتوسط آنها سایر محسوسات حاصل میشدند الآن نیز
بلا فرق بلکه بطور قوت و غلبه موجود اند چه نسمه یعنی اجزای لطیفه بدن که مرکب و حامل نفس است
تا بودنش باقی و نفس را خصوصیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوی متحقق و حامل خبر ۱۲
همان حواس و قوی واقع شده بالجمله ادراکات عقلیه و حسیه بعد مفارقت و بقای اجزای
لطیفه بدن بدستور قدیم مشاهد و محسوس هستند بلکه زیاده تر یافته می شوند و همین معنی
حضرت شیخ اجل مسند الوقت شاه ولی الله المحدث الدهلوی قدس سره بطریق ابیق در
کتاب سطعات اشاره فرموده اند چون نفوس بشریه بموت طبیعی بمیرند از روح طبیعی
قدریکه مطیه آنها تواند بود با خود با می گیرند و در عالم برزخ می باشند با بقیه از علوم حاصله
و ملکات و آنها مانند سواری باشند که اسپ او را از وی گرفته باشند یا مانند
کاتبی که دست او را بریده ان الفرق همین شخص لست فی [illegible] الا آنکه دست

و پاسی اور بخته است غیر آنکه در قوی علمیه خود استحسانات و استهجانات ملاء اعلی مانند خوب می بینند و وقعات
لطیفه و عقیفه آنجا تخیل میکنند الا ان در اکه بعض قوی مثالیه ایشان فتح نمایند ارواح الشهداء
فی اجواف طیر خضر انتهی و تفصیل آن قدری از کتب متکلمین و بسیاری از کتب صوفیه باید حسنات
واما نقلا پس کتب تفاسیر و احادیث بران تنصیص دارند و شرح الصدور تصنیف شیخ
جلال الدین سیوطی پیش علما مستور این مطلب است و قرآن شریف در ضمن تصویر حال
تصریح قوی برین مطلب دارد والقصه احادیث بسیار و آثار بی شمار از صحابه و تابعین و علما
عظام و اولیای کرام درین باب بحد شهرت بلکه بحد تواتر رسیده اند پس عذاب
قبر و تنعیم قبر بتواتر ثابت است درین مقام تحقیقات چند بزبان قلم می کنیم تحقیق اول در
لفظ عذاب چند احتمال است یکی آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی منع زیرا که عذاب
منع میکند و باز میدارد شخص را از معاودت امر و نهی دوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی خس و
خاشاک که در آب افتد چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره کرداند عذاب عیش را
منغص و مکدر میسازد سوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی آب شیرین و کسیکه دشمن و بدخواه
شخصی باشد عذاب را در حق او شیرین ظاهر کند پس باین علاقه عذاب نام کردند
ترجمه المشکوة تحقیق دوم سابقا معلوم شده که مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان
دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام نه آن گودی که مرده را دران دفن کنند چه بسا مردم
در آب غرق شدند و در آتش سوخته کردند و در شکم جانوران تحلیل شدند الا هر وی که آن را
اجزای اصلی خوانند از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت کامله
خود او را نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود تحقیق سوم گروهی از
بدعتیان اهل هوا یعنی فرقه جهمیه و اکثر معتزله متاخرین و بعضی روافض انکار کرده اند از عذاب قبر را

میگویند که میت در قبر تا وقت بعث مانند جماد است و در زعم ابو الهذیل علاف و بشر بن
معتمر اینست که میت را فی الحال در قبر سوال و عذاب نمی شود ولکن میان هر دو نفخه معذب و
مسئول خواهد شد و ابن جریر طبری و صالحی معتزلی و بعضی از کرامیه میگویند که مردگان
در قبور بدون زنده شدن معذب می شوند و بعضی از متکلمین زعم کردند که اموات در قبور
معذب و متالم میشوند لکن فی الحال در قبر احساس عذاب و آلام نمی کنند [illegible] احساس آن
خواهند نمود چنانکه در حالت غشی و سکر با وجود رسیدن صدمه [illegible]
[illegible] فی محسوس نمیشود و این فرقه نیز در حقیقت با منکران عذاب قبر [illegible]
از متاخرین معتزله تصریح کرده اند باین که [illegible] منکر عذاب قبر [illegible]
ایشان اینست که چون ضرار بن عمرو که منکر عذاب قبر است و اکثر [illegible] درین باب [illegible]
شدند مخالطت و مجالست با معتزله میداشت پس نسبت انکار [illegible] طرف معتزله شیوع یافت [illegible]
صالح پیش از ظهور مبتدعان و قبل از شیوع انکار ایشان همه باتفاق میداشتند [illegible]
[illegible] و معتقد بحقیت آن بودند و بعد از ظهور ایشان و رواج یافتن طرق [illegible]
اکثر اهل حق بحقیت آن ایمان دارند کذا فی شرح المقاصد و شرح المواقف و شرح العقائد
العضدیه و النسفیه و شرح المصابیح و ترجمه المشکوة [illegible]
[illegible] استدلال آورده اند [illegible] اما العقلیة فهو انا نری المیت [illegible]
یبقی مدة من غیر تحرک و تکلم و لا اثر تلذذ و تالم الی ان یذهب اجزاءه و لا نشاهد فیه حیاة و لا
مسائلة و القول بهما مع عدم المشاهدة سفسطة ظاهرة و لیس بابعد من ذلک القول بحیوة
المیت و کلامه و تعذیب خشبة المصلوب و احراقها و نحن نراها بحالها و ابلغ منه من اکلته
السباع و الطیور و تفرقت اجزاءه فی بطونها و حواصلها و ابلغ منه من احرق حتی تفتت

اجزاءه

اجزاءه وتفرقت في الرياح العاصفة شمالاً وجنوباً وقبولاً ودبوراً فانا نعلم عدم احيائه ومسألته وعذابه

ضرورة وربما يدفن في صندوق او لحد ضيق لا يتصور جلوسه كذا في شرح المواقف وشرح المقاصد

تفصيل استدلال آنكه مي بينيم كه مرده يا مقتول يا كسيكه بردار كشيده شود تا

يك مدت بدون جنبش وبلا كلام وبغير اثر فرح واندوه تا بحدي كه اعضاي او ريزه ريزه

ميشوند ومشاهده نمي كنيم دران اثر حيات كه علامت سوال وظاهر است كه تجويز كردن زندگي

وسوال بلا مشاهده باطل محض است بلكه ازين تجويز لازم مي آيد كه قائل شوند بزندگي

وهمكلامي او وبعد نشستن چوب دار وبسوختن وي وحال آنكه ما مي بينيم كه اين چيزها بطور

خود باقي ميماند هيچ تغيري در انها راه نمي يابد وعجب است تجويز كردن سوال وغيره

در حق كسانيكه لقمه جانوران درنده وپرنده شدند ودر شكمهاي ايشان تحليل رفتند

نيز در حق كسانيكه در آتش بسوختند وخاكستر آنها در بادها شد پراگنده شدن ونيز گاهي

مرده را در صندوق وقبر تنگ كه گنجايش نشستن ميت دران نباشد دفن مي كنند

پس درين صورت نشستن مرده بجهت سوال متصور نيست **والجواب** عن هذه الشبهات

الفاسدة على ما اختار القاضي وغيره انه لا بعد في الاحياء والمسألة مع عدم المشاهدة

في صورة بقاء الميت او المقتول او المصلوب بلا تحرك وكلام كما في صاحب السكتة فانه

حي مع انا لا نشاهد حيوته وكما في رؤية النبي صلى الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام

اظهر اصحابه مع ستره عنهم واما الصورة الثانية والثالثة فالتمسك بها مبني على اشتراط

البنية في الحيوة وهو ممنوع عندنا فلا بعد في ان يعاد الحيوة الى جميع الاجزاء المتفرقة او بعضها

ان كان خلاف العادة فان خوارق العادة غير ممتنعة في مقدور الله تعالى واما الصورة

الرابعة فالجواب عنها ظاهر فانه ليس ببعيد ان يوسع القادر المختار اللحد والصندوق بحيث

يمكن الجلوس فيه كما ورد في الخبر يفسح للمؤمن في القبر سبعون ذراعا في سبعين ثم ينور له فاذا
تعالى قادر على ان يجعل اجزاء الارض على الميت كاجزاء الهواء قال الشيخ في الشفاء اذا كانت
النفس قوية شريفة شبيهة بالمبادي اطاعها العنصر الذي في العالم وانفعل عنها ووجد
في العناصر ما يتصور فيها ثم قال فهذه النفس تبرئ المريض وتمرض الاشرار بهدم الطبائع وان
تستحيل لها العناصر فتصير غير النار نارا وغير الارض ارضا انتهى واذا كانت النفس كذلك
فما ظنك برب الارباب وليس ببعيد ان الشاهد انما لا ينظر ما يجري على الميت الا ان كثيرا من
الاشياء التي لم يخلق الله تعالى رؤيتها فينا لم نرها لان الرؤية عندنا بمحض خلق الله تعالى
الا ترى ان النائم يرى امر الفرح به وقصد لفرح عنه ومع ذلك فنحن لا نعلم ما يجري عليه
هو باعتبار القول بان تجويز مثال ذلك يفضي الى السفسطة انما يصح فيما لم يقم عليه الدليل
لم يخبر به الصادق كذا في المواقف وشرح المقاصد قال المحقق الدواني في شرح العقائد
العضدية ولا يلزم ان يرى اثر التعذيب في الميت حتى ان الماكول في بطون الحيوانات يعذب ويسأل
ويثاب ولا يبعد ذلك فلا ينبغي ان ينكر ان من يخفي النار في الشجر الاخضر قادر على اخفاء العذاب والنعيم
انتهى وفي شرح العقائد النسفية من تامل في عجائب ملكه وملكوته وغرائب قدرته وصنعه
لم يستبعد امثال ذلك فضلا عن الاستحالة انتهى جواب سوال اگر از قدرت کامله
قادر مطلق اصلا بعید نیست که مرده را عقل و شعور داده شود و از ایشان سوال کرده
شود اگرچه ما بچشم سر نه بینیم چنانکه کسیکه بیماری سکته دارد زنده است باوجود یکه حیات
او مشاهده نمی کنیم و چنانکه جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم می آمد
و می نشست و سخنها میکرد و پیام حق تعالی و تقدس میرسانید و صحابه رضی الله تعالی عنهم
در مجلس شریف حاضر می بودند و نمیدیدند و برای حیات و سوال بقا بدن شرط نیست

تا در صورت خوردن جانوران و غرق شدن و سوخته گردیدن نفی آن لازم آید پس حق
استبعادی نیست در آنکه همه اعضای متفرقه و اجزای متشتته یا بعضی از آنها زنده گردانیده
شده تنعیم و تعذیب بآن متعلق گردد و جواب از صورت چهارم نیز ظاهرست زیرا که
از قدرت قادر مطلق چه عجب است که زمین و صندوق را فراخ گرداند بمقدار نشستن مرده
دران بلکه زیاده ازان هر قدر که خواهد چنانچه مروی شده که طول قبر مؤمن هفتاد گز
و عرضش نیز هفتاد گز میشود و نکته اش آنکه چون درین عالم بوده باشد بنی آدم بوجه احسن
که همه مصالح ایشان را کافی و وافی باشد بالای زمین بوده پس زیر زمین نیز گنجایش و
وسعت عطا فرموده گویا در عالم برزخ باذن حاکم علی الاطلاق اجزای ارضیه قبر حکم
اجزای هوائیه در لطافت و وسعت گرفته اند تا مؤمن صالح از رنج تنگی قبر رهیده بلکه
بعیش و عشرت در فراخی بسر کند و مثل همچنین عجائب و غرائب فلاسفه نیز معتقد شده اند
چنانچه شیخ بو علی بن سینا در کتاب شفا تصریح نموده که چون نفس ناطقه را قوت و شرافت بحد
مشابهت بعقول عشره که مبادی عالیه اند بهم رسد همه عناصر مطیع و منقاد او شوند
و کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر را که خواهد بکیفیت و صورت نوعیه عنصر دیگر تبدیل کند
پس هوا را باتش منقلب سازد و آتش را بزمین و هکذا الغرض کون و فساد عناصر بحکم او
و از اعانت نفس کامل مریضان را صحت دست میدهد سبحان الله جائی نفسانیات است
هرگاه نفس چنان تصرفات قویه دست دهد پس از قدرت قدیر خبیر توسیع قبرها
اموات و حصول سمع و ادراک بمعدلی چه مستبعد بلکه اگر چشم انصاف بگشایند برهان قطعی را
معاینه کنند که تا چه چیزهای شگرف میبینند و از کجا تا کجا سیاحت میکنند و گاهی در
خواب بیمار میشود و گاهی شادان میگردد و کسی با وجود بیدار از هرگز از معامله های او

خیری ندارد و بالجملہ پروردگار تعالی نور ایمان عطا فرماید و اتباع شریعت و طریقت و تقلید
مجتہدین و محققین در باب سمع موتی نصیب کند و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفہ نگاہ دارد آمین
ثم آمین واما الدلائل السمعیۃ الشرعیۃ التی یتمسک بہا المنکرون لعذاب القبر فآیات کثیرۃ ونحن نقتنع
بذکر ثلث آیۃ منہا مع الاجوبۃ عنہا فالآیۃ الاولی لایذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی ووجہ التمسک بہا
ظاہر فانہ لو کان فی القبر حیوۃ ومماتۃ لعقبہا الموت لعدم الخلاف فی الاحیاء یوم المحشر
لکان لہم قبل دخول الجنۃ موتتان لا موتۃ واحدۃ فقط والجواب ان ذلک وصف لاہل
الجنۃ والضمیر فی فیہا للجنۃ ای لایذوق اہل الجنۃ فی الجنۃ الموت فلا ینقطع نعیمہم کما انقطع نعیم
اہل الدنیا بالموت فلا دلالۃ فی الآیۃ علی انتفاء موتۃ اخری بعد المسئلۃ وقبل دخول
الجنۃ کذا فی شرح المواقف فان قیل مامعنی ہذا الاستثناء ومن المعلوم انہ لا موت فی الجنۃ اصلا
قلنا ہو منقطع ای لکن ذاقوا الموتۃ الاولی او متصل علی قصد المبالغۃ فی عدم انقطاع نعیم الجنۃ بالموت
بمنزلۃ التعلیق بالمحال ای لو امکنت فیہا موتۃ لکانت الموتۃ الاولی التی مضت وانقضت لکن ذلک
محال فلا یتصور موتہم فیہا وہذا ما اختارہ الزمخشری فی الکشاف وافاد بعض المتکلمین فی
التفسیر الکبیر وجہین لطیفین لصحۃ الاستثناء احدہما ان الجنۃ حقیقتہا ابتہاج النفس بمعرفۃ اللہ
وطاعتہ ومحبتہ واذا کان الامر کذلک فالانسان الذی فاز بہذہ السعادۃ فہو فی الدنیا
فی الجنۃ وفی الآخرۃ ایضا فی الجنۃ واذا کان کذلک فقد وقعت الموتۃ الاولی حین کون الانسان
فی الجنۃ الحقیقیۃ فذکر ہذا الاستثناء کالتنبیہ علی ان الجنۃ الحقیقیۃ ہی حصول ہذہ الحالۃ لا الدار التی
ہی محل الاکل والشرب ولہذا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اولیاء اللہ لا یموتون ولکن ینقلون
من دار الی دار وثانیہما انہ من جرب شیئا ووقف علیہ صح ان یقال انہ ذاقہ واذا صح ان یسمی
ذلک العلم بالذوق صح ان یسمی تذکرہ بالذوق فقولہ تعالی الا الموتۃ الاولی الا الذ

الحاصل بسبب ذکر الموتة الاولی انتهی پلفوج مرادم آنکه منکران عذاب قبر تمسک کرده اند بقول او تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی که در سورهٔ دخان مذکور است یعنی نه چشند آنجا مرگ را مگر مرگ نخستین را و تقریر استدلال آنکه ازین آیت چشیدن یک موت که عبارت از موت دنیاست ثابت شد پس اگر در قبر نیز حیاتی حاصل میشد لازم می آمد چشیدن دو موت یکی موت در دنیا و دیگری موت در قبر زیرا که بعد از حصول حیات در قبر چاره نیست از چشیدن موت هم در قبر چه احیاء اموات در حشر بلا شبه ثابت است و این احیا بدون تحقق موت در قبر ثابت نمی شود پس زنده شدن در قبر برای تنعیم و تعذیب نفی میکنند چشیدن یک موت را که منطوق صریح آیه است و اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی جواب داده اند باین طریق که آیه کریمه ناطق است در صفت بهشتیان و ضمیر در قول سبحانه و تعالی فیها راجع است بسوی جنت نه بسوی دنیا یعنی نه چشند بهشتیان در جنت موت را چه نعمتهای آنجا فنا پذیر نباشند مانند نعمتهای دنیا که بعد مرگ منقطع میشوند الغرض آیه مذکور دلالت نمیکنند بر آنکه بعد سوال در قبر و پیش از داخل شدن در بهشت موت لاحق نمیشود حتی التمسک باقی ماند سوالی جواب طلب تقریرش آنکه هرگاه در بهشت اثری از موت متحقق نشده و بالفرض اگر موت آنجا ثابت می شد موت اولی که عبارت از موت دنیویست اصلا متحقق نمیشد پس در ذکر قول او تعالی الا الموتة الاولی کدام نکته مرعی شده جواب داده اند ازین سوال بچند وجه اول آنکه این استثنا منقطع است بمعنی لکن و حاصل معنی آنکه نچشند در جنت مرگ را الکن چشیده بودند مرگ نخستین را دوم آنکه بر تقدیر تسلیم کردیم که استثنا متصل است لکن مقصود ازان مبالغه است برای اثبات دوام نعمتهای جنت به ثبوت موت اول از قبیل معلق کردن چیزی بمحال یعنی بالفرض اگر برای بهشتیان در جنت موت متحقق میشد هر آینه می چشیدند آنجا موت

اول که عبارت از موت دنیوی است لکن چشیدن این موت بالیقین محال است پس هرگز در حق
بهشتیان موت متحقق نخواهد شد و رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر برای تصحیح استثنا دو وجه قریب که
مختار اهل طریقت است افاده فرموده یکی آنکه مراد از جنت جنت حقیقی است که عبارت است
از خوش شدن نفس بمعرفت و محبت و طاعت حق سبحانه و تعالی و حصول این جنت حقیقی
موقوف بر آخرت نیست بلکه کسیکه باین سعادت عظمی و مرتبه کبری فوزی و فلاحی حاصل
ساخته باشد وی را در دنیا نیز جنت حقیقی متصور و برین تقدیر هنگام بودن انسان در دنیا
و مشرف شدن او بجنت حقیقی ذائقه موت اولی بالیقین خواهد چشید پس در ان استثنا
است برآنکه جنت حقیقی عبارت است از عشق و معرفت [illegible] کار جنت [illegible]
آن محل اکل و شرب است و مقام لذائذ دائمه و انهار جاریه است [illegible] آنکه کسیکه [illegible]
و وجدانیت و تجربه در کدامی چیز داشته باشد او را میگویند که آن کس در ان چیز مذاقی دا
دا او را ذوقی حاصل است بالجمله تعبیر علم و تجربه بذوق در استعمال عرب [illegible]
همچنین یاد کردن علم را نیز تعبیر بذوق می کنند و در آیه کریمه همین معنی مراد است پس [illegible]
آنکه چشند در بهشت مرگ را که چشیده اند نخستین را یعنی یاد کنند مرگ دنیا را و الا [illegible]
قوله تعالی کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون وجه [illegible]
لو کان فی القبر احیاء لکان الاحیاء ثلثة فی الدنیا و فی القبر و فی الحشر والجواب ان اثبات الاماتة
والاحیاء بقوله تعالی ثم یمیتکم ثم یحییکم محمول علی ما یقع بعد حیوة الدنیا فی القبر ثم فی الحشر [illegible]
لا دلالة للفعل علی المرة لکن ربما یقال ان فی لفظة ثم الثانیة بعض استبعاد عن ذلک ثم انه [illegible]
المراد من الاحیاء فی قوله تعالی ثم یحییکم هو الاحیاء فی الآخرة ولم یتعرض لما فی القبر لخفاء
امره فلا یصلح ذکره فی معرض الدلالة علی ثبوت الالوهیة و وجوب الایمان و التعجب من الکفر

هکذا فی شرح المقاصد وافاد رئیس المتکلمین فی التفسیر الکبیر احتج قوم بهذه الآیة علی بطلان عذاب
القبر لانه تعالی بیّن انه احیاهم مرة فی الدنیا ویحییهم مرة اخری فی الآخرة ولم یذکر حیوة القبر والجواب
انه لا یلزم من عدم الذکر فی هذه الآیة ان لا یکون الحیوة حاصلة فی القبر وایضا فلقائل ان یقول ان الله
تعالی ذکر حیوة القبر فی هذه الآیة لان المراد من قوله تعالی ثم یحییکم لیس هو الحیوة الدائمة والا
یصح قوله تعالی ثم الیه ترجعون لان کلمة ثم تقتضی التراخی والرجوع الی الله سبحانه حاصل عقیب
الحیوة الدائمة بدون التراخی فلو جعلنا الآیة من هذا الوجه دلیلا علی الحیوة فی القبر کان قریبا
انتهی توضیح مرام آنکه منکران عذاب قبر زعم کرده اند که قول او تعالی کیف تکفرون بالله
وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون دلالت میکند بر نفی عذاب قبر یعنی چگونه
کافر شوید بخدا حال آنکه بودید بیجان پس زنده کردانید شما را بعد از ان بمیراند شما را باز زنده
کرداند شما را باز بسوی وی کردانیده شوید و تقریر استدلال آنکه درین آیه دو موت و دو حیات
مذکور شده و موت اول عبارت است از بودن انسان نطفه که آن وقت جانی ندارد
و مراد از موت دوم موت عرفی است که کسی را از ان گریزی نیست و حیات اول عبارت است
از زندگی دنیا و حیات دوم از زندگی اخروی پس در آیه کریمه زندگی قبر که مناط تعذیب
و تنعیم و سوال و جواب بران است مذکور نشده والا سه حیات مذکور میشد حیات دنیا حیات
قبر حیات حشر و اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی بدو وجه ازین استدلال جواب داده
اند اول آنکه تسلیم نداریم که حیات قبر در آیه کریمه مذکور نشده و بیانش بدو طریق است
طریق اول آنکه احیا که در قول او تعالی ثم یحییکم مذکور شده شامل است احیا را که در قبر باشد و احیا را
که در حشر باشد زیرا که صیغه فعل بر خصوصیت مره دلالت نمیکند تا از ان بخصوص احیا ما فی
دیگر مراد نباشد طریق دوم آنکه مراد از قول او تعالی ثم یحییکم حیات قبر است [illegible]
[illegible] باز زنده کرداند شما را در قبر [illegible]

کرده شده است و قول سبحانه جل شانه ثم الیه ترجعون قرینه واضح است زیرا که از لفظ ثم که مدلول
تراخی است صراحةً مستفاد میشود که رجوع بسوی خدا عز وجل بعد طول مدت خواهد شد
و ظاهر است که رجوع بعد مدت طویله صورت نمی بندد مگر بعد حیات که در قبر متحقق باشد چه بعد
حیات اخروی بلا تراخی رجوع بسوی حق تعالی شانه بظهور خواهد پیوست پس تقدیر اراده
حیات دنیوی از قول او تعالی ثم یحییکم لازم می آید که لفظ ثم که در کریمه ثم الیه ترجعون است
زائد و بیکار شود وجه دوم آنکه مسلم داشتیم که دران آیت حیات قبر مذکور نشده
لکن عدم ذکر آن مستلزم نفی آن نیست بجهت عدم تلازم میان عدم ذکر چیزی و عدم چیزی چه جائز است
که چیزی در کلام مذکور نشود و در واقع موجود باشد والآیة الثالثة قالوا ربنا امتنا اثنتین
واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل تقریر التمسک ان الاماتة الاولی
محمولة علی خلقهم فی اطوار النطفة والاماتة الثانیة علی الاماتة المعهودة والاحیائتین محمولان
علی حیاة الدنیا واحیاء الحشر فلو کان فی القبر احیاء ایضا لکان الاحیاء ثلث مرات فی الدنیا
وفی القبر وفی الحشر دون الاثنین المذکورین فی هذه الآیة والجواب انه لیس المراد من الاماتتین
والاحیائتین الا الاماتة الدنیویة ثم الاحیاء فی القبر ثم الاماتة فیه ایضا بعد مسألة منکر ونکیر ثم
الاحیاء فی الحشر هذا هو الشائع المستفیض بین اصحاب التفسیر قالوا والغرض بذکر الاحیائتین
انهم عرفوا فیهما قدرة الله تعالی علی البعث ولهذا قالوا فاعترفنا بذنوبنا ای الذنوب التی
حصلت بسبب انکار الحشر وانما لم یذکر الاحیاء فی الدنیا لانهم لم یکونوا معترفین بذنوبهم
بهذا الاحیاء وذهب بعضهم الی ان المراد بالاماتتین ما ذکر وبالاحیائتین الاحیاء فی الدنیا
والاحیاء فی القبر لان مقصودهم ذکر الامور الماضیة واما الحیوة الثالثة یعنی حیوة الحشر فهم مشاهدون لها
فلا حاجة الی ذکرها وعلی هذین التفسیرین ثبت الاحیاء فی القبر ومن قال بالاحیاء فیه قال

جواب

بالجملة والعذاب ایضاً فقد ثبت ان الکل حق واما التفسیر الذی ذکرتم فهو قول شاذ لا یعتمد
علیه وانما المعتمد هو قول الاکثر هکذا فی شرح المواقف وشرح المقاصد قال فخر الملة والدین
الرازی فی التفسیر الکبیر وتجاب عن استدلال المعتزلة من وجهین الاول ان مقصود الکفار تعدد
اوقات البلاء والمحنة وهی اربع الموتة الاولی والحیوة فی القبر والموتة الثانیة فیه والحیوة
فی القیمة فهذه الاربعة اوقات البلاء والمحنة واما الحیوة فی الدنیا فلیست من اقسام اوقات البلاء
والمحنة بل هی وقت تنعمهم وتلذذهم فلهذا السبب لم یذکروها الثانی لعل الکفار ذکروا الحیوتین
وهی الحیوة فی الدنیا والحیوة فی القیمة واما الحیوة فی القبر فاهملوا ذکرها لقصور مدتها انتهی تصحیح
مقاصد ائمة منکران عذاب قبر بقول او تعالی قالوا ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا
فهل الی خروج من سبیل استدلال گرفته اند یعنی کافران در دوزخ بگویند که ای پروردگار
ما مرده ساختی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اقرار کردیم به گناهان خود پس آیا
بسوی بیرون آمدن از دوزخ راهی هست یعنی حیله است که بجهت آن از دوزخ برآئیم و به بهشت
برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است و طریق استدلال آنکه در آیه کریمه دو موت و
دو حیات مذکور شدن و موت اول عبارت است از بودن انسان نطفه و علقه و مضغه
و موت دوم عبارت است از موت ظاهری که در دنیا بهر یک لاحق میشود و مراد از حیات
اول حیات دنیاست و از حیات دوم حیاتی که در حشر خواهد شد و اگر در قبر حیات ثالثی
ذکر آن نیز بوقوع می آمد و باعتبار آن سه حیات می شد والیس فلیس و اهل حق جواب
اند ازین استدلال بچند وجه اول آنکه غرض کفار شمار کردن مصائب است که حیات مصیبت
اند اول موت دنیا دوم حیات در قبر سوم موت دوم در قبر چهارم حیات در حشر و چون
ایشان را عیش و عشرت مهیا بود لهذا در بیان مصائب حیات دنیا را ذکر نساختند و

مقصود کفار یاد کردن امور گذشته است پس یاد نمودند موت دنیا و موت قبر را و زندگی دنیا و زندگی قبر را و چون این یاد کردن در حشر باشد و زندگی حشر را خود مشاهده خواهند کرد پس آن را ذکر ننمودند وجه سوم آنکه تسلیم کردیم که کفار در آیۂ کریمہ زندگی دنیا و زندگی حشر را ذکر نمودند و زندگی قبر را یاد نکردند نکتہ اش آنکہ چون زمانۂ زندگی قبر نہایت قلیل بود لہذا آن را مذکور نکردند و سابقاً لائح شدہ کہ از نفی ذکر نفی وقوعی لازم نمی آید تحقیق

پنجم آنکہ اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ تعالی عذاب قبر و تنعم قبر بآیات کثیرہ و احادیث متواترہ ثابت نمودہ اند اما الآیات فمنہا قولہ تعالی النار یعرضون علیہا غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعۃ ادخلوا آل فرعون اشد العذاب لایخفی علی اللبیب السعید ان ہذہ الآیۃ صریحۃ فی تعذیب آل فرعون بعد الموت قبل البعث کیف و ارادۃ التعذیب بعد البعث تستدعی تکرار قولہ تعالی و یوم تقوم الساعۃ و ہکذا تری و ذلک انما ہو عذاب القبر اتفاقاً فثبت القول بہ کذا فی شرح الطوالع و قد تقرر مبسوطاً بانہ عطف فی ہذہ الآیۃ عذاب القیمۃ علی العذاب الذی ہو عرض النار صباحاً و مساءً فعلم انہ غیرہ و لا شبہۃ فی کونہ قبل الانشاء من القبور کما یدل علیہ نظم الآیۃ صراحۃ و ما ہو کذلک لیس غیر عذاب القبر اتفاقاً لان الآیۃ وردت فی حق الموتی فہو و اذا ثبت التعذیب ثبت الاحیاء والمسئلۃ ایضاً لان کل من قال بعذاب القبر قال بہا کذا فی شرح المواقف و شرح المقاصد و قال المحقق الاعظم حسن بن محمد بن حسین المشتہر بالنظام فی تفسیر النیسابوری و الامام القمقام فخر الملۃ و الدین الرازی فی التفسیر الکبیر و المولی المدقق احمد المدعو بجیون فی التفسیرات الاحمدیۃ فی بیان الآیات الشرعیۃ قولہ تعالی یعرضون علیہا انہم یحرقون بہا یقال عرض الامام الاساری علی السیف اذا قتلہم بہ و قرا ابو جعفر و نافع و یعقوب و حمزۃ و علی و خلف و الکسائی و حفص عن عاصم ادخلوا من الادخال و الباقون ادخلوا من الدخول فعلی

القراءة الاولى خطاب للخزنة وانتصاب آل وشهد على انها مفعول بها وعلى القراءة الاخرى خطابا
لآل فرعون وانتصاب آل على النداء وشهد على انه مفعول به ثم احتج بهذه الآية اهل السنة والجماعة
على اثبات عذاب القبر لانها تقتضي عرض النار على آل فرعون غدوا وعشيا وليس المراد
منه يوم القيمة لقرينة قوله تعالى ويوم تقوم الساعة حيث جعل عطفا على غدوا وعشيا كما
فهم من كلام البيضاوي ويحتمل ان يكون قوله تعالى ادخلوا آل فرعون كما هو راي المفسرين وذلك
لان معناه على الاول يعرضون على النار غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة فيعطف عليهما وهو
يقتضي المغايرة بينهما ومعناه على الثاني ان عرضهم على النار غدوا وعشيا في مدة الدنيا واذا
يوم تقوم الساعة فيقال ادخلوا يا ايها الملائكة آل فرعون او ادخلوا انتم يا آل فرعون اشد العذاب
من عذاب الدنيا وهو عذاب جهنم وايضا ليس المراد منه الدنيا لان عرض النار عليهم غدوا وعشيا
ما كان حاصلا في الدنيا فثبت ان هذا العرض انما حصل بعد الموت وقبل القيامة وذلك يدل على
اثبات عذاب النار في حق هؤلاء في القبور ولا شك ان آل فرعون انما كانوا معذبين لكونهم
كفارا لا لخصوص اشخاصهم فاذا ثبت في حقهم ثبت في حق غيرهم لانه لا قائل بالفصل فان قيل
لم لا يجوز ان يكون المراد من عرض النار عليهم غدوا وعشيا عرض النصائح عليهم في الدنيا لان
اهل الدين اذا ذكروا لهم الترغيب والترهيب وخوفوهم بعذاب الله تعالى فقد عرضوا عليهم النار
ثم نقول في الآية ما يمنعها من الحمل على عذاب القبر وبيانه من وجهين الاول ان ذلك العذاب
يجب ان يكون دائما غير منقطع وقوله تعالى يعرضون عليها غدوا وعشيا يقتضي ان لا يحصل ذلك
العذاب الا في هذين الوقتين والثاني ان الغدوة والعشية انما تحصلان في الدنيا اما في القبر
فلا وجود لهما فثبت بهذين الوجهين انه لا يمكن حمل هذه الآية على عذاب القبر فالجواب انه في
الدنيا ما عرض عليهم كلمات تذكرهم امر النار ولم يعرض عليهم نفس النار فعلى ذلك القول

يصير معنى الآية بهذا الكلمات المذكورة لامر النهار كانت تعرض عليهم هذا القضى الى ترك الظاهر
والعدول عن الحقيقة الى المجاز واما قوله الآية تدل على حصول هذا العذاب فى هذين الوقتين
لا يحق قلنا لم لا يجوز ان يكتفى فى القبر بايصال العذاب اليهم فى هذين الوقتين ثم بعد قيام القيامة
يلقون فى النار فيدوم العذاب ايضا لا يمتنع ان يكون ذكر الغدوة والعشية كناية عن الدوام
لقوله تعالى ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا اما قوله انه ليس فى القبر غدوة وعشية قلنا يجوز ان
يقال بعد حصول هذين الوقتين لاهل الدنيا يعرض عليهم العذاب والله اعلم انتهى وقيل ان
هذه الآية المعطوفة دليل عليهم لثبوت عذاب القبر فان كون العذاب اشد عليهم يوم القيمة
اى قوله تعالى ويوم تقوم الساعة ١٢
يدل على وقوع العذاب الغير الاشد قبل يوم القيمة وليس هذا الا فى القبر وفيه نظر اذ يجوز ان
يكون الاشدية بالنسبة الى عذاب كفار اخر فى القيمة وعلى تقدير والتسليم على ذلك الوقوع لا يدل
على وقوعه فى القبر اذ يجوز ان يكون هذا العذاب فى الدنيا كالغرق انتهى **تفصيل مرام**
آنکه از جمله آیتهای که دلالت می کنند بر عذاب قبر قول پروردگار تعالی است النار يعرضون
عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب يعنى در گرفت فرعونیان را
آتش دوزخ حاضر کرده می شوند ایشان بران آتش بامداد و شبانگاه و روزیکه قائم شود
قیامت گوییم که در آرید ای فرشتگان خویشان فرعون را در سخت ترین عذاب که عذاب جهنم
است یا اینکه فرشتگان با ایشان بگویند که در آیید ای خویشان فرعون در سخت ترین عذاب
بدانکه عرض در لغت بمعنی حاضر کردن و پیش آوردن است لکن دریجا بمعنی سوختن مستعمل
شده یعنی سوخته می شوند فرعونیان با آتش چنانکه عرض در قول عرب عرض الامام الاسارى
على السيف بمعنی کشتن مستعمل گردیده یعنی بگذشت حاکم قیدیان را به شمشیر و در قول او تعالی ادخلوا قرائت
کرده اند ابو جعفر و نافع و یعقوب و حمزه و علی و خلف و کسائی و حفص بفتح همزه و کسر خا می خوانند

وسوای ایشان بضم همزه و ضم خا خوانند پس موافق قرائت اول خطاب ادخلوا برای
فرشتگان است و لفظ آل و اشد منصوب است بنا بر آنکه مفعول به ادخلوا واقع شده و موافق قرائت
دوم خطاب برای آل فرعون است و لفظ آل منصوب است بجهت بودن او منادی مضاف
و حرف یا مقدر است و لفظ اشد منصوب است بنا بر بودن او مفعول به برای ادخلوا و تقریر
استدلال آنکه در آیه کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیا یعنی سوخته می شوند فرعونیان
بآتش بامداد و شبانگاه سه احتمال است اول سوختن فرعونیان بآتش در قیامت دوم
سوختن ایشان در دنیا سوم سوختن ایشان در عالم برزخ که تعبیر از آن بقبر می کنند و
احتمال اول ظاهر البطلان است بقرینه قول حق سبحانه و تعالی و یوم تقوم الساعة ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب زیرا که اگر این قول را عطف کنند بر قول او تعالی غدوا و عشیا
پس معنی آیت چنان خواهد شد که سوخته می شوند فرعونیان بآتش وقت بامداد و شبانگاه
و روز قیامت یعنی برای سوختن شان دو وقت است یکی بامداد و شبانگاه دوم روز
قیامت و شبهه نیست در آنکه میان معطوف و معطوف علیه مغایرت می باید و از غدو
و عشی روز قیامت اراده کردن مغایرت را برهم میکند و اگر آن قول را ظرف ادخلوا قرار
دهند مضمون آیت چنان خواهد شد که ای فرشتگان درآرید روز قیامت فرعونیان را
در سخت ترین عذاب که عذاب دوزخ است و ازین صاف لائح میشود که سوختن شان بآتش وقت
غداة و عشی پیش از آمدن قیامت است یعنی تا قیام دنیا بآتش میسوزند و روز قیامت
اندرون دوزخ داخل خواهند شد الغرض بهر تقدیر از غدوا و عشیا قیامت مراد نمیشود و
احتمال دوم نیز باطل است چرا که فرعونیان در دنیا بآتش دوزخ معذب نشدند پس احتمال
سوم متعین گردید و موید اوست آنچه از ابن مسعود رضی الله عنه مروی شده که ارواح فرعونیان

ودر درون مرغان سیاه است صبح وشام آتش را برایشان عرض می کنند تا قیامت شود هر گاه
تعذیب فرعونیان در برزخ بسبب کفر ثابت شود تعذیب همه کفار در برزخ بطریق اولی
ثابت خواهد شد زیرا که کسی تفرقه نکرده است در میان کافران باین طریق که بعضی کفار در
قبر معذب می شوند وبعضی معذب نمیشوند بلکه منکران در حق همه کافران تعذیب قبر را انکار
می کنند ومثبتان بنسبت همه را ثابت می نمایند باقی ماند درین مقام دو بحث جواب
طلب تقریر بحث اول آنکه مراد از پیش کردن آتش بر فرعونیان وسوختن ایشان بوی غدوا
وعشیا آنست که مومنان در دنیا اوشان را نصایح میکردند واز آتش دوزخ تخویف [illegible]
پس در آیت مذکوره کلمات ترهیب وتخویف را بپیش کردن آتش وسوختن بوی تعبیر نمودند
وجواب ازین بحث ظاهر است چرا که در آیت شریف پیش کردن آتش بر فرعونیان مذکور است
نه پیش کردن کلماتیکه مشعر بر ترسانیدن از آتش دوزخ باشند پس بلا ضرورت معنی
حقیقی را ترک نمودن ومجاز را اختیار کردن روا نیست کما تقرر فی محله تقریر بحث دوم آنکه
عذاب آتش دوزخ همه وقت می شود واورا اوقاتی مقصود نیست وخصوصیت بوقتی
ندارد ولفظ غدوا وعشیا دال است بر آنکه فرعونیان در غیر این هر دو وقت معذب بآتش [illegible]
اگر مراد تعذیب شان در قبر می بود مقید بخصوصیت نمی شد واهل حق جواب داده اند ازین
بحث بدو وجه اول آنکه جائز است که عذاب برزخی مخصوص بهر دو وقت مذکور باشد لکن
عذاب آخر والبته علی الدوام میباشد خصوصیت بوقتی معین ندارد وجه دوم آنکه
مراد از غدوا وعشیا اوقات مخصوصه نیست بلکه کنایه از دوام است چنانکه در کریمه
ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا مراد دوام است نه وقت خاص وباید دانست که بعضی علما
زعم کرده اند که قول او تعالی ویوم تقوم الساعة الآیه دلیل است [illegible] برای اثبات [illegible]

قبر زیرا که گرفتار شدن فرعونیان روز قیامت در عذاب اشد دلالت میکند بر آنکه پیش از قیامت
بعذاب غیر اشد معذب شده اند و ظاهر است که تحقق این عذاب نیست مگر در قبر و این زعم
مجروح است بدو طریق اول آنکه محتمل است که اشدیة عذاب روز قیامت در حق فرعونیان
بنسبت عذاب دیگر کفار باشد نه بنسبت عذاب قبر دوم آنکه تسلیم کردیم که قبل از
قیامت در عذاب غیر اشد گرفتار شدند لکن منع می کنیم تحقق این عذاب را در عالم برزخ چه
غرق شدن اوشان در دریا اول دلیل است بر تحقق عذاب غیر اشد در دنیا و منها قوله
تعالی مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فی التفسیر النیسابوری کلمة من للتعلیل کقولک جئتک
من اجل کذا و ما صلة للتوکید و سبب تقدیم الجار بیان انه لم یکن اغراقهم بالطوفان فادخالهم
النار الا من اجل خطایاهم و هی کفرهم المنضم مع ایذاء رسول الله فی قرب الف سنة
الا خمسین عاما و قد یستدل بفاء التعقیب لاسیما و قد دخل علی ماض معطوف علی ماض
آخر علی اثبات عذاب القبر انتهی و فی شرح الطوالع الفاء فی هذه الآیة للتعقیب فیکون ادخالهم
النار عقیب الاغراق فیکون هذا الادخال قبل الادخال الذی یکون فی القیمة لان الادخال
لیس عقیب الاغراق و ادخال النار قبل القیمة انما هو عذاب القبر انتهی یعنی از جمله آیتها که دلالت
میکنند بر عذاب قبر قول او تعالی است در حق قوم نوح علی نبینا و علیه السلام مما خطیئاتهم
اغرقوا فادخلوا نارا یعنی بسبب گناهان خود غرق کرده شدند بطوفان پس آورده
شدند در آتش یعنی در عالم برزخ بدانکه کلمه من برای تعلیل است چنانکه در قول جئتک من اجل کذا
ای آمدم نزد تو بجهت چنین کاری و کلمه ما برای افاده معنی کثرت زیاده شده چنانکه
در کثیرا ما و قلیلا ما و تقدیم جار و مجرور مفید حصر است یعنی سبب غرق در دریا و داخل شدن
در آتش سوای گناهان ایشان نبود و قوی ترین گناهان شان کفر بود که ...

از تنهای مختلفه تا مدت دراز به پیغمبر وقت خود رسانیدند و غرق شدند در آب باران از آسمان و آب جوش زننده از زمین و این غرق کردن ایشان را نه برای دفع شر ایشان بود از روی زمین فقط تا بهمان غرق اکتفا می شد بلکه برای چشانیدن عقوبت برزخ بود زیرا که بعد از غرق بلا فاصله داخل کرده شدند در آتشی از آتشهای آتش دوزخ موعود که دخول در ان بسیار فاصله دارد و درین آیت که بفاء تعقیب فعل ماضی را بر فعل ماضی دیگر عطف فرموده اند دلیل صریح است بر اثبات عذاب قبر چنانچه از ضحاک منقول است که قوم حضرت نوح از جانبی غرق می شدند و از جانبی می سوختند و نیز ازین آیت معلوم می شود که هر که از گناه کاران بهر طریق که می میرد مثل غرق در دریا یا سوختن در آتش یا خوردن درندگان البته گرفتار عذاب قبر می شود آنچه مرده مقبور را میرسد او را نیز میرسد زیرا که معذب روح است و بقای بدن برای تعذیب شرط نیست کذا فی التفسیر العزیزی ومنها قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء اعلم انه سبحانه لما شبه حال الفریقین بما شبه بین مآل حالهما فقال یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت ای الذی ثبت بالحجة والبرهان عندهم وتمکن فی قلوبهم بحیث لم یکن للتشکیک فیه مجال فلاجرم اذا افتتنوا فی دینهم لم یزلوا کزکریا ویحیی وجرجیس علیهم السلام وکاصحاب الاخدود والذین نشروا بالمناشیر ومشطت لحومهم بامشاط الحدید وهذا التثبیت فی الحیوة الدنیا واما تثبیتهم فی الآخرة فانهم اذا سئلوا فی القبور لم یتلعثموا واذا وقفوا بین یدی الجبار لم یبهتوا عن ابن عباس رضی الله عنهما من داوم علی الشهادة فی الحیوة الدنیا ثبته الله علیها فی قبره ولقنه ایاها والسبب العقلی فیه ان المواظبة علی الفعل توجب رسوخ الملکة بحیث لا یزول بتبدل الاحوال وتقلب الاطوار فکلما کانت مواظبة العبد علی ذکر کلمة التوحید والتامل فی حقائقها

معذب روح است

ومنها قوله تعالی

والسبب العقلی

الکل

اكمل انه كان اسنح من المعرفة في قلبه وعظم بعد الموت اقوى واكمل وانما فسر الآخرة ههنا بالقبر لان المتّ ينقطع بالموت عن احكام الدنيا ويدخل في احكام الآخرة فمعنى الآية يثبت الله الذين آمنوا بالله وبما يجب الايمان به ای يديمهم على ما آمنوا به في الدارين او يثبتهم الله فيها بسبب القول الثابت وهولاء اصحاب الكلمة الطيبة وقيل معنى الآية يثبتهم الله على الثواب والكرامة بسبب القول الثابت الذي كان يصدر عنهم حال كونهم في الحيوة الدنيا وسيصدر عنهم حال ما يكونون في الآخرة ويرد عليه ان الآخرة ليست دار عمل وان جعل قوله تعالى في الحيوة الدنيا وكذا قوله عزّ شانه وفي الآخرة متعلقا بقوله يثبت ای يثبتهم الله على الثواب في الدارين بسبب القول الثابت فيرد عليه ان الدنيا ليست دار ثواب ويمكن ان يناقش في هذا الايراد بقوله تعالى من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة فتدبر وقوله سبحانه ويضل الله الظالمين ای الذين وضعوا الباطل موضع الحق والشرك بدل التوحيد في الدارين فلا جرم اذا سئلوا في قبورهم قالوا لا ندري وهولاء اصحاب الكلمة الخبيثة وقوله سبحانه ويفعل الله ما يشاء ای من تثبيت المؤمنين واضلال الظالمين ولا اعتراض عليه لاحد فعلى الله في منح الالطاف ومنعها كما تقتضيه الحكمة الازلية واما معناه على التفسير الآخر فهو ان الظالمين يضلهم الله عن كرامته
ای معنی قوله تعالی ويضل الله الظالمين ١٢ منه ای الذی ذکر بقوله وقيل معنی الآية ١٢ منه
ويمنعهم عن الفوز بثوابه هكذا في التفسير الكبير والنيشافوري والمدارك وقال الامام البغوي في معالم التنزيل قوله تعالى في الحيوة الدنيا يعني قبل الموت وفي الآخرة يعني في القبر هذا قول اكثر اهل التفسير وقيل في الحيوة الدنيا في القبر عند السؤال وفي الآخرة يعني عند البعث والاول هو الاصح انتهى وفي التفسيرات الاحمدية ذكر بعض اهل الكلام والحديث ان هذه الآية في عذاب القبر لان النبي صلى الله عليه وسلم قال يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت في عذاب القبر اذا قيل له من ربك وما دينك ومن نبيك يقول ربي الله

[illegible]

ودينی الاسلام ونبيی محمد عليه السلام هذا لفظ الحديث والظاهر ان عذاب القبر بالمعنى المشهور لا يثبت من
مجرد قوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الا بانضمام قوله تعالى ويضل الله
الظالمين وانما يثبت منه التنعيم وتفسير النبی صلى الله عليه وسلم بقوله اذا قيل له يدل على سوال
القبر دون عذابه وظنی ان عذاب القبر ههنا بمعنى عام تتناول لجميع الاحوال التی فی القبر كما هو
رای البعض وان هذه الآية جامعة لسوال القبر وعذابه وتنعمه لان التثبيت والتضليل المذكورين
فی الآية لا يكونان الا بعد السوال ولهذا وقته النبی عليه السلام بقوله اذا قيل له فعلم انه يوقع
السوال اولا على كل واحد من الموتى بانه من ربک وما دينک ومن نبيک ثم الميت ان كان
مومنا يثبته الله بالقول الثابت ای باقرار الربوبية والاسلام والنبوة وان كان ظالما يضل
الله تعالى بان لا يوفقه بالجواب الصادق ويفعل الله ما يشاء على المومنين والظالمين جميعا
من الثواب والعقاب كليهما فيفهم منه حقيقة السوال على كل واحد ثم فوز المومنين بعده و[illegible]
الظالمين عقيبه فتذكروا يا اولی الالباب واقبلوا بعين الانصاف وقال الامام الزاهد ان
قوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت مخصوص فی حق مامون الخاتمة والا فلا
تثبيت حين الخاتمة للكل وقوله فی الحيوة الدنيا يعنی فی القبر وفی الآخرة ای الصراط وفی
الدنيا عند الموت وفی الآخرة عند السوال فی القبر وان الظالم هو الكافر دون مرتكب الكبيرة
كما هو رای المعتزلة وقيل ان الحيوة الدنيا هو الحيوة قبل الموت وفی الآخرة هو القبر والقول
الثابت عند الكل هو كلمة التوحيد وقال بعض المحققين فی حاشيته على شرح العقائد النسفية
معنى قوله عليه الصلوة والسلام يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر
ان هذه الآية نزلت فی شان عذاب القبر يعنی ان الله يحيی المومنين ويثبتهم بالقول الثابت حين
العذاب القبر وقوله اذا قيل ظرف ليثبت من حيث المعنى يثبت المومنين اذا قيل [illegible]

السّلام فيقول تفصيل له فيكون القول الثابت هو قوله ربي الله آه انتهى وفي شرح المصابيح المسمّاة بالنجاة في معنى الآية الثبوت والثبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير ولا يزل عنها والتثبيت جعل الله الشخص ثابتا فقوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا اى يجعل المؤمنين ثابتين قائمين على القول الثابت وهو كلمة الشهادتين في الحيوة الدنيا يعني عند الموت ومعاينة ملك الموت وفي الآخرة يعني في القبر عند سؤال الملكين وقيل في القيمة وقال بعض العلماء التثبيت يكون في ثلثة احوال عند معاينة ملك الموت وعند سؤال القبر وعند المحاسبة في القيمة اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها العصمة من الكفر والثاني تبشير الملائكة بالرحمة والثالث رؤية مقعده من الجنة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين الصواب ليجيب والثاني زوال الخوف والهيبة والثالث اراءة مكانه في الجنة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين الحجة عما يسئل والثاني تسهيل الحساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقيل التثبيت على اربعة اوجه والرابع عند الصراط انتهى توضيح مقام آنكه از جمله آيات داله بر عذاب قبر قول او تعالى يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء يعني ثابت ميگرداند واستوار ميسازد خدا مسلمانان را بسخن راست ودرست ومحكم كه بحجت قاطع وبرهان ساطع نزد ايشان ثابت ومحقق شده ودر دلهاى ايشان بيخ بسته ومتمكن گشته وتشكيكات مشككين را دران دخلى نمانده ومراد از قول ثابت كلمه طيبه لا اله الا الله محمد رسول الله است كه خدا بران ثابت ميدارد مومنان را در زندگانى دنيا تا در وقت ابتلا وافتتان حيرت ورزند واز جاده مستقيمه توحيد نه لغزند چون زكريا ويحيى وجرجيس عليهم السلام وچون صاحبان خندق وكسانيكه استخوانها وگوشتهاى ايشان بمنشارها وشانه هاى آهنى پاره پاره شده وبعضى گويند كه ثبات دهد مومنان را در زندگانى دنيا يعني وقت مرگ تا ختم حيات الثقلين

بر کلمه باشند و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل هست از منازل آخرت
تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب دهند و نیز بعضی مراد از حیوة دنیا قبر است بجهت قرب
او بدنیا و از آخرت وقت بعث که مرده ها از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت
موقف سوال است و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه
شهادت در زندگانی و ثابت دارد او را خدا تعالی بران کلمه در قبر و بیامرزد او را آن
و امام فخر الدین رازی دلیل عقلی برای تثبیت مذکور افاده فرموده تقریرش آنکه هر که بر کار
مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کدامی وقت زائل نمیشود
پس هرگاه بنده مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیه راسخه که ملکه عبارت
ازان است خواهد شد یقینا آن کلمه همه وقت خصوصا در وقت مرگ و سوال منکر و نکیر در نفس
مرتکز و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنده مومن بقول حق
گویا خواهد گشت و گمراه می سازد خدا ستمکاران را که حق را گذاشته در تیه باطل حیران شدند
و از نعمت توحید محروم ماندند و بجاست شرک بیاوردند پس اوشان بکلمه توحید راه نیابند
نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعث و نه در موقف سوال میکند خدا آنچه میخواهد
یعنی مومنان را بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان را گمراه می سازد او حکیم علی الاطلاق است
حکمت ازلی او هر چه اقتضا میکند همان ظاهر می شود و بعضی مفسران آیه کریمه احسان را تفسیر نموده
اند که عنایت میکند خدا مسلمانان را ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت بران
مواظبت و مداومت نموده اند و محروم میدارد ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت و درین
تفسیر خدشه است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز مومنان تکلیف اعمال باشد و لو
کما ترى و بعضی باین عنوان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمۂ توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دار ثواب
باشد و این باطل ست و مجروح میکند این را آیۂ کریمہ من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو
مومن فلنحیینه حیوة طیبة یعنی هر که عمل نیک کرد مرد باشد یا زن و او مسلمان است پس البته
زنده کنیمش بزندگانی پاک یعنی در دنیا نعمت دهیم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول
ثواب در دنیا نیز فتامل و باید دانست که مختار متکلمین و محدثین اینست که آیۂ مذکوره دلالت
میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت نازل شده است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است
و پیغمبر من محمد است و درینجا بحثی است جواب طلبت تقریرش آنکه آیۂ یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت دلالت میکند بر عذاب قبر بلکه دال است بر تنعم قبر لکن اگر منضم شود بآیۂ
مذکوره قول او تعالی ویضل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث
مذکور آن قول مروی نشده و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام
است که شامل است همه احوال قبر را از سوال و عذاب و تنعم پس آیۂ کریمہ مشتمل است بر
جمیع حالات قبر تفصیل این اجمال آنکه اولا میت را از امور مذکوره سوال می شود اگر
میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است وی را تضلیل میکنند
پس کریمه یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر تنعم قبر میکند و کریمه ویضل الله الظالمین
دال است بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا
میشود اول وقت مشاهده ملک الموت علیه السلام و درین وقت بسه طریق تثبیت دست میدهد
اول محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۲ مژده دادن ملائکه بر رحمت ۳ دیدن مکان در بهشت

دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسه صورت حاصل می شود ا تلقین جواب باصواب ۲ زائل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در قیامت و درین وقت نیز تثبیت بسه طور عنایت میکردد ا تلقین حجت پراز هدایت ۲ آسان شدن حساب ۳ در گذشتن از گناهان وبعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب می شود سه وقت مذکور شدند و وقت چهارم آنست که هنگام گذشتن بر صراط که تاریکی بغایت انجا خواهد شد در روشنی باسایش تمام مرور نطهور انجامد فاحفظه ومنها قوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون قال البغوی فی معالم التنزیل هذه الآیة نزلت فی قتلی بدر وکانوا اربعة عشر ستة من المهاجرین وثمانیة من الانصار قال الحسن الشهداء احیاء عند ربهم تعرض ارزاقهم علی ارواحهم فیصل الیهم الروح والفرح کما تعرض النار علی ارواح فرعون غدوة وعشیة فیصل الیهم الوجع انتهی قال القشیری لئن فنیت فی الله اشباحهم لقد بقیت بالله ارواحهم ومن کان فناءه لله کان بقاءه بالله هم فی ظلال الانس یبسطهم جماله مرة ویستغرقهم جلاله اخری وقال جعفر الصادق علیه السلام الشهداء قتلوا فی ذات الله واستوجبوا الثواب عند الله فهم احیاء مرزوقون شهداء فرحون والذین قتلوا اهواءهم صاروا بالهوی قتلی وقلوبهم احیاء وقد سکنت حرکاتهم وقعدوا بین یدی ملیکهم فهم خدام فطوبی لهم هم اولیاء الله واحباءه وفی التفسیر النیسابوری ذهب کثیر من المحققین الی ان الشهداء احیاء فی الحال لکن بحیوة روحانیة وان ارواحهم ترکع وتسجد تحت العرش الی یوم القیمة وذلک لان الانسان لیس عبارة عن هذه البنیة بل هو امر مغائر للبدن ثم ذلک الشی المغائر لهذا البدن المحسوس سواء کان جسما مخصوصا ساریا او جوهرا مجردا لا یبعد بان ینفصل بعد موت البدن حیا او اماته الله فیعیده حیا وبهذا ثبت عذاب

القبر

دوم وقت سوال
وقت محاسبه
وقت چهارم
قول نیسابوری
عبارت نیست
تفسیر نیسابوری

القبر وثوابه ومن تأمل في الامور الواردة عليه وجد احوال النفس مضادة لاحوال البدن وقوة
احدهما مقتضية لضعف الآخر فالبدن يضعف وقت النوم وتقوى النفس على مشاهدة المغيبات
واذا اعرضت النفس عن الطعام والشراب اقبلت على مطالعة العالم العلوي اوقات سرورها
وابتهاجها وانطبعت فيها الجلايا القدسية واكثر ارباب الشرع على انهم احياء في مجال التحقيق
ثم منهم من قال انه تعالى رفع اجسادهم الى السموات او الى قناديل تحت العرش ويوصل انواع
السعادات والكرامات اليها ومنهم من قال تركها في الارض وحفظها واوصل انواع السعادات اليها
ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تجويز كون البدن الملقى في التراب حيا متنعما
[illegible] والحق في هذه المسئلة عندي خلاف ما يقوله اهل التناسخ من ان النفس بعد مفارقة
بدنها تتعلق على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وانما تتلذذ او تتألم هي بما اكتسبت من المعارف الحقة
والاخلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والملكات الذميمة والذي اقوله ان النفس تبقى لها
علاقة مع بدنها الا بالتحريك واكتساب الاعمال ولكن بالتلذذ والتألم والتحقيق فيه ان النفس في
هذه الحياة جعلت متصرفة في البدن لاجل اكتساب الاعمال والملكات وان تفتقر الى تحريكات الآلات
واعمال الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متصرفة فيه من جهة الاحساس فكيف ينبغي ان
يقاس احدهما على الآخر فلعله يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة التلذذ والتألم الى
فقط الى ان تقوم القيامة الكبرى وهذا القدر لا ينافي كون البدن مشاهدا في القبر من غير تحرك
ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو حيان في تفسيره اختلف الناس في هذه الحياة فقال قوم
معناها بقاء ارواحهم دون اجسادهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى
ان الشهداء احياء الاجساد والارواح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا بحفظ اجسادهم على [illegible]

بهم احیاء کما قال الله تعالی وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب وکما تری النائم علی
هیئة وهو یری فی منامه ما یتنعم او یتالم عنه قلت ولذلک قال الله تعالی بل احیاء ولکن لا تشعرون
فنبه بقوله ذلک خطاباً للمؤمنین علی انهم لا تدرکون هذه الحیوة بالمشاهدة والحس وبهذا یتمیز
الشهداء عن غیرهم ولو کان المراد حیوة الروح فقط لم یحصل لهم تمیز عن غیرهم لمشارکة سائر
الاموات لهم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حیوة کل الارواح فلم یکن لقوله تعالی ولکن لا تشعرون
معنی انتهی وفی انوار التنزیل هو تنبیه علی ان حیوتهم لیست بالجسد ولا من جنس ما یحس به من الحیوانات
وانما هی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی وفیها دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة بانفسها
مغایرة لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکة ای فی هذه الآیة ۱۲ وعلیه جمهور الصحابة والتابعین وبه نطقت الآیات
والسنن وعلی هذا فتخصیص الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالی ومزید البهجة والکرامة انتهی
وقال المحقق السعد انه تعالی لما اثبت حیوة الشهداء ولا شک ان حیوتهم لیست بهذا الجسد لانه بعد
اضمحلاله فلا بد ان یکون حیوتهم بوجه آخر غیر هذه روحانیا ولذا استدرک بقوله ولکن لا تشعرون
لان شعورهم لیس الا بالحیوة الجسدانیة وتلک الحیوة لیست بهذا الجسد انتهی یعنی واز جمله آیتهای دال بر
حیوتهم قول آیه کریمه است ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
یعنی ومگوئید مر کسی را که کشته شود در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگان اند
در حضرت ما ولکن شما آگاه نمیشوید یعنی نمی دانید کیفیت آن حیات از برای که ادراک آن بعقل متصور
نیست مرویست که صحابه رضی الله عنهم بعد از جنگ بدر ذکر شهداء میکردند و بعضی بر سبیل تحسر
می گفتند که بیچاره فلان در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر
معتبر مرقوم است که آیه کریمه در حق شهداء بدر نازل شد و ایشان چهارده کس بودند

شش از مهاجرین و هشت از انصار رضوان الله علیهم اجمعین و مختار ضحاک آنست که آیه مذکوره
در حق شهدای بیر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود و رزقها بر ارواح
شهدا پس میرسد ایشان راحت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود آتش دوزخ بر ارواح
فرعونیان صبح و شام پس میرسد او شان را درد و حزن و از قشیری مروی است که ابدان
شهدا در راه خدا فنا شدند و ارواح شان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود در راه
خدا همیشه باقی ماند هر دیک خدا او شان در سایهٔ انبیت و محبت آرام و آسایش می کنند و در
دریای صفات جمالیه و جلالیه مستغرق میشوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
که شهدا در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و مستحق ثواب گردیدند پس او شان زنده اند شادان
و فرحان و روزی داده می شوند از میوه های جنت و کسانیکه مجاهد نفس کردند دلهای
شان زنده اند و افعال و حرکات ایشان منقطع و پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است
حال شان او شان اولیاء الله اند و بروایت ابو هریره رضی الله عنه ثابت شده که فرموده پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که روز قیامت شهدا بر منبرهای یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شود
بنشینند پس حق سبحانه وتعالی از او شان ارشاد فرماید که آیا وعده انعام و اکرام وفا
نکردم جواب دهند که خداوندا وعده وفا کردی مگر یک آرزو باقی ست که باز ما را در دنیا ببر
تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرموده حضرت صلی الله علیه وسلم که هر آئینه دوست میدارم
که شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز
زنده گردانیده شوم سه بار این کلمه را فرموده و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که بر قبر شهیدان
بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بر وی تا روز قیامت بر لبیب
پوشیده نماند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام احیا را و جواب سلام دادن ایشان

ودر شنیدن رد سلام از قبر سید الشهداء و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار
آمده است و فی التفسیر العزیزی یعنی و مگوئید در حق کسی که کشته شود در راه خدا و از جمله صابران
باشد در جهاد که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود
پس موت یعنی عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجدائی روح رو میدهد و روح را
اصلا تغیر نمیشود چنانچه حامل قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد
بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه بامور سفلانیه او را از صفای ادراک مانع
میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقا خواه روح
شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مردگی
صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح بادی از وی
ظاهر میشد حالا نمی شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از
مفارقت بدن از ترقی باز میماند و تا وقتیکه با بدن متعلق بود میدان ترقی بر روح او فراخ
بود دوم آنکه بعضی تمتعات و تلذذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن با آنها
خوگرفته بود از دست او میروند لهذا او را نیز در شرع حکم موت میفرمایند اما درین امور
فقط مثلا میگویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقاوت
مرد و من بعد او را تدارک مافات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت زیرا که
حالا او را کاری بمال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد انقضای عدت با دیگری نکاح
کند جائز است زیرا که علاقه که با این زن داشت و بآن متمتع بود موقوف برین جسد بود و چون
جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار اسپ خود را فروخت دیگر او را حاجت زین و توبره
و لگام نماند و سوداگر چون دکانداری موقوف کرد دیگر افزونی مال او را ممکن نیست همان

روح را اصلا تغیر نمیشود

اند و نفقهٔ خویشتن با اوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان را هم
اما شهیدان راه خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زنده کاملند زیرا که دوام ارزاق
و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند درین جهان داده حکم عمل
دائمی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند و در حدیث صحیحین آمده است که کل ابن آدم
یختم علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه ینمی له عمله الی یوم القیمة یعنی هر آدمی چون
میرد بر عمل او مهر ختم می نهند مگر کسیکه در جهاد در راه خدا مرده باشد که عمل او جاری میما
ند و تا روز قیامت گویا جهاد میکنند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف
نشده بلکه ایشان را بجهت مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا بواسطه
آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه بروایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که ارواح
شهیدان را در شکم جانوران سبز رنگ مثل طوطیان سبز رنگ جا میدهند و ایشان را
پروانگی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم سیر خورده بیایند و از نهرهای بهشت
هر چه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و آشیانه ایشان قندیلها ست
که معلق ست بعرش و دران استراحت میکنند و اصل این حدیث متواتر ست و در صحیحین نیز موجود
آری ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیا دور افتاده اند اما تمتعات جسدانیه
بی تکلیفات دارند و اصلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان اتم و اکمل از حیات
دنیوی است ولکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و تلذذات
بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
از نظر شما غائب و در عالمی دیگر ورای عالم شما رزق ایشان و سیر و ارشاد ایشان

مقرر ست مانند کسیکه در ولایت سفر میخورد و سبز شکوفه و گلزار می نماید و اهل هندوستان
چون او را نه بینند مرده انگارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
گور می کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان بسبب ظاهر
نمی شود اگرچه بطریق خرق عادت از تلف و پوسیدگی محفوظ مانند مثل کسیکه خانه
شخصی را ویران و خالی دیده حکم بموت او کند انتهی و فی بعض الرسائل العزیزیه ارواح
بعد موت فنا نیست بلکه انقطاع تعلق از بدن است لکن ارواح عامه را همین قدر بقا حیات
روح است و شهدا را و اولیا و انبیا را مزید با این بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق به بدن
دنیوی نیز همان امر بود اول ترقی در آخرت بحدیث صحیح که ینمی له عمله الی یوم القیمه دوم
رزق بتوسط بدن دیگر اخروی که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تعلق فی ثمار الجنة تأوی
الی قنادیل المعلقة تحت العرش و در نص قرآنی در سوره بقره و در سوره آل عمران اشارت
صریح باین دو وجه است و انبیا را عرض احوال امت و توجه باصلاح امور ایشان زیاده تر
اثر حیات است باقی مجرد شعور ببعض احوال و تلذذ و تالم لازم بقاء روح است که لطیفه
دراکه همان است و حیات باین معنی مشترک است در مومنین و کفار زیرا که ارواح همه باقی است
و شعور و ادراک که ذاتی اوست منسلخ نشده انتهی و اما الاحادیث المثبتة لتعذیب القبر و
تنعیمه فکثیرة و نحن نذکر منها الاحادیث الثلثة الصحیحة الحدیث الاول روی البخاری و مسلم عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه
اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیقعدانه فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل یعنی
لمحمد صلی الله علیه وسلم فاما المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک
من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة فیراهما جمیعا و اما المنافق والکافر فیقال له ما کنت

تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقال لا دریت ولا تلیت
ویضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که چون نهاده شود بنده در گور و بگردند از وی یاران وی بدرستیکه وی بتحقیق
می‌شنود کوفتن نعال ایشان یعنی آوازهای ایشان که بر زمین میروند بیایند براو دو فرشته پس
می‌نشانند او را پس میگویند آن دو فرشته چه می‌گفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و این اشارت یا از جهت شهرت امر وحضور را دست در اذهان یا با این طریق
که در قبر مثالی از حضرت وی حاضر میساخته باشند تا مشاهده جمال جهان افزای او عقده
اشکالی که در کار افتاده گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلگشای او روشن گردد
پس اما مؤمن پس میگوید گواهی میدهم که وی بنده خاص خدا و فرستاده بر حق اوست پس گفته می‌شود مر مؤمن را که
نگاه کن بجای نشست خود که آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بود بتحقیق بدل کرد خدا برای تو بجای
نشست تو که در دوزخ بود جای نشستی از بهشت پس می‌بیند آن مؤمن هر دو جا را یعنی جای دوزخ و جای
بهشت و حکمت درین آنست که فرح و سرور بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از بلیه دوزخ و دیگر بجهت یافتن نعمت
وکافر را حال بعکس این خواهد بود و اما منافق و کافر پس گفته می‌شود هر یک را که چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد منافق میگوید
و کافر نمیدانم بودم من میگفتم درشان او آنچه میگفتند مردم و ندانستم حقیقت حال او پس گفته میشود مر او را ندانستی تو بعقل خود
و نخواندی تو قرآن را و زده میشود هر یک منافق و کافر بمطرقه ها از آهن زدنی عظیم پس میکنند فریاد کردنی که می‌شنوند آن را هر
که نزدیک اوست بجز آدمیان و پریان که ایشان نمی‌شنوند تا قاعده ابتلا و تکلیف بحال ماند و این غیب باشد ضروری و عیانی
نگردد و موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد و هکذا فی ترجمة المشکوة وافاد ملا علی القاری رح فی مرقاة المفاتیح
شرح مشکوة المصابیح قیل لیسمع صوت نعالهم لو کان حیا فان جسده قبل ان یاتیه الملک فیقعده
میت لا حس له وهو ضعیف اذ ثبت بالاحادیث ان المیت یعلم من یغسله ومن یصلی

علیه و من یحمله و من یدفنه قال ابن الملک فیه دلالة علی حیوة المیت فی القبر لان الاحساس بدون
الحیات ممتنع عادة انتهی و فی شرح المصابیح قال بعضهم ان الاموات یؤذیهم صوت النعال و قال
العلماء ذلک دلیل علی ان المیت یسمع فی القبر ما یقال من الکلام و یقرء من القرآن انتهی توضیح
مقام آنکه منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیسمع قرع نعالهم تاویلی کرده
که خلاف ظاهر بعید از صواب است اختیار نموده اند بیانش آنکه اگر میت زنده می بود آواز
کوفتن نعلها می شنید چه بدن میت پیش از آنکه بیاید نزد او فرشته پس نشانند اورا
و حسابش نماید و پوشیده نماند که این تاویل ضعیف است چرا که الفاظ حدیث ازان ابا
دارد چه تقدیر نمودن لو کان حیا بدون قرینه صارفه از درجه صحت بعید است بلکه رد
کند این تاویل را آنچه از احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته که میت می شناسد کسی را که کفن
میپوشاند اورا و نماز جنازه او می گزارد و کسیکه بر میدارد جنازه اورا و دفن می کند ویرا
و گفت ابن ملک که درین حدیث دلالت صریح است برانکه میت در قبر زنده است زیرا که
ادراک بغیر زندگی محال است بحسب عادت و بعضی گویند که ایذا میدهد اموات را آوازهای
نعال و مختار اکثر علما آنست که این حدیث دلالت میکند برانکه میت می شنود کلام را
و قرائت قرآن را و بعضی قشرین ازان حدیث جواب داده اند باین طریق که شنیدن
میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نهادن میت در قبر از برای مقدمه سوال پس
سمع اموات در همه اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع قطع النظر
عن خصوصیة وقت دون وقت و محققان ضعیف کرده اند این جواب را باین عنوان که تخصیص مذکور خلاف ظاهر است و دلیلی
بران قائم نیست ظاهر حدیث دلالت میکند برانکه حالت مذکور حاصل است میت را در قبر فالتخصیص بلا قرینة و غیره مما لا
یسمع و ابن همام در فتح القدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور اشکالی آورده و جواب از طرف

تنقیح مقام

ان شاء

ایشان بتخصیص مذکور بلفظ اللهم افاده نمود و نیک ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر ضعف
جواب هکذا فی الطریقة الوسطی ثم قال مولانا علی القاری فی المرقاة ویشکل علیهم خبر مسلم ان المیت
لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسؤال
جمعا بینه وبین الآیتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة
فقد سماعهم فهو کما تری فیه نقض لا یحصل به جمع مع ان ما ورد من السلام علی الموتی یرد علی
التخصیص باول احوال الدفن انتهی ولکن سخن درین مقام آنست که تنعیم و تعذیب قبر و احیاء
موتی در قبور و سؤال و جواب و فتح دریچه بهشت برای ترویح و تفریح با حیا و کشادن
دریچه دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث مبسوطین
و مبرهن شده مبنی است بر اعاده روح بجسد و بقای تعلق آن باجزاء لطیفه بدن که عبارت
است از نسمه ظاهر است که استدامت استراحت در حق مغفوران و دوام عذاب [illegible] را
تا بعث و نشر که مشهور و متواتر است بدون بقاء روح و تعلق خاص آن باجزای بدن
صورتی ندارد و نیز مناط شناختن اصوات زائران را و شنیدن کلام و سلام احیا
و جواب دادن ایشان که برتبه تواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص
شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر اقتضای کند که همه امور مذکوره از
شناختن و شنیدن و جواب دادن و معذب شدن و منعم بودن مخصوص بوقت وضع میت
در قبر باشد اذ لا قائل بالفصل فعلیک بالانصاف والتجنب عن الاعتساف و یعضده
ما قال ابن عبد البر احادیث السؤال وعرض المقعد وعذاب القبر ونعیمه وزیارة القبور ورد السلام
علیها وخطابهم مخاطبة الحاضر العاقل والدلیل علی بقاء التعلق الخاص بین الروح والجسد الی یوم
الحشر انتهی وفی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری علیه رحمة الباری اعلم ان الروح

لها بالبدن خمسة انواع من التعلق متغايرة الاحكام الاول تعلقها به في بطن الام جنينا الثاني تعلقها به بعد خروجه الى وجه الارض الثالث تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة من وجه الرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كليا بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة فانه ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه وورد انه يسمع خفق نعالهم حين يولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا توجب حيوة البدن قبل يوم القيمة الخامس تعلقها به يوم بعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يعمل البدن معه موتا ولا نوما ولا شيئا من لها انتهى يعني تعلق روح با بدن پنج گونه است اول روح را تعلق است با بدن در حالت بودن بچه در شکم مادر دوم روح را تعلق است با بدن بعد پیدا شدن او و بیرون آمدن وی از شکم سوم روح را تعلق است با بدن در حالت خواب پس درینحالت روح او را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و به بعضی اعتبار مفارقت است ازان چهارم روح را تعلق است با بدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه درینصورت اگرچه اورا به بعض اعتبار از بدن تجردی حاصل شد لکن بهمه وجه روح را فرقت تام از بدن رو نداده زیرا که از احادیث صحیحه ثابت شده است که وقت سلام کردن مسلمان بر میت روح بسوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شده که میت میشنود آواز کوفتن نعال مردم هنگامیکه بر میگردند از وی یاران او بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح سوی بدن اعاده خاص است که ازان لازم نمی آید زنده شدن بدن پیش از روز قیامت پنجم روح را تعلق است با بدن روز قیامت که ابدان مبعوث خواهند شد و این نوع تعلق کامل ترین انواع است که درین وقت بدن را نه موت لاحق می شود و نه خواب و نه چیزی دیگر که موجب فساد بدن باشد و در مدارج النبوة مرقوم است که میان قبور ساکنین و منتسبین ارواح ایشان نسبتی

است خاص تمر که بدان اثران امی شناسند بدلیل استحباب زیارت قبور جمیع او[illegible]
واحادیث کثیره دلالت دارند برانکه اهل قبور را ادراک وسماع حاصل است وشک نیست
که سمع از اعراضی است که مشروط اند بحیات پس همه حی اند ولکن حیات ایشان در تتمه هر
کمتر است از حیات شهدا وحیات شهدا اکمل است از حیات انبیا ودر رساله هاشمیه مذکور است که در
میت جسمی است مثالی که برای وسعت علم وشعور وتفنن تصرفات اقتضائی دارد و
جسمی است شهادی که تغذیه وتنمیه وتولید وسمع بحاسه سامعه مانند آن از مقتضیات اوست پس
هر یک از جسم مثالی وشهادی بخصوصیتها امتیازی کامل دارد ولکن اصل حیات که قدر مشترک
است باین هر دو جسم وجنس حواس وادراک را علی السویه میخواهد در هر دو جا تحقق انتهی
وسابقا براهان عقلی ونقلی واجماع فلاسفه واتفاق کافه اهل سنت وجماعت برادراک و
شعور وسمع میت نقل کردیم پس از جمیع ما سبق وبحق لائح شد که شنیدن میت خفق
نعال را اصلا مخالف قیاس صائب وخلاف عقل سلیم نیست تا کسی فلسفی مزاج توهم کند که بجهه
خلاف قیاس ثابت می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکه برهان موضع مقصور
ماند وبما تلونا علیک لم عند البصیر الحاذق ان ما قال بعض حمله عرش الجهل والغوایة ان الاستدلال
المراد به المولوی محمد علی الملاد آبادی
بقوله علیه السلام ان العبد اذا وضع فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم الحدیث
سماع المیت لیس بمستقیم لانه ورد عند عذاب القبر حین وضع فیه بخصوصه علی قول العامة [illegible]
سماع المیت خفق النعال عند وضع المخبوء فی المیت لا یوجب ثبوته عموما بوجهین الاول ان
المیت خفق نعال اصحابه خاصة فی ذلک الوقت لانه مقدمة السوال فلا یصح القیاس علی ذلک
لمزید وصف فی المقیس علیه الثانی ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس وما ورد علی
خلاف القیاس یقتصر فی محله ولا یتجاوز عنه ثم بلفظه لیس مما یسمع بالقبول کما لا یخفی علی [illegible]

واما زعم ان استنباط سماع الاموات عن هذا الحديث معارض لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى
وما انت بمسمع من في القبور فستعلم دفعه عن قريب فانتظره فتفتشا الحديث الثاني روى
مسلم عن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط لبني النجار
على بغلة له ونحن معه اذ حادت به فكادت تلقيه واذا اقبر ستة او خمسة فقال من يعرف هذه
الاقبر فقال رجل انا قال فمتى ماتوا قال في الشرك فقال ان هذه الامة تبتلى في قبورها فلولا
ان لا تدافنوا لدعوت الله ان يسمعكم من عذاب القبر الذي اسمع منه يعني گفت زید بن ثابت
در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود در بوستان بنی نجار که قبیله ایست از انصار
سوار بر استری که آنحضرت را بود و بودیم ما با حضرت که ناگاه برمید و خم کرد نیز آنحضرت
را از پشت خود پس نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را بر زمین و ناگاه قبرها بود در آنجا
شش یا پنج پس فرمود آنحضرت که کدام کس می شناسد صاحبان این قبرها گفت
مردی که من می شناسم فرمود آن حضرت پس بگو کی مرده اند و در کدام زمان از
عالم رفته اند گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند پس فرمود آنحضرت
این امت مبتلا ساخته میشوند آزمایش کرده میشوند در گورهای خود پس اگر نبودی ترس و ملاحظه آنکه دفن
نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن برافتد از عالم هر آینه دعا می کردم خدای تعالی
را که بشنواند شما را چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آن عذاب را
دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید درینجا اشکال می آرند که عذاب قبر موقوف بر دفن کردن
نیست خدای جل شانه اگر خواهد عذاب کند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم جانوران
نیز امر کرده شده اند مومنان بر دفن اموات پس ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه
گنجایش دارد و توجیه کرده اند ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب

قبر را

قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوشی و بی عقل میکرداند و قوت فرصت دفن
نمی نماید پس ترک دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و رفتن
هوش دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مرده ها را دهشتی و وحشتی حاصل میکرد و شما را از مشاهده
اموات بحدی که نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز و تکفین نمایید و دفن کنید وجه
دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مرده های خود و در شریعت نیز امر ابدان
کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحراهای
بعید نیندازند تا کسی نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم
هکذا فی الترجمة الحدیث الثالث روی ابن ماجه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال اذا ادخل المیت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فیجلس یمسح عینیه یقول دعونی اصلی
یعنی چون در آورده می شود مرده در گور متمثل ساخته می شود و نموده می شود مر او را
آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می مالد
هر دو چشم خود را و می گوید بگذارید مرا که نماز شام بگزارم و این دلالت بر رفاهیت حال وی
میکند گویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بود اما تخصیص مغرب بجهت مناسبت حال غربت
و تنهائی است در وقت شام کذا فی ترجمة المشکوة تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحه مثبته
تنعیم و تعذیب قبر نجات مومن و عذاب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را
خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی است یا نه پس گفته اند
که حکم مومن فاسق آنست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتح باب جنت
و امثال آن یا در اینها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از عذاب کنند اگر
فاسقی باشد که نخواسته است خدا تعالی مغفرت او را کذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر

کاف و نکیر بر وزن امیر بمعنی ناآشنا و موحش مشتق است از نکرت ضد معرفت و چون میت
از انها آشنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندیده لهذا هر دو فرشته را که از میت سوال
می کنند منکر و نکیر نامیدند بکذا فی مرقاة المصابیح و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو فرشته است
معین و مشخص که بر سر هر میت بتمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که نام دو گروه است
و هر یکی ازین دو گروه افراد بی شمار دارد و تمسک نموده اند باینکه در یکساعت مردمان کثیر در
مشرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از ان همه ها در یک آن
سوال نمایند و درین تمسک خدشه است ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد هر دو فرشته
معین بصور مختلفه و ابدان کثیره متمثل و متصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال
کنند و این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع همچنین امور غریبه از اولیا
الله قدس سرارهم موید اوست قال بعض المحققین فی حاشیته علی شرح العقائد النسفیه قال
استاد البشر الظاهر ان منکرا و نکیرا جنسان و الافق ساعة واحدة یتفق الموت لاشخاص کثیرة
فی اطراف العالم فلا یمکن ان یسئلا الجمیع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان السوال محل
بحث اذ یمکن ان یتصورا بالصور مختلفة و ابدان متعددة کما نقل عن اولیاء امة محمد صلی الله علیه و آله و
سلم انتهی تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مرویه بعد تتبع تام ثابت می شود که از اطفال نیز سوال
و موید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام
تلقین فرمودند که ای ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که الله تعالی پروردگار من است
و پیغمبر پدر من است و اسلام دین من است و مختار ابو عمرو بن صلاح و صاحب تتمه و تنقیح آنست
که اطفال را تلقین نه کنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و روایت مذکوره در حیز ثبوت
نرسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام نه خواندند و دفن

نکردند بلکه همان وقت در گزاردن نماز کسوف مشغول بودند و بعضی گویند که از اطفال مشرکین در قبر

سؤال نشود و اطفال مومنین که مغفوراند مسئول نمی شوند و بعضی بعکس این حکم کرده اند و

بعضی راه توقف ورزیده اند فی شرح المصابیح ظواهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبالغین

فی سؤال القبر فیکمل لهم العقل لیعرفوا بذلک منزلتهم وسعادتهم وقد صرح بذلک فی قصة ابنه

ابراهیم علیه السلام وهو ما ذکره الشیخ ابو سعد المتولی فی التتمة ان النبی صلی الله علیه وسلم لما دفن

ابنه ابراهیم علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم قل الله ربی ورسول ابی والاسلام

دینی وقال الشیخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار الصواب انه لا تلقین للطفل

لانه لا یسئل وهذا اقرب لانه لا یعذب فانه تابع غیر مکلف والحدیث فی ابراهیم لم یثبت

بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم ولم یحضر دفنه لاشتغاله بصلوة

الکسوف ووعظ الناس رواه ابو داود وغیره انتهی وفی بعض الحواشی علی شرح العقائد النسفیه

قیل ان صبیان المشرکین یسئلون فی القبر واما صبیان المسلمین فکلهم مغفورون فلا یسئلون وقد

یقال یجوز ان یکون للکل سؤال وفی سؤاله حکمة لم نطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام

قیل ینبغی ان یکون هذا مخصوصا بصبیان المسلمین لا یقال لا فائدة فی سؤال صبیان المسلمین

فانهم مغفورون لانا نقول لعل فی السؤال منهم حکمة لم نطلع علیها وکیفیة السؤال عن الصبی

غیر معلومة قیل یسئل الصبی عن مفارقة الابوین وعن کیفیة معاملتهما به فی الرسالة

المغنیة لیس للانبیاء وللعشرة المبشرة والصبیان للمومنین سؤال ولا عذاب ولا احتساب

وما وقع فی بعض النسخ من وقوع السؤال عن الانبیاء واطفال المومنین فهو محمول علی

حساب العرض فیقال فعلت کذا وکذا ولکن عفوت عنک واما حساب المناقشة وهو قوله

لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذکورة انتهی و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی

ولقبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود چنانچه تفصیل این
مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم فتذکر ولا تغفل و نیز در احادیث صحیحه مشهوره است
در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و همکلامی با ایشان ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور
شده لکن اینجا هم یک دو حدیث انها ما للمؤمنین و انحا ما للمنکرین بیان میکنیم پس بدانکه روایت
ابوالشیخ از عبید بن مرزوق ثابت شده که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد شریف
می نمود وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از حال انتقالش اطلاعی نه شد پس
بگذشتند آنحضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محجن فرمودند
که همان ام محجن که جاروب کشی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همون انتقال کرد
پس آنحضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوی مخاطب شده فرمودند که ای ام محجن
کدام عمل را بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیا می شنود فرمودند که شما از وی زیاده تر
نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود باز از اندرون قبر آوازی برآمد که
جاروب کشی مسجد را بهترین اعمال یافتم و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا مررت
بالقبور قد کنت تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور و اذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل
السلام علی المسلمین یعنی چون بگذری باهل قبور که می شناختی ایشان را در دنیا پس بوقت
زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گورها و چون بگذری باهل قبور که نمی شناختی ایشان را
پس بگو سلام باد بر مسلمانان و قال الحکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا یعنی
ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می بینند احوال دنیا را و اخرج ابن عدی عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسنوا اکفان موتاکم فانهم یتزاورون فی قبورهم
یعنی خوب بهتر و سپید کفنهای مردگان خودها چرا که ایشان در قبرها با یکدیگر ملاقات می کنند

ودر حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با کفار که در بدر بدانکه بدر نام آبی است معروف
ودهی است مشهور که بفاصله چهار منزل از مدینه منوره واقع است وجنگ بدر بروز جمعه
هفتدهم رمضان المبارک در سال دوم از هجرت بمیان آمده افاد الامام النووی فی کتاب
الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدرا هو موضع الغزوة العظمی المشهورة وهو ماء معروف
وقریة عامرة علی نحو اربعة مراحل من المدینة بینها وبین مکة قال ابن قتیبة بدر بئر کانت
لرجل یسمی بدرا فسمیت باسمه قال ابو الیقظان کانت لرجل من بنی غفار وکانت غزوة
بدر یوم الجمعة لسبع عشرة خلت من شهر رمضان فی السنة الثانیة من الهجرة انتهی کشته شدند

خطاب فرمود هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند که یا رسول الله ما تکلم من

اجساد لا ارواح لها فرمودند که ما انتم باسمع لما اقول منهم ولکن لا یجیبون تفصیل مقام آنکه در
مشکوة المصابیح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی
صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر باربعة وعشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی
من اطواء بدر خبیث مخبث وکان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلث لیال فلما کان
ببدر الیوم الثالث امر براحلته فشد علیها رحلها ثم مشی واتبعه اصحابه حتی قام علی شفة الرکی
فجعل ینادیهم باسمائهم واسماء آبائهم یا فلان بن فلان ویا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم
الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله
ما تکلم من اجساد لا ارواح لها فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما
اقول منهم وفی روایة ما انتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زاد البخاری قال قتادة
احیاهم الله حتی اسمعهم قوله توبیخا وتصغیرا ونقمة وحسرة وندما انتهی قال الطیبی قوله ایسرکم
انکم اطعتم الله ورسوله یعنی معناه بل تتمنون ان تکونوا مسلمین بعد ما وصلتم الی عذاب النار اقول یعنی

ان التقریع بما یترتب علیه قوله فانا قد وجدنا فانه کالتعلیل له فالمسرة مستعارة لضدها من
الحزن علی الکنایة تهکما وسخریة کالبشارة فی فبشرهم بعذاب الیم وکالتحیة فی قولهم تحیة بینهم
ضرب وجیع ؛ ومقام الشماتة والحسرة یقتضیه فالمعنی تحزنون وتحسرون علی ما فاتکم من طاعة
الله ورسوله وتذکرون قولنا لکم ان الله سیظهر دینه وینصر اولیاءه ویخذل اعداءه فانا قد
وجدنا ما وعدنا ربنا حقا انتهی وقال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قال المازری قال
بعض الناس ان المیت یسمع عملا بظاهر هذا الحدیث ثم انکره المازری وادعی ان هذا خاص
فی حق اهل بدر ورد علیه القاضی وقال یحمل سماعهم علی ما یحمل سماع الموتی فی احادیث
عذاب القبر وفتنته التی لا مدفع لها وذلک باحیائهم او احیاء جزء منهم یعقلون به ویسمعون
فی الوقت الذی یرید الله هذا کلام القاضی وهو الظاهر المختار الذی یقتضیه احادیث السلام
علی القبور انتهی وفی المرقاة شرح المشکوة وکان المازری اخذ الاختصاص من قول قتادة
وهو خلاف الجمهور کما هو مبین فی شرح الصدور ، وتوضیح مرام آنکه عدد مقتولان بدر از کفار
هفتاد بود وهفتاد دیگر اسیر شدند واز مسلمانان چهارده کس بدرجه شهادت رسیدند :
شش از مهاجران وهشت از انصار شش از خزرج ودو از اوس وبحکم پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بست وچهار کس از آن هفتاد وصنادید قریش که کشته شده بود انداخته شدند در چاهی
از چاه های بدر که آن چاه پلید وپلید کننده است واین صفت دران چاه از قدیم بود که مردم
واز آنجا دیگهای دران می انداختند یا جهت انداختن مردارهای این پلیدان در وی وبود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وقتیکه غالب می شد بر قومی وفتح میکرد اقامت میفرمود در جای
جنگ ومیدان آن سه شب پس چون بود آنحضرت در بدر روز سوم امر کرد به بستن پالان
بر شتر سواری پس بسته شد بر وی پالان آن پس روان شد آنحضرت وپیروی کردند آنحضرت را

یاران

یاران او یعنی صحابه نیز همراه شدند تا آنکه بایستاد آن حضرت بر کناره چاهی پس شروع فرمود
آنحضرت که ندا می کند مرده ها را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان ای فلان پسر فلان
ای فلان پسر فلان آیا شاد و خوشحال میکرد شمارا که فرمان برداری میکردید خدا و رسول
خدارا و ایمان می آوردید پس بدرستی که ما بتحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بود پروردگار
ما حق پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم کردید
که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است و خطاب آنحضرت
ایسرکم استفهام مسرت است برای حسرت داده بطریق استهزا یعنی آیا اندوهناک می شوید
و حسرت میخورید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یاد میکنید این را که پیغمبر خدا از شما میگفت
که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان دین را
ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عمر ای پیغمبر خدا چه سخن میگوئی از ابدان که نیست جانها
دران یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست نیستید شما
شنواتر مر چیزی را که میگویم من از ایشان یعنی آنها شنواترند از شما و یا برابر اند و در
روایتی چنین آمده است نیستید شما شنواتر از ایشان ولکن جواب نمی دهند ایشان و زیاده
کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قتاده از برای جواب استبعاد
تکلم مرده ها و انکار سماع ایشان زنده کرد ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنوانید
ایشان را کلام آن حضرت از جهت سرزنش کردن و تهدید نمودن
و تحقیر و خوار داشتن و عتاب کردن و انتقام کشیدن و برای اظهار حسرت و پشیمانی و
محقق دهلوی قدس سره در ترجمه مشکوة شریف و مدارج النبوة افاده فرموده که این حدیث

صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع و شعور با موات و حصول علم مر ایشان را بانچه خطاب
کرده می شوند و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود کوفتن نعال مردم
را وقتیکه برمی گردند از دفن وی و همچنین انچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل
بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان را و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام باد بر شما ای
اهل دار مسلمانان آمد شما را انچه وعده کرده شده بودید و ما نیز ان شاء الله می پیوندیم
بشما چه خطاب با کسیکه نشنود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود
از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر
برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر پس که خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدیم وقت
تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت انتهی و در اینجا
باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صریح است

جواب اول

در سمع اموات بچند وجه اول انکه سماعت مردگان که دران حدیث صراحةً مذکور است
از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بر کسیکه در پرده مباد که جواب این

طریق اول

وجه اظهر است بسه طریق اول انکه حمل برین معجزه احتمال و تاویل است و حمل نمی توان
کرد بروی تا قائم نشود دلیل بر استحاله سماع و پروردگار عز و جل قادر است بران و
سببیه حواس مراد ادراک را عادی است و بمجرد خلق باری تعالی است چنانکه در کتب مذهب

مقرر شده است هکذا فی الترجمة طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود
حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکردند کما لا یخفی طریق سوم آنکه

علمای محققین بحدیث مذکور در مسئله سوال قبر تمسک نموده اند و ظاهر است که اگر حدیث
مذکور از جمله معجزات میبود تمسک مذکور صحیح نمی شد و اذ لیس فلیس فی فتح الباری

شرح صحیح البخاری قد تمسک بهذا الحدیث من یقول ان السؤال یتوجه علی الروح والبدن ورده
من قال انما یتوجه علی الروح فقط بان الاسماع یحتمل ان یکون لاذن القلب فلم یبق فیه
حجة قلت اذا کان الذی وقع حینئذ من خوارق العادة للنبی صلی الله علیه وآله وسلم لم یحسن التمسک
به فی مسئلة السؤال اصلا انتهی طریق چهارم آنکه در رساله شریفه مسطور است که هر گاه سماع
کلام احیا بلی علاقه روح با بدن غیر متصور و همچنین تعذیب میت بدون همین علاقه متعقل
شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب آن
بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروریه باشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که ما انتم باسمع منهم است معارض کریمه انک لا تسمع الموتی
انگاشته چه مراد از آن قدر سماع است نطق سماع از آن حضرت سوال کرد و آنحضرت
فی المعنی جواب دادند که علاقه روح با بدن بعد موت هم باقی میماند اگرچه مانند علاقه
حیات متعارفه نمی تواند شد که مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج گردد مگر همین قدر
که ترتب سماع و عذاب بران تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما انتم
باسمع منهم مذکور است یحمل سماعهم علی ما یحمل سماع الموتی فی احادیث عذاب القبر و ذلک
باحیاءهم او باحیاء جزء منهم یعقلون به ویسمعون فی وقت یرید الله تعالی هذا کلام القاضی
وهو الظاهر المختار یقتضیه احادیث السلام علی القبور انتهی وجه دوم آنکه حدیث مذکور
از باب ضرب المثل است و در حقیقت کلام نیست بلکه مقصود از آن عبرت زندگان و
حسرت کافران است پوشیده نماند که جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طور که ایشان
از شما زیاده تر می شنوند یا مرا بشما سمع میکنند شما باور دارید از آنکه حدیث مذکور بر
عبرت و حسرت محمول کرد زیرا که درین صورت شما را آن بود که میفرمودند که برای تحسر

شما وحسرت کافران خطاب میکنم ونیز منافی اوست موکد فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جواب را بقسم چہ درین وقت ہیچ احتیاج قسم نہ بود فی المرقاۃ شرح المشکوٰۃ واجابوا عن ہذا الحدیث تارۃ بان تلک خصوصیۃ صلی اللہ علیہ وسلم معجزۃ وزیادۃ حسرۃ علی الکافرین اقول یردہ ان الاختصاص لایصح الا بدلیل وہو مقصود ہہنا بل السوال والجواب ینافیانہ وتارۃ بانہ ضرب المثل اقول ویدفعہ جوابہ صلی اللہ علیہ وسلم بقولہ ما انتم باسمع منہم سیوم آنکہ در روایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ثابت شدہ کہ وقف النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی قلیب بدر فقال ہل وجدتم ما وعد ربکم حقا ثم قال الآن یسمعون ما اقول پس از قید الآن لایح می شود کہ شنیدن کفار مخصوص ہست بوقت خطاب فرمودن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اوشان را و بلاشبہ برین تقدیر سمع کفار از قبیل معجزہ خواہد بود تقریر جواب آنکہ مراد از تقیید فرمودن آنحضرت سمع کفار را بقید الآن آنست کہ اکنون کہ پردہ بر افتاد وکفار عذاب خدا را معاینہ کردند و بر ترک اطاعت خدا و رسول خدا حسرتہا می خورند وتمنا میکنند کہ مسلمان میبودند بلا تکلف مقولہ طیبہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم را می شنوند و شکی نیست در انکہ رفع حجاب و مشاہدہ عذاب ہمہ کفار را در عالم برزخ تا قیام قیامت رو میدہد اصلا خصوصیتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز در حق ہمہ کفار در ان عالم متحقق خواہد شد و تائید میدہد این قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ اولا مذکور شدہ است ہل اکلم انکم اطعتم اللہ ورسولہ کما لایخفی علی المتدرب و ازینجا ہویدا شد کہ از قید مذکور وقت تخاطب آنحضرت با کفار بدر ارادہ کردن خلاف سیاق حدیث شریف است ہذا ما ظہر لی الآن ولعل اللہ یحدث بعد ذلک امرا و بما القینا علیک ظہر ان ما توہمہ بعض المتعصبین من ان ما روی ابن عمر رضی اللہ عنہما مقید بکلمۃ الآن وہو الوقت الذی خاطبہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ فہذا التقیید یفید ان

سماعهم کان مختصا بذلک الوقت معجزة لرسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یفید عمومه انتهی مما لا
سبیل له الی الرشاد کما لا یخفی علی اهل السداد واما ما ظنه ذلک البعض من ان فی قوله صلی الله
علیه وسلم لما اقول لهم ولا التین علی الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة علی الموصول
والثانی بناء اقول للواحد المتکلم انتهی فلا یخفی ما فیه فانه لما بین مما سبق من الاجوبة الدقیقة
التعمیم المبطل للاختصاص فامتنع حمل اللام علیه واما ذکر الواحد المتکلم فبیان للواقع وتحصیل
لمطابقة السؤال فانه لما سال عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم وخاطبه بقوله یا رسول الله
ما تکلم من اجساد فافاد صلی الله علیه وسلم فی الجواب بناء المتکلم الواحد فانقطع عرق الخصوص
واستحکم اصل العموم وجه چهارم آنکه قول حضرت قتاده رضی الله عنه احیاهم الله حتی اسمعهم
قوله الخ اول هست بر اختصاص جواب ازین وجه ظاهر است زیرا که هر گاه شنیدن ابدان
بلا ارواح مستبعد بود پس قتاده حال واقعی را بیان کردند که او سبحانه جل شانه
ایشان را زنده گردانید یعنی ارواح را در اجساد کفار اعاده نمود تا کلام تهدید انجام
بشنوند و داغهای حسرت بخورند و شبهه نیست در آنکه همه کفار برای چشیدن ذائقه
عذاب در عالم برزخ زنده می شوند و این زندگی بطوریکه برای ادراک کیفیت عذاب کافی
باشد علی الدوام تا بعث باقی می ماند پس از تاویل حضرت قتاده اصلا تخصیص بکفار بدر
مستفاد نمی شود و احیای مذکور از قبیل معجزات نیست آری اگر ایشان احیاء جسمی دست
میداد قطعا در معجزه معدود می شد فی فتح الباری اراد قتادة رضی الله عنه بهذا التاویل الرد علی
من انکر انهم یسمعون انتهی وبما تلونا علیک ظهر ان ما زعمه رئیس المتعنتین من انه لما فهم قتادة
هذا التخصیص من نظم الکلام زاد ایضاحا وصرح بقوله احیاهم الله الخ وعجبا من الذی یقول
ان ذلک الاحیاء لم یکن مختصا بالنبی صلی الله علیه وسلم فلعل ذلک القائل یظن احیاء الاموات

افراسیغ احتیاجکم بجموعه و ماترا ه مصیبا بل قال قولا غریبا وخطأ خطأ صریحا وسلک مسلکا قبیحا تم بعنوانه بسخف خطأ صریح و قول غیر صحیح والضعف ولا تتبع الهوی بلکه از احوال پس ماندگان خود ہم خوشوقت می شوند قال اللہ تعالی ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بہم من خلفہم الا خوف علیہم ولا ہم یحزنون توضیح مقام آنکه حق سبحانه و تعالی درحق شہداء احد در سورۂ آل عمران ارشاد فرموده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربہم یرزقون فرحین بما اتاہم اللہ من فضلہ ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بہم من خلفہم الا خوف علیہم ولا ہم یحزنون یستبشرون بنعمۃ من اللہ وفضل وان اللہ لا یضیع اجر المؤمنین یعنی مرده گمان مکن کسانی راکه کشته شدند در راه خدا ابن عباس رضی اللہ عنہما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم صحابه را فرمود که چون برادران شمار وز احد شہید شدند حق سبحانه جانہای ایشان را در اجواف مرغان سبز جای داده که در بہشت طواف کنند و بر شاخہای طوبی آشیانه سازند و از نہر فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایۂ عرش آویخته ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران مارا ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجہاد زیاده گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود و نیز مروی است که پدر جابر انصاری رضی اللہ عنہ که از شہدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شہادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آنکان از رجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت لازوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شہدا را مرده مپندارید بلکه ایشان زنده اند نزدیک پروردگار خویش بدان معنی که ہر سال ثواب

معجزه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را هیچ در روزی داده می شوند از میوه های بهشت شادان
بانچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق ست و عطای
ورای آن متصور نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوقی پدید آید
ذوات ایشان بلمعات معارف ربانی مستنیر گردند و نیز روزی ایشان با آنست پس از ان
بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند و فرحین عبارت از ان است و بحسب واقع ابتهاجی زیاده
از وصول بمقام وصال و دست افزون تر از نظر بجمال وجه کریم نمی تواند بود شعر
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
و خوشوقت می شوند بسبب آنانکه هنوز بایشان نه پیوسته اند از پس ایشان بسبب آنکه
هیچ ترس نیست برایشان از انچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت
دنیا وانچه در و بگذارند خوشوقت می شوند بنعمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر فرح
دارند شهدا بانکه خدا ضائع نمیکند مزد مؤمنان را کذا فی التفسیر الحسینی فائده مختار محققین انست
که شهدا بالفعل زنده اند بحیوة روحانی و ارواح ایشان رکوع و سجود بجا می آرند زیر عرش
تا قیامت و بعضی بحیوة جسمانی میگویند ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان شهیدان
بسوی آسمان صعود میکنند و سعادتهای وافر و کرامتهای متکاثر بایشان عنایت می شود
و فرقه میگویند که ابدان شهدا در زمین زنده اند و بانواع عنایات راحت حاصل میکنند بر نسبت
در پرده مباد که مزعوم این هر دو فرقه خلاف مشاهده و بعید از تحقیق ست و در مدارج النبوة
مندرج ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شان شهدای احد بخصوص بعد از ورود واحادیث
که در فضل مطلق شهداء وارد شده فرموده که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در ارواح
حق تعالی ارواح ایشان را در جوف مرغان سبز و بهر روز آن مرغان بلب جوئهای بهشت می آیند

فائده

و از آبهای آن می‌نوشند و از میوه‌های بهشت میخورند و در منازل و خانهای بهشت و بوستانها و گلستانها طیران می‌نمایند و بعد از آنکه از سیر بهشت فارغ میشوند بسوی قندیلهای طلا که آویخته شده اند بساق عرش باز میگردند بالجمله انکار شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد و بودن او شبهه نیست تم بکلماته الطیبه و نیز مولانا صاحب روح نور کریم فیض فهم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده چیزی از باطن اخذ میتوانند کرد و تحقیق این مقام مفصلا در کتب حضرات صوفیه قدس سرهم معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسئله استمداد مذکور خواهد شد و حضرت سید المتکلمین مرشد المسلمین مولانا رشید الدین خانصاحب مرحوم مغفور در جواب بعضی سوالات تحریر کرده که چون سماع کلام احیاء در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت باشد و هر که قائل باشد که میت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف عقیده صحابه و تابعین و ائمه است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر کریمه و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات یعنی و مگوئید در حق کسیکه کشته شود در راه خدا که ایشان مرده اند می‌نویسد و فیها ای فی الآیة دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة بانفسها و هذا مما اختاره الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح اجسام لطیفة ساریة فی الابدان کسریان الماء فی الورد و النار فی الفحم و الدهن فی السمسم فما تقول به بعض الملیین مغایرة لما یحس من البدن تبقى بعد الموت دراکة لان البدن تضعف وقت الموت و ضعفه لا یقتضی ضعف النفس بل النفوس تقوی وقت النوم فتشاهد الاحوال و تطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فهذا یقوی الظن فی ان موت البدن لا یستعقب موت النفس و لان کثرة الافکار سبب لاستکمال النفس بالمعارف

الآلیة وهو غایة کمال النفس فما هو سبب لکمال النفس فهو سبب لنقصان البدن وهذا المعنی الظن
فی ان النفس لا تموت بموت البدن ولان احوال النفس علی ضد احوال البدن وذلک لان
النفس انما تفرح وتبتهج بالمعارف الالهیة والدلیل علیه قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب
وقال صلی الله علیه وسلم ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی ولا شک ان ذلک الطعام والشراب
لیس الا عبارة عن المعرفة والمحبة والاستنارة بانوار عالم الغیب وبالجملة فالسعادة
النفسانیة کالمضادة للسعادة الجسمانیة فکل ذلک یشعر ان النفس مستقلة بذاتها فاذا کان
کذلک وجب ان لا تموت النفس بموت البدن هکذا فی التفسیر الکبیر تفصیل مقام آنکه بعضی
از ملیین میگویند که ارواح اجسام لطیفه اند ساری در بدن مانند سریان آب در ورد و آتش
در انگشت و در روغن در کنجد و ثابت می کنند جسمیت ارواح بدو دلیل یکی آنکه در آیات و
احادیث اوصافی که از لوازم و خصائص جسم است برای ارواح ثبت شده مانند توفی و قبض و
و ارسال و امساک و تنعیم و تعذیب و افراج و نشان و خروج و انتقال و آمد و رفت کردن در عالم
برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و نطق کردن و شناختن و عدم شناختن دوم آنکه
ارواح ادراک می کنند ذات خود را و معقولات را و شکی نیست در آنکه ادراکات و علوم اعراض
اند پس اگر قائل شویم که ارواح اجسام نیستند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود بعرض
و بطلان این قیام در علم کلام مبین شده و محققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که
ارواح جواهر مجرده اند و محل ادراک و شعور را از ذاتیات ارواح است که گاهی از آن منفک نمیشود
و احوال ارواح مغایر و مباین احوال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و مضمحل
می شود و روح را قوت و اشتغال رو میدهد و هنگام خواب بدن را التعطل حاصل میگردد
و نفس مشاهده میکند امور عجیبه غریبه را و بعد موت بدن خراب و متعفن میشود و ادراکات

نفس را صورت ترقی نمایان میکرد و همچنین الی ما لا نهایة له و در تفسیر عزیزی مرقوم است که جان
آدمی هر چند در شدائد و مصائب گرفتار شود به حفظ الهی محفوظ است شکسته شدن و فنا پذیرفتن
آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابد یعنی جان آدمی که
در حقیقت آدمی عبارت از آن است ابدی است هرگز فنا پذیر نیست و آنچه در عرف مشهور است
که موت هلاک جان میکند محض مجاز است نهایت کار موت آنست که جان از بدن جدا
شود و بدن بتقلیب یافته مرئی و محافظ از هم پاشیده والا جان را فنا متصور نیست و اثبات
عالم برزخ و امکان حشر و نشر مبنی بر همین مسئله است و درین سوره نیز از همین راه معاد
ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزء
اعظم او جان است که تبدل و تغیر در آن راه نمی یابد و بدن بمنزلهٔ لباس است که در حالت
بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از برآمدن از شکم تا آخر سن طفولیت رنگی دیگر دارد
و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه می یابد پس جزء اعظم او که جان است و شعور
و ادراک و تلذذ و تالم خاصه او ست چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی که از حضور
جناب کبریا بر آن گماشته شده مقبوض ماند در جمع اجزای بدن و اعادهٔ تالیف دیگر
آنها بهمان شکل و صورت چه استبعاد ماند که مانند آن از ابتدا تا انتهای عمر بار بار مشاهده
کرده می شود انتهی و فی التفسیر الکبیر التحقیق ان الانسان جوهر و هو الفعال و هو الدراک و هو
المؤمن و هو المطیع و هو العاصی و هذه الاعضاء آلات و ادوات له فی الفعل فاضیف الفعل
الی الآلة فی الظاهر و فی الحقیقة یضاف الی ذلک الجوهر انتهی یعنی تحقیق همین است که انسان عبارت
است از جوهر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان بالذات
برای نفس ثابت است و همه اعضا آلات و وسائل افعال او هستند و فی شرح المشکوة للمحقق الدهلوی

قدس سره قد ثبت في الدين ان الروح باقية ولها علم وشعور بالزائرين وللارواح الكمل قرب ومكان
من جناب الحق تعالى كما كان في الحياة انتهى وفي شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم
الى ان الروح تبقى بعد موت البدن لقوله تعالى كل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان يبقى
بعد المذوق وما تقدم في هذا الكتاب من الآيات والاحاديث في بقائها وتصرفها وتنعيمها وتعذيبها
الى غير ذلك والدال عليه على هذا فصل تحصيل لها عند القيامة فناء ثم تعاد ويدل عليه ظاهر قوله تعالى كل من
عليها فان او لا بل يكون من المستثنين في قوله تعالى الا من شاء الله قولان حكى السبكي في
تفسيره المسمى بالدر النظيم قال الاقرب انها لا تفنى وانها من المستثنين كما قيل في الحور العين انتهى
يعني در شريعت حقه ثابت شده كه روح را بقا است ابدي واورا علم وشعور بزيارت كنندگان
حاصل ميشود ومر ارواح كاملان اقرب منزلت در جناب حق تعالى متحقق است چنانكه او شان را در
زندگاني دنيا حاصل بود ومختار اليقين هنا است كه روح بعد موت بدن باقي مي ماند و
آيه كريمه كل نفس ذائقة الموت يعني هر جان چشنده مرگ است دلالت واضحه دارد بران زيرا كه
چشنده چيز را ضرور است كه باقي ماند بعد چشيدن آن چيز وآيات واحاديث كه از آنها در تصرف و
بقا و تنعيم وتعذيب روح ثابت شده دلالت مي كنند بر بقاي آن واختلاف است درانكه در قيامت
روح را فنا خواهد شد يا على حالها باقي خواهد ماند از ظاهر آيه كريمه كل من عليها فان فناي روح
مستفاد مي شود ولكن اقرب بصواب آنست كه روح را در قيامت نيز فنا نيست ومندرج
است در ذيل اشيائي كه او تعالى شانه آنها را در آيه كريمه الا من شاء الله از حكم فنا
استثنا فرموده ومؤيد اوست آنچه در بدور سافره از بحر الكلام منقول شده كه مختار اهل سنت
وجماعت آنست كه هفت چيز اند كه آنها در قيامت فنا نخواهند شد عرش وكرسي ولوح وقلم
وبهشت ودوزخ وروح الغرض هرگاه مانند ثابت شد صحيح روشن شد كه انسان در حقيقت

عبارتست از روح که جوہریست قائم بالذات و صفت ادراک و شعور و سمع بذاتہ اوراحاصل است و حاشا که او را فنا و ہلاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام و کلام احیا و شناختن ایشان زائران و جواب دادن سلام ایشان از پایۂ اعتبار و عقبار و ساقط است و علیہ جمہور الصحابۃ والتابعین وبہ نطقت الآیات والسنن وعلی ہذا تخصیص الشہداء لاختصاصہم بالقرب من اللہ ومزید البہجۃ والکرامۃ فلا یرد ان الحیوۃ الروحانیۃ المستتبعۃ لادراک اللذۃ والالم مشترکۃ فی الجمیع فما وجہ تخصیص الشہداء بہا و حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمہ اللہ در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب افادہ فرمودند که تمام اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ تعالی اعتقاد دارند بہ ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را انتہی و قال الامام حجۃ الاسلام الامام الغزالی رحمہ اللہ ان الروح اذا فارقت البدن یعنی بتحقیق روح جدا می شود از بدن تحمل القوۃ الوہمیۃ بتوسط القوۃ النطقیۃ یعنی برمیدارد قوت وہمیہ را بواسطہ قوت نطقی فتکون حینئذ مطالعۃ للمعانی المحسوسۃ لان تجردہا من ہیآت البدن غیر ممکن یعنی پس میباشد روح درین وقت آگاہ شونده برای معانی محسوسہ زیرا که خالی شدن روح از جمیع ہیئتہای بدن بطوریکہ ہیچ گونہ تعلقی و خصوصیتی بآنہا باقی نماند ممکن نیست وہی عند الموت شاعرۃ بالموت وبعد الموت متخیلۃ نفسہا و متصور جمیع ما کانت تعتقدہ حال الحیوۃ یعنی و روح نزدیک مرگ شعوری به مرگ میدارد و پس از مرگ خیال میکند ذات خود را و تصور میکند ہمہ آن چیز را که اعتقادی بدان در حالت زندگانی دنیا میداشت و صدر الدین شیرازی تلمیذ میر باقر داماد در اسفار اربعہ بعد نقل این کلام گفته ہذا الکلام صحیح برہانی ثابت بالبرہان القطعی بالجملہ سماع میت و ادراک او عبارتست از روح که او را بعد مفارقت از بدن طاری میشود لکن تعلقی بدان دارد که مناط شناختن زائران و

کلام وسلام زندگان برهمان تعلق است باحادیث بسیار که قدر مشترک آنها بمرتبهٔ تواتر معنوی
رسیده ثابت است چون ذکر آن احادیث بسا تفصیلی میخواهد لهذا بر تعداد انواع احادیثیکه دلالت
بر سمع میت می کنند اکتفا می کنم پس پوشیده نماند که انواع احادیث سماع اینست اول حدیث قلیب بدر قلیب بفتح قاف و کسر
لام وسکون یای تحتانیه و بای موحده بمعنی چاه و تفصیل اینمقام بوجه اتم مبین شده فتذکره
علما از ان حدیث استدلال بر سماع میت نموده اند ومنکران را بجز سکوت نشاید نبود و انکار
حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها را قبول نداشته اند چنانکه در فتح الباری و عمده
شروح بخاری و دیگر شروح حدیث موجود تفصیل اینمقام عنقریب لائح خواهد شد فانتظره
دوم احادیث معرفة المیت لمن یغسله و یجهزه وسماعه ما یقال فیه وما یقوله الجنازة مارة یعنی
شناختن میت کسی را که غسل میدهد و تجهیز او میکند وشنیدن میت سخنی را که گفته شود در حق
او وشنیدن احیا کلام میت را وحال آنکه جنازه گذرنده است روی احمد وابن ابی الدنیا
والطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت
یعرف من یغسله ویحمله ومن یکفنه ومن یدلیه فی حفرته یعنی بتحقیق مرده میشناسد کسی را که او را غسل
میدهد وبر میدارد او را وکفن میدهد وی را و داخل میکند او را در قبر و روی ابن ابی الدنیا
عن بکر بن عبدالله المزنی قال بلغنی انه ما من میت یموت الا و روحه فی ید ملک الموت فهم
یغسلونه ویکفنونه وهو یری ما یصنع اهله فلو یقدر علی الکلام لنهاهم عن الرنة والعویل یعنی هر
که می میرد روح او در دست ملک الموت میباشد پس مردمان غسل میدهند او را و کفن
میدهند او را و وی می بیند چیزی که میکنند اهل او پس اگر میت را قدرت بر کلام میبود
هرآینه باز میداشت ایشان را از نوحه کردن و آواز نمودن و فی بعض الرسائل مردها
قبل از دفن آنچه حال پس ماندگان میباشد می بینند و غسل دهنده و دفن کننده را

می شناسند کما فی الاحیاء عن عمرو بن دینار قال ما من میت یموت الا و هو یعلم ما یکون فی اهله
بعده و هم یغسلونه و یکفنونه و انه لینظر الیهم و قال ابو سعید الخدری رضی الله عنه سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المیت یعرف من یغسله و من یدلیه فی قبره و بعد از دفن
حال پس ماندگان را بلا واسطه می دانند مگر بواسطهٔ ملائکه و دیگر مردها چنانچه در بعض کتب
معتبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مردها باهم می شود و یکی از دیگری حال پس
ماندگان از اقارب و اغیار دریافت میکنند انتهی و بروایت شیخین از ابو سعید خدری رضی الله
عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی
میت بر نعشش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید
پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جسد میت است
بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را دران حالت بجسد فرستاده باشند
و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنهاکه برمیدارند او را وای وای کجا
میبرید او را می شنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات بغیر آدمی که تقتضیه
تکلیف ستر و کتمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی آن صیحه
هلاک میشد بجهت دهشت و ترس کذا فی الترجمه و بروایت ابن ابی الدنیا از عمر بن خطاب
رضی الله عنه ثابت شده که هر چیز بجز آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای برادران
وای بردارندهٔ جنازهٔ من در فریب نیندازد شما را دنیا چنانکه در فریب انداخت مرا و بازی
بکند زمانه بشما چنانکه بازی کرد بمن بگذاشتم مال دنیا برای وارثان خود و روز قیامت
حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس جنازهٔ من می روید و می خوانید مرا کذا فی شرح
الصدور در سوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان تصحیح ابن [illegible]

قلم نموده‌ایم چهارم حدیث ادراک میت لمن یزوره جلال الدین سیوطی برای اثبات این دعوی بابی مستقل منعقد
کرده حیث قال باب زیارة القبور و علم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم وحدیثهای متعلق این باب پیش
ازین بیان کردیم فقط بر تصحیح احادیث والا بر شنیدن میت خفق نعال تحقیق مقام مبسوطا
سابقاً بقلم حواله نموده‌ایم فقط ذکر سوای این نوع بسیار احادیث اند که دلالت صریحه دارند
سماع و ادراک میت از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال
زندگان علی ما شاء الله سبحانه و سیوطی بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد نموده حیث
قال باب عرض اعمال الاحیاء علی الموتی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان
خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم یعنی بدرستیکه عملهای شما پیش کرده میشوند
بر نزدیکان و گروهای شما که مرده اند پس اگر آن عمل نیک می باشد خوش میشوند از آن و اگر
بد باشد دعا میکنند که خداوندا میران او شان را تا آنکه هدایت نمائی ایشان را و بروایت طیالسی
از جابر بن عبد الله رضی الله عنه ثبوت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه الصلوة والثناء بدرستیکه
اعمال شما پیش میشوند بر گروه و نزدیکان شما در قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شادان
میشوند از آن و اگر بد باشند دعا میکنند که خداوندا الهام کن او شان را در راههای نیک
اطاعت که عمل کنند بفرمان برداری تو واخرج ابن ابی الدنیا والاصبهانی فی الترغیب عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفضحوا امواتکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی
اولیائکم من اهل القبور و از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر ایذا یافتن میت از چیزی که ایذا میدهد
ازان زنده و این اول است بر آنکه میت را شعور و ادراک و سمع باقی میماند و سیوطی بابی مستقل برای
اثبات این مدعی منعقد کرده حیث قال باب تأذی المیت بما یتأذی منه الاحیاء من القول فیه

انتهی عن سبتہ واؤاہ اخرج الدیلمی عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال المیت یؤذیہ
فی قبرہ ما یوذیہ فی بیتہ یعنی میت را ایذا میرسد در قبر چیزی کہ ایذا میداد او را در خانہ وی
ابونعیم وابن مندہ از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا علیہ الصلاۃ والثناء کہ
دفن کنید مردگان خود را میان قبور صالحین چراکہ میت ایذا مییابد از ہمسایہ بد ہمچنانکہ
ایذا مییابد زندہ از ہمسایہ بد واخرج البخاری عن عائشہ رضی اللہ عنہا قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا تسبوا الاموات فانہم قد افضوا الی ما قدموا یعنی دشنام مدہید مردگان را بتحقیق کہ
ایشان رسیدند بسوی اعمالیکہ پیش رسانیدند و بروایت سعید بن منصور از ابن مسعود رضی اللہ
عنہ ثابت شدہ کہ گفت بیزارم از ایذاء او ن میت ہمچنانکہ بیزارم از ایذاء او ن زندہ ہکذا فی
شرح الصدور واخرج ابوداؤد عن عائشہ رضی اللہ عنہا کسر عظم المیت ککسرہ حیا قال السیوطی
فی شرحہ ورد بیانہ فی جزء من حدیث ابن منیع عن جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خرجنا
جنازۃ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا جئنا القبر اذا ہو لم یفرغ فجلس النبی صلی اللہ علیہ وسلم
علی شفیر القبر فاخرج الحفار عظما ساقا او عضدا فذہب لیکسرہا فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تکسرہا فان
کسرک ایاہ میتا ککسرک ایاہ حیا ولکن دسہ فی القبر فاستفدنا من ہذا سبب الحدیث انتہی فی
ترجمۃ المشکوۃ شکستن استخوان مردہ ہمچو شکستن استخوان اوست در حالت زندگی ابن عبد البر گفتہ
کہ ازینجا مستفاد میگردد کہ میت متألم میگردد بجمیع آنچہ متألم میگردد بدان زندہ و لازم است
کہ متلذذ گردد بتمام آنچہ متلذذ میشود بدان زندہ انتہی تنبیہ بنلو علیک ان شراح الحدیث اختلفوا
تنبیہ
فی تعیین معناہ فقنہ ذہب الی ان المراد کسر عظم المیت ککسرہ حیا فی الاثم ویعضدہ ما روی ابن
ماجہ عن ام سلمہ رضی اللہ عنہا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کسر عظم المیت ککسر عظم الحی فی الاثم ومنہم من
توجہ الی ان المقصود کسر عظمہ ککسر عظم الحی فی التقبیح والتوہین قال الطیبی فی ہذا الحدیث اشارۃ

الی انہ لا یہان میتا کما لا یہان حیا و فی الکتب الفقہیۃ فی کسر عظم المیت تقبیح لصورتہ واہانۃ لہ وتحقیر
وذہب الی ان المراد کسر عظم المیت ککسر عظمہ حیا فی التالم والتاذی قال ابن عبد الملک وابن
عبد البر یستفاد من ہذا الحدیث ان المیت یتالم بما یتالم بہ الحی قال ابن حجر ومن لوازمہ ان
المیت یستلذ بما یستلذ بہ الحی ویؤیدہ ما اخرج ابن ابی شیبۃ عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال اذی
المومن فی موتہ کاذاہ فی حیاتہ وما اخرج سعید بن منصور عن ابن مسعود انہ سئل عن الوطی علی القبر قال
کما اکرہ اذی المومن فی حیاتہ فانی اکرہ اذاہ بعد موتہ کذا فی شرح الصدور وما اخرج احمد عن
عمرو بن حزم قال رانی النبی صلی اللہ علیہ وسلم متکیا علی قبر فقال لا تؤذ صاحب ہذا القبر او لا تؤذہ
کذا فی مشکوۃ المصابیح قال الشیخ الدہلوی لعل المراد ان روحہ تکرہ الرضی بالاتکاء علی قبرہ لتضمنہ
اہانۃ واستخفافا ویعضدہ ما فی المیزان للشعرانی من انہ قال الشافعی ومحمد یجوز تقلیم اظفار المیت وقال
ابو حنیفۃ ومالک لا یجوز فالاول مخفف والثانی مشدد ووجہ الاول ان ذلک من جملۃ النظافۃ
المامور بہا العبد فی الدنیا مع کونہ لا یولم المیت ووجہ الثانی ان فی ذلک تصرفا فی بدن المیت
ولم یصرح الشارع فیہ بامر فکان ترکہ مقدما علی فعلہ انتہی فقولہ لا یولم المیت مشعر بان ما یکون
مولما للمیت لا یجوز فعلہ للاحیاء وہذا نص علی ادراک المیت وشعورہ وما فی مرقاۃ المفاتیح لا شک
ان ارواح الاموات تتالم من الموذیات وتفرح بالملذات فی البرزخ کما کانت فی الدنیا اذا
وعیت ہذا فاعلم اولا ان اتباع السواد الاعظم والجم الغفیر لا مریۃ فی وجوبہ فہم لمع من ذلک الحدیث
ان للمیت شعورا وادراکا واحساسا ونحن ہذا ایضا نقول وثانیا ان یبقی ذلک الحدیث علی اطلاقہ
ولم یقید بقید دون قید فیشمل جمیع محتملاتہ من ان کسر عظم المیت ککسر عظمہ حیا فی التالم والتاذی
والاہانۃ وتقبیح الصورۃ ووزر الاثم للکاسر ولا شک فی ثبوت الشعور للمیت حینئذ ایضا ومن ہہنا سطع
ان ما تخیلہ بعض المتعسفین من ان الاستدلال بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم کسر عظم المیت ککسرہ حیا علی حس المیت

وشعوره بانه لو لم يكن له حس لم يثبت له التألم فكيف يصح التشبيه بين الكسرين خطأ لانا نقول
ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت ككسر عظم الحي من جميع الوجوه فليس بشيء لانه يلزم منه
ان يجب على الذي كسر عظمه من القصاص ما يجب على كسر عظم الحي وهذا باطل فتعين ان
المراد ليس بذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت اثم كما ان كسر عظم الحي اثم لانه يجب ان يحترموا
صورته ويعظموه كما يعظمونه في الحيوة وبهذا فسره الشراح حيث قالوا في الحديث دلالة
على تعظيم الميت كما كان في حياته ولهذا صرح العلماء بان الايلام لا يتحقق في الميت انتهى ملخصا
مما ينبغي ان لا يلتفت اليه السمع فانصف وكن من المنصفين حتى ياتيك اليقين توضيح مقام آنکه شارحان
حدیث اختلاف کرده اند در تعیین معنی حدیث پس بعضی میگویند که مراد آنست که شکستن استخوان
مرده گناه است همچنانکه شکستن استخوان زنده گناه است ومؤید اوست آنچه بروایت ابن ماجه از ام سلمه رض ثابت شده که فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است در گناه و
فرقه میگویند که مقصود آنست که در شکستن استخوان مرده اهانت میت وتقبیح صورت اوست
ومختار اکثر محققین آنکه در شکستن استخوان مرده ایذا ورنج و درد بمیت حاصل میشود ابن الملک
وابن عبد البر تصریح کرده اند که ازین حدیث ظاهر میگردد که میت دردناک میشود چنانکه
دردناک میشد زنده واز چند احادیث واخبار تائید این معنی نمایان میگردد واز انجمله است
آنچه بروایت ابن ابی شیبه از ابن مسعود رضی الله عنه ثابت شده که ایذای مسلمان در حالت موت
مانند ایذای اوست در حالت حیات واز انجمله است بروایت سعید بن منصور ثابت شده که
شخصی از ابن مسعود رضی الله عنه پرسید که آیا پا نهادن بر قبر روا است فرمودند که مکروه میدانم ایذاء
مسلمان میت همچنانکه مکروه میدانم ایذا دادن مسلمان زنده واز انجمله است آنچه بروایت رسیده
احمد بن حنبل از عمرو بن حزم گفت که دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

که ایذا امده صاحب این قبر را یا فرمود که ایذا امده او را این شکستن وی است محقق دهلوی قدس سره
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرده راضی نمیشود به تکیه دادن بر قبر او و مکروه
میداند این را چه درین اتکاء ذلت و اهانت میت است و از انجمله است انچه در میزان شعرانی
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل تراشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که
بجهت آن نظافت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و رنج رو نمیدهد
و نزد امام ابو حنیفه و مالک تراشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن میت
و شارع بآن امر نفرموده پس ترک وی اولی باشد بر فطن محتجب نیست که جواز تراشیدن
ناخنهای میت بجهت عدم ایذا مشعر است بانکه هر چه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان
البته ممنوع است ارتکاب او چنانکه لا یخفی و از انجمله است انچه در مرقاة مذکور است که
نیست در انکه ارواح مردگان در عالم برزخ اند و غمناک و دردناک می شوند از اشیای
موذیه که از زندگان در حق اموات بظهور انجامد و شادان و فرحان می شوند در ان عالم از
اشیای لذیذه که از احیا در حق ایشان ظاهر گردد هرگاه اینهمه بیان ذهن نشین شد پس در برده
مباد که شبهه نیست در انکه پیروی جمهور واجب است و سابقا مسلک جمهور در معنی حدیث
مذکور مبین شد پس درینصورت از ان حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور
و ادراک حاصل است و هو المطلوب نیز پوشیده مباد که ممکن است که حدیث مذکور را بعضی
از قیودات و باحتمالی از احتمالات مقید نسازند بلکه او را مطلق و عام گزارند تا حدیث مذکور
شامل ماند همه احتمال را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث انکه در شکستن استخوان
مرده ایذا و اهانت و گناه و قبح صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر تعمیم
اطلاق نیز شعور و ادراک میت ثابت و متحقق میشود و القصه از جمیع ما سبق و لحوق هویدا میشد که مرده

آنچه بعضی متبحران زعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسر عظم المیت ککسره حیاً
استدلال آورده اند بر شعور میت باینطور که اگر میت را احساس و رنج ثابت نشود چگونه مشابهت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق گردد خطای است صریح چه اگر مقصود آنست
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه واجب می شود قصاص از شکستن استخوان
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد آنست که شکستن استخوان مرده گناه است همچنانکه
شکستن استخوان زنده گناه است چراکه واجب است تحسین صورت میت و در صورت شکستن
استخوان وی تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده اند
که حدیث مذکور دلالت میکند بر تعظیم میت مثل تعظیم او در زندگی و لهذا علما تصریح نموده اند
که در میت ایلام و ایذا متحقق نمی شود انتهی کلام ذلک البعض و از انجمله است حدیثی که دلالت
میکند بر ایذا یافتن میت از نوحه زندگان و گریستن ایشان باواز بلند عن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنیاحة علیه فی قبره اخرجه البخاری و انس و عمران بن حصین عند
ابن حبان فی صحیحه و سمرة بن جندب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر
بسبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی المشکوة عن عمرة بنت عبد الرحمن انها
قالت سمعت عائشة و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه
تقول یغفر الله لابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب ولکنه نسی او اخطأ انما مر رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها فقال انهم لیبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها متفق علیه انتهی
و در ترجمه مشکوة روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که وی گفت شنیدم
عائشه را و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت عذاب کرده میشود

بلکہ میگریستند بر وی می گفت عائشہ بیامرزد خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را که لقب ابن عمر است و
این کلمہ در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد. باز
عائشہ میگوید آگاه باشید بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمداً دروغ نگفته است و چون گوید سالن
وی اعلی و ارفع است ازان لکن وی فراموش کرده است آنچه ازان حضرت شنیده یا خطا
کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد ازان بیان خطاء ابن عمر میکند بقول خود چنین است
که گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بر وی پس گفت آنحضرت
بدرستیکه ایشان می گریند بروی و حال آنکه وی بتحقیق هر آئینہ عذاب کرده می شود در قبر
پس آنحضرت در خصوص یهودیه این گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص
وی هم بگفت که وی بسبب بکاء ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان
کافر است و ایشان می گریند او را و عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است
ازینجا ابن عمر فهمیده که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق کلیہ فرمودند که میت بسبب گریه
زندگان بر وی در قبر معذب میگردد انتهی و در مظاہر حق شرح ہندی مشکوۃ شریف مرقوم
ہے اعتراض حضرت عائشہ نے اپنی اجتہاد سے کی اور یہ اعتراض جب وارد ہو کہ یہ حدیث
خاص سے قضیہ میں سنی گئی ہو حال آنکہ یہ ثابت ہوئی ہے ساتھ الفاظ مختلفہ اور
روایات متعددہ کی ابن عمر سے اور راویوں نے مقید ہے اور مطلق ہے پس صورت خاص کہاں
رہی انتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب
ببکاء اهله علیه فی روایة ببکاء الحی و فی روایة یعذب فی قبره بما نیح علیه و فی روایة من یبک
علیه یعذب واختلف العلماء فی هذه الاحادیث فتأولها الجمهور علی من اوصی بان یبکی
علیه و یناح بعد موته فنفذت وصیته فهذا یعذب ببکاء اهله علیه ونوحهم لانه بسببه و منسوب

الیتها لہ فاما من بکی علیہ اہلہ وناحوا من غیر وصیتہ فلا یعذب لقولہ تعالی لاتزر وازرۃ
وزر اخری قالوا وکان من عادۃ العرب الوصیۃ بذلک ومنہ قول طرفۃ شعر
اذا مت فانعینی بما انا اہلہ ٭ وشقی علی الجیب یا ابنۃ معبد ٭
فخرج الحدیث مطلقا حملا علی ما کان معتادا وقالت طائفۃ ہو محمول علی من اوصی بالبکا
والنوح او لم یوص بترکہما فمن اوصی بہما او اہل الوصیۃ بترکہما یعذب بہما لتفریطہ
باہمالہ الوصیۃ بترکہما فاما من اوصی بترکہما فلا یعذب بہما اذ لا صنع لہ فیہما ولا تفریط منہ
وحاصل ہذا القول ایجاب الوصیۃ بترکہما ومن اہملہما عذب بہما وقالت طائفۃ معنی الاحادیث
انہم کانوا ینوحون علی المیت ویندبونہ بتعدید شمائلہ ومحاسنہ فی زعمہم وتلک الشمائل قبائح
فی الشرع یعذب بہا کما کانوا یقولون یا مرمل النسوان ومخرب العمران ومفرق الاخدان
ونحو ذلک مما یرونہ شجاعۃ وفخرا وہو حرام شرعا وقالت طائفۃ معناہ انہ یعذب بسماعہ
بکاء اہلہ ویرق لہم والی ہذا ذہب محمد بن جریر الطبری وغیرہ قال القاضی عیاض وہو اولی
الاقوال وقالت عائشۃ رضی اللہ عنہا معنی الحدیث ان الکافر او غیرہ من اصحاب الذنوب
یعذب فی حال بکاء اہلہ علیہ بذنبہ لا ببکائہم والصحیح من ہذہ الاقوال ما قدمناہ عن الجمہور
واجمعوا کلہم علی اختلاف مذاہبہم علی ان المراد بالبکاء ہنا البکاء بصوت ونیاحۃ لا مجرد
دمع العین انتہی تفصیل مرام آنکہ مختار جمہور کہ صحیح و معتبر از ہمہ مذاہب آنست کہ معذب
شدن مردہ بسبب نوحہ کردن زنان و گریستن آن باواز بلند بروی در صورتی است
کہ میت در حالت زندگی وصیت کردہ باشد بنوحہ کردن و گریستن وعادت عرب گفتن نوحہ بود
وبکا وصیت میکردند چنانچہ قول طرفہ بران دلالت دارد شعر اذا مت فانعینی بما انا اہلہ
وشقی علی الجیب یا ابنۃ معبد یعنی چون بمیرم پس خبر مرگ من بشنوان بچیزی کہ من لائق

تفصیل

ازینجهت اشکالات که بیان این احادیث شد و در حدیث علما و حیثیت میت بنوحه بکا پیدا
نخواهد شد و بعضی تحکم کرده اند که تعذیب مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی است که
وصیت کرده باشد باین هر دو یا وصیت نکرده باشد بترک این هر دو و پیش ایشان وصیت
بترک نوحه و بکا واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعذیب میت مخصوص است باینکه ذکر
اوصاف جمیله و خصائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبائح معدود
اند چنانچه در جاهلیت میت را باین طور با آواز بلند میگریستند که ای بیوه کننده زنان
و زینت دهنده جماعت و خراب کننده مکانها و جدا کننده دوستان و مانند آن و حدیث
بروایت موسی اشعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من میت یموت
فیقوم باکیهم فیقول واجبلاه واسیداه و نحو ذلک الا وکل الله به ملکین یلهزانه ویقولان
اهکذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میباشد گریه کننده قوم پس میگوید
آن گریه کننده ای کوه ای سردار و مانند آن که در ندبه و تفجع میگویند مگر آنکه بر وی
میگمارد خدا تعالی دو فرشته را که میجنبانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
بطریق ایذا و توبیخ آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب است و نیز بروایت طبرانی
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی عبدالله بن رواحه را غشی و بیهوشی
طاری شد پس زنی نوحه میکرد او را میگفت ای سردار و ای کوه و ای رسن امید
پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه بهوش آمد عبدالله بن رواحه و
عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرا بیهوشی لاحق شده بود پس زنان با آواز بلند
گریه نمودند و شمائل چند بیان کردند پس فرشته ایستاده بود با گرز آهنی که آنرا
بسوی پاهای من متوجه نمود و گفت تو همچنان هستی که زنان میگویند اوصاف تو را

می کنند گفتم که نیستم من چنین واگر میگفتم که هستم چنین هر آئینه میزد آن فرشته تازیانه را
به پایهای من ومختار حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه آنست که کافر وگنهکار معذب می شود
بسبب کفر وگناه نه بجهت نوحه وبکا واز انجمله است حدیثی که دلالت میکند بر تلقین میت
چه اگر میت را در قبر ادراک وسمع نباشد تلقین لغو گردد فی شرح المصابیح الامر فی قوله
صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم للندب الاستحباب والتلقین العرض وهو ان یقال عند
المحتضر لا اله الا الله محمد رسول الله والمراد بموتاکم المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وفیه تنبیه علی
ان لا یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت وقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم یحتمل التلقین
بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وقال الشافعی واصحابه والتقیید بموتاکم تخصیص بالمسلمین والاظهر
انه للغالب لانه صلی الله علیه وسلم لقن اباطالب فلم یتلقن وقال الاکثرون المراد بموتاکم فی قوله
صلی الله علیه وسلم اقرؤا علی موتاکم یس المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وقیل المیتون
حملا علی الحقیقة وقال الشارح الاول یحمل علی المحتضر وعلی المیت یقرء عنده فی بیته وفی مدفنه
وقیل الحکمة فی قرأة یس ان احوال القیامة والبعث مذکورة فیها فلعله یتذکر او یخشی وذکر
الشیخ سعد الحموی رحمة الله علیه فی کتابه المسمی تحفة الاخیار مسندا ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لعلی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه اکثر من قرأة سورة یس فان فی قرأتها عشر برکات
ما قرأها جائع الا شبع ولا ظمآن الا روی ولا عار الا اکتسی ولا مریض الا برئ ولا محتضر
الا خفف علیه ولا خائف الا امن ولا مسجون الا خرج ولا مسافر الا اعین ولا عزب الا تزوج
ولا طالب ضالة الا وجد انتهی فی شرح الاذکار وجه کون التلقین بعد الدفن مستحبا ان فیه
تذکیر المیت قال تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین ویکون العبد فی هذه الحال احوج
الی التذکیر قال العلماء ولا یعارض التلقین قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور وقوله تعالی

انک لا تسمع الموتی لانه صلی الله علیه وسلم نادی اهل القلیب وسمعهم وقال ما انتم باسمع منهم لکنهم لا یستطیعون
جوابا وقال فی المیت انه یسمع قرع نعالهم وانکر بعض المالکیه سماع الموتی ورد ذلک وقد الف
الحافظ السخاوی جزءا فی التلقین نقل فیه عن ائمه المذاهب الاربعه استحبابه واطال فی
ذلک انتهی خلاصه مرام آنکه تلقین یعنی خواندن کلمه طیب اعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
وخواندن سوره یس در حالت احتضار بالاجماع مستحب است واما تلقین بعد از دفن
کردن میت پس امام احمد بن حنبل و امام مالک اکثر فقها آن را منع کرده اند وجمهور شافعیه وبعض حنفیه مانند امام صفار
و امام ظهیر الدین و قاضی محمد کرمانی تجویز نموده اند تصحیح این ابهام آنکه در شرح
سفر السعادة مرقوم است که در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول
است سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه می آرد که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را
و ریختید خاک بر وی باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه
و وی این میت بشنود و آن او لیکن جواب نمیدهد پس نیز بگوید یا فلان بن فلانه چون
این بار می شنود بر می نشیند در قبر پس نیز بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید
ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس نیز بگوید ای فلان یاد کن آنرا
که برآمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانکه راضی شده
که خدا پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون این را
گفت منکر و نکیر دست دیگری را میگوید بیرون آیید از پیش این بنده چه کار
داریم اکنون با وی حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود
گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است

آمده و در نهایه شرح هدایه گفته این حدیث مذکور است در مسند امام احمد و ابو داود و ابن ماجه
از معقل و ابن یسار ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقرؤا سورة
یس علی موتاکم یعنی بخوانید سورهٔ یس را بر مرده های خود ظاهر گشته که مراد از
محتضر باشد و عمل نیز همین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سورهٔ یس بعد
باشد در خانه یا بر سر قبر و بروایت علی بن ابی طالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم در خواندن سورهٔ یس ده برکت حاصل میشود گرسنه را آسوده کی دست میدهد
و تشنه را سیرابی عطا میشود و برهنه را لباس و مریض را صحت و محتضر را تخفیف سکرات
و ترسنده را امنیت و محبوسی را رهایی و مسافر را دستگیری و بی زن را زن و بد
آمدن جانور گریخته و بروایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مرده های
خود را کلمه طیبه بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم تلقین یعنی فهمانیدن و مراد از
تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی
رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و درینصورت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم موتاکم بر
حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز ما یؤل الیه خواهد بود و بروایت
ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه بثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله
رب العالمین قالوا یا رسول الله کیف للاحیاء قال اجود و اجود یعنی تلقین کنید و بفهمانید
مرده های خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر خدا چگونه است این از کار مر زندگان را
اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهتر و نیکوتر چه ذکر حق سبحانه

و تعالی

واشغالی زنده ومرده را شفای قلب وجلای روح است واختصار این صفات ومعانی مورث
ذوق وحیات جاودانی است وفی الارکان الاربعة لمولانا عبد العلی قدس سره العلی
وما قیل ان التلقین یقولان المیت لا یسمع فهذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت
یسمع بصوت النعال من الاحیاء ورسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادی الکفر الملقین فی
قلیب بدر وقال انهم یسمعون لا یقدرون علی الجواب لما لحقهم من العذاب الشدید انتهی
یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغو است زیرا که میت نمی‌شنود پس باطل است
زیرا چه در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده تر می‌شنود بنسبت زنده
کوفتن نعال را ونیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرموده وآواز داد کفار را که انداخته
شده بودند در چاه بدر وفرموده که ایشان می‌شنوند وقدرت ندارند بر جواب واین چراکه
لاحق شده است ایشان را عذاب سخت وفی النهایة شرح الهدایة وعند الشافعی یستحب ان
یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله او یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ان الجنة حق والنار حق والساعة حق آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور وقد رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا ورسولا
وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وبالمؤمنین اخوانا لظاهر قوله علیه السلام لقنوا موتاکم کذا فی
شرح الوجیز وفی خیرة الفقهاء والفتاوی الظهیریة تجوز بعض المشایخ (ای مشایخ الحنفیة ١٢) التلقین بعد الدفن فیقول
یا فلان بن فلان ویا فلانة بنت فلانة اذکر دینک الذی کنت علیه الی آخره وفی جواهر
الفقه حاشیة شرح الوقایة قال ویلقن الشهادة ای یذکر الشهادتین معا عنده لان الاولی
لا تقبل بدون الثانیة وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی
کنت علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد علیه السلام نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة

قبله انتهی وفی جامع الرموز شرح مختصر الوقایة وتلقین الشهادة فیجب علی اخوانه واصدقائه
ان یقولوا عنده کلمة الشهادة ولا یقولوا له قل کیلا یابی عنه کما فی شرح الطحاوی واکثرهم
واشار فی الکافی والمضمرات الی ان المراد من الشهادة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانما خص التلقین بالمحتضر لان تلقین المیت لم یجز عند الائمة
الثلثة وغیرهم من اصحابنا وعلیه فتوی ائمة بلخ وبخارا کما فی الجواهر لکن قال الامام الصفار
فی التلخیص انه مشروع لانه یعاد روحه وعقله ویفهم بالقن وقال صاحب الغیاثی
سمعت استاذی قاضی خان یحکی عن الامام ظهیر الدین انه لقن بعض الائمة واوصی
بتلقینه فلقنته فیجوز وفی الجواهر انه لما سئل القاضی الکرمانی عنه قال ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن وروی فی ذلک حدیثین انتهی ودر عقد از تجنیس نقل کرده
تلقین بعد از دفن جائز ست نزد بعضی مشائخ حنفیه و از امام صفار منقول ست که
تلقین بعد از دفن موافق مذهب امام اعظم صحیح جائز ست وهرکه این تلقین را منع کند
پس او مذهب معتزله را اختیار کرده ودر فتاوی عالمگیری منقول است که تلقین وقت
احتضار مستحب ست بالاجماع واما تلقین بعد از دفن پس موافق ظاهر روایت نیست
کذا فی العینی شرح الهدایة ومعراج الدرایة ودر فتاوی مضمرات مصرح ست که ما عمل میکنیم
وفتوی میدهیم بتلقین نزد موت وتلقین بعد از دفن ودر شرح اذکار مذکور ست
که تلقین میت از آنجهت مستحب شده که در تلقین یاد دهانیدن وپند دادن میت است وفرموده
حق تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی پند ده وتذکیر وموعظه فرو مگذار پس
بدرستیکه پند دادن سود میرساند مومنان را وظاهر ست که میت دران حالت محتاج ترست
بسوی تذکیر پس درین تصریح ست بشنیدن میت کلام زنده را ومعارضه نمیکند این را قول او تعالی

انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور چراکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نداکردند کفار بدر را
وشنوانیدند اوشان را وفرمودند کہ شما از ایشان یادہ تر نمی شنوید لکن اوشان جواب
نمیدہند وبعضی مالکیہ منکر شدہ اند سماع موتی را ومردود است انکار شان وحافظ سخاوی
کتابی درباب تلقین تالیف کردہ ودران کتاب از مجتہدین اربعہ نقل کردہ کہ تلقین بعد
از دفن مستحب است وبما القینا علیک ظہر ان التلقین بعد الدفن مما جوزہ بعض الحنفیۃ واما
الشافعیۃ فکلہم جوزوہ کما نص علیہ شارح المصابیح واما الحافظ السخاوی فقد نقل عن الائمۃ
الاربعۃ ان التلقین بعد الدفن مستحب فما توہمہ بعض حملۃ عرش الفلسفۃ من ان المراد من الموتی
فی قولہ علیہ الصلوۃ والسلام لقنوا موتاکم ہو المشرف علی الموت علی سبیل المجاز المرسل
وبہ فسرہ ائمۃ اہل السنۃ والجماعۃ من الحنفیۃ والشافعیۃ والمالکیۃ والحنبلیۃ واجمعوا علیہ فالاحتجاج
بذلک الحدیث علی سماع المیت خلاف الاجماع انتہی ففریۃ بلا مریۃ وان ہذا الا کذب صریح
ذکر ذلک لبعض عبارات الکتب مقطوعۃ غیر تامۃ وہذا من عجیبۃ وغریبۃ فانہ ذکر
العبارۃ الاولی من شرح المصابیح وطرح العبارۃ الاخیرۃ وہی ان قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لقنوا موتاکم یحتمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقۃ وبہ قال الشافعی واصحابہ وترک
العبارات الفقہیۃ الدالۃ علی کون التلقین بعد الدفن مختار لبعض الفقہا الحنفیۃ کثرہم اللہ تعالی

بلکہ قدر مشترک درباب سماع میت بدرجہ تواتر معنوی رسیدہ ولہذا تمام اہل سنت وجماعت
اعتقاد دارند بسماع میت چنانکہ از دلائل عقلیہ ونقلیہ سابقا ذکر کردیم سماع اموات بثبوت
پیوستہ والآن در جرح وقدح تمسکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم استنباط
نفی سماع اموات از آیہ کریمہ فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
یعنی پس ہر آئینہ تو نمی توانی شنوانید مردگان را ونمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن

وتفسیکه روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چراکه سباق بیا موصده و مراد ازان
قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحا فراوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون یعنی اگر فرستیم باد
که موذن بهلاک است چون دبور که ریح غالب است بر مزروعات پس ببینند آن کشت
زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه از و نفع نتوان گرفت البته
شوند پس از زردی زراع کافر باشی که کمال التجاج کردندی و از رحمت حق مایوس
نشدندی وای محمد صلی الله علیه وسلم از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول ترا
قبول نمایند کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یرسل الریاح فتثیر
سحابا الی قوله تعالی ولئن ارسلنا ریحا فراوه مصفرا الآیة مذکور است و هذه الآیات
ناعیة علی الکفار لقلة تثبتهم و عدم تدبرهم و سرعة تزلزلهم لعدم تفکرهم و سوء رأیهم
فان النظر السوی یقتضی ان یتوکلوا علی الله و یلتجئوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
ولم ییأسوا من رحمته وان یبادروا الی الشکر والاستدامة بالطاعة اذا اصابهم
برحمته لم یفرطوا بالاستبشار وان یصبروا علی بلائه اذا ضرب زرعهم بالاصفرار ولم یکفروا
نعمه انتهی و سیاق بیان تحتانیه آیة ازاین اشد ابا دارد و مراد از سیاق قول او تعالی است
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون یعنی نیستی تو
راه نماینده کوردلان از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی
نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن مگر کسی را که باور میدارد آیات مرا پس آنجا عقب انقیاد کننده اند
مر اوامر و نواهی مرا فی التفسیر البیضاوی سماهم عمیا لفقدهم المقصود الحقیقی من الابصار او لعمی
قلوبهم انتهی و فی التفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
فالمعنی یا محمد صلی الله علیه وسلم لیس سماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاته ای یصدقون

بما انهم مسلمون ای مخلصون لقوله تعالی بلی من اسلم وجهه لله یعنی سالما لله خالصا له انتهی پس مراد از
که در قول او تعالی لا تسمع الموتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب است یعنی مرده دلان که
کافران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق است زیرا که
این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی آیه
مذکوره اینست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع موتی
ثابت نشد و مؤید اوست قول او تعالی و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون چه
درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و انتفاع و حصول موعظه است یعنی
مشوید مانند کسانیکه گفتند شنیدیم و ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که توریت
خواندند و بزبان معترف شدند و بران عمل نکردند کذا فی فتح الرحمن بترجمة القرآن و در
تفسیر حسینی مسطور است و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شعر
مگو که می شنوم هر چه گفته سعدی ۞ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
و فی التفسیر البیضاوی و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا کالکفرة او المنافقین الذین ادعوا السماع وهم
لا یسمعون سماعا ینتفعون به فکانهم لا یسمعون راسا انتهی و هکذا فی التفسیر الکبیر و النیشاپوری
و غیرهما من التفاسیر المعتبرة و نیز تایید می دهد آن را قول او تعالی و تقدس تنزیل من الرحمن
الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون
یعنی این فرو فرستاده است از جانب خدای بخشاینده به هدایت نفوس عوام مهربان است بعنایت
قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیتهای وی درحالتیکه قرآنی است عربی برای
قومیکه میدانند درحالیکه مژده دهنده و ترساننده است پس روی گردان شدند اکثر مردمان

پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند هکذا فی التفسیر الحسینی و فی البیضاوی فاعرض اکثرهم عن تدبره وقبوله فهم لا یسمعون سماع تامل و طاعة انتهی و فی الکشاف فهم لا یسمعون ای لا یقبلون و لا یطیعون من قولک تشفعت الی فلان فلم یسمع قولی ولقد سمعه ولکن لما لم یقبله ولم یعمل بمقتضاه فکانه لم یسمعه و فی التفسیر الکبیر و عاشرها کونهم معرضین عن القرآن لا یسمعونه ولا یلتفتون الیه انتهی بالجمله جمیع مفسرین محققین اجماع دارند برانکه هرجاکه در قرآن مجید و فرقان حمید نفی سماع از کفار اشرار مذکور شده مراد ازان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود ازان نفی ثمرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق و عدم اطاعت و عدم عمل بمقتضای نصوص قاطعة القصة در محاورهٔ قرآن در چنین مقام اراده نفی ثمرات سماع از قبیل مجاز متعارف شده و نفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقهٔ مهجوره گردید و من هٰهنا ظهران ما زعمه بعض اهل الهواء من ان القول بان المراد بالاسماع اسماع قبول مردود لانا نقول ان الزیادة لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیادة علی النص ولا الی سبیل الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لمعنی معلوم علی الانفراد وحکمه ان یتناول المخصوص قطعا ولا یحتمل البیان لکونه مبینا فلا یجوز الالحاق به ولا الی سبیل الثانی لان الزیادة نسخ عندنا و زیادة عند الشافعی رح وعلی کلا المذهبین لا یصح هذا الالحاق اما علی قول الشافعی فلما بینا انه لا یحتمل البیان واما علی قولنا فلانه لا بد من ناسخ اقوی منه ولا اقل من ان یکون مثله لا ینسخ الکتاب بما نتکلم تم کلامه بعبارته مما لا ینبغی ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان والزیادة انما یصح ابتناؤه علی ارادة المعنی الحقیقی من نفی السماع ونحن اثبتنا من اجماع المفسرین عدم ارادته وکلا وحاشا ان نرید المعنی الحقیقی ثم نحقق البیان او الزیادة بل انما نعنی المعنی المجازی المتعارف فیما بین اهل التفاسیر کما القینا علیک تفصیله بما لا مزید علیه فانصف و لا تتبع الهوی و

في

حق سبحانه وتعالی جابجا در قرآن مجید کافران ومنافقان را صم وبکم فرموده پس اگر شخصی از آن
معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد کذا فی الرسالة
الرشیدیة وقسمی که در کریمه صم وبکم وعمی فهم لا یرجعون وامثال آن بقرائن واضحه
صم وبکم وعمی معنوی مراد است فی التفسیر الحسینی ایشان کر انند از شنیدن حق یعنی قبول
سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با یمان با دل موافقت
ندارد پس گویا که سخن نمیگویند کوراند بدیدهٔ بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز
نگردند ازین صفتها وبهمین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما
انتهی وفی انوار التنزیل لما سدوا اسماعهم عن الاصاخة الی الحق وابوا ان ینطقوا به السنتهم
ویبصروا الایات بابصارهم جعلوا کانما ایفت مشاعرهم وانتفت قواهم کقوله شعر
صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا وکقوله شعر
اصم عن الشیء الذی لا ارید واسمع خلق الله حین ارید انتهی وافاد الشهاب فی حاشیته علی
ذلک التفسیر انه لما کان المعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون وینطقون ویبصرون امتنع حمله
علی الحقیقة فلم یبق الا التشبیه حالهم لشدة تمسکهم بالعناد واعراضهم عما سمعهم من القرآن وما یظهره
الرسول صلی الله علیه وسلم من الادلة والآیات بمن هو اصم فی الحقیقة فلا یسمع واذا لم یسمع لم یتمکن
من الجواب فلذلک جعله بمنزلة الابکم فاذا لم ینتفع بالادلة ولم یبصر طریق الرشد فهو بمنزلة الاعمی
انتهی وهمچنان در کریمه لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین الآیة موتی تعبیر است
که کفار اند مجازا مراد اند الآن برهان این دعوی یعنی مراد از موتی کفار اند بطریق مجاز
از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التنزیل واسرار التاویل للقاضی ناصر الملة والدین
البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی فانک لا تسمع الموتی وهم مثلهم لما سدوا عن الحق مشاعرهم انتهی
جمع مشعر بمعنی الحس انتهی

یعنی وکفار مانند مردگان اند چراکه بند کردند حواس خود را از شنیدن حق و البیضاوی فی البیضاوی
انما شبهوا بالموتی لعدم انتفاعهم باستماع ما یتلی علیهم کما شبهوا بالصم فی قوله تعالی ولا
تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی هذه الآیة أبعد انتهی و فی المدارک فی تفسیر قوله تعالی
فانک لاتسمع الموتی ای موتی القلوب فلا تطمع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب مدارک در
تفسیر قول او تعالی انک لاتسمع الموتی الآیة افاده فرموده لما کانوا لایعون ما یسمعون و
لا به ینتفعون شبهوا بالموتی وهم احیاء صحاح الحواس انتهی یعنی هرگاه که کافران فائده نمیگرفتند
ازان چیزی که میشنیدند ادر التشبیه داده شدند بمردگان و حال آنکه کافران زنده اند
و حواس صحیح دارند وقد افاد الامام الراغب الاصفهانی فی عیون المفردات فی تفسیر قوله تعالی
انک لاتسمع الموتی ولاتسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ای لایفقهون لکونهم کالموتی
فی افتقادهم بسعیهم فعلهم القوة العاقلة التی هی المختصة بالانسانیة انتهی و افاد رئیس
المتکلمین فخر الملة والدین فی تفسیر الکبیر الثانی انه تعالی امره صلی اللہ علیہ وسلم بعد ظهور حجته
رسالته بان یتوکل علی اللہ ولایلتفت الی اعداء اللہ ویسرع فی تتمة مهمات الرسالة
بقلب قوی فقال فتوکل علی اللہ ثم علل ذلک بامرین احدهما قوله تعالی انک علی الحق المبین و
فیه بیان ان المحق حقیق بنصرة اللہ وان اللہ لایخذله وثانیهما قوله تعالی انک لاتسمع الموتی
وانما حسن جعله سببا للامر بالتوکل لان الانسان مادام یطمع فی احد شیئا فانه لایقوی
قلبه علی اظهار مخالفته فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفته فان اللہ تعالی قطع طمع
محمد صلی اللہ علیہ وسلم بان بین انهم کالموتی وکالصم وکالعمی فلا یفقهون ولایسمعون ولا
یبصرون ولایلتفتون الی شیء من الدلائل وهذا سبب لقوة قلبه صلی اللہ علیہ وسلم علی
اظهار الدین کما ینبغی انتهی و فی معالم التنزیل للامام البغوی ان اللہ یسمع من یشاء حتی یتعظ

وکذ

وبحیث ما انت بمسمع من فی القبور یعنی الکفار شبههم بالاموات فی القبور حیث لا یجیبوا انتهی

وهمچنین در کریمهٔ ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر که

منکران سماع اموات بظاهر این آیت تمسک میکنند همین معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور

کفار اند بطریق مجاز درینصورت عدم سماع موتی از آیهٔ مذکوره باثبات نرسیده بلکه عدم

سماع کافران مثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنیم فی التفسیر الحسینی

یعنی هر آینه خدا میشنواند و فهم میکناند هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت و نیستی تو شنواننده

کسی را که در گور باشد ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است نیستی تو مگر ترسانندهٔ و بر تو

همین ابلاغ و انذار است انتهی وفی تفسیر المدارک ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی

القبور یعنی انه قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیه فیهدی من یشاء هدایته واما انت

فخفی علیک امرهم فلذلک تحرص علی اسلام قوم مخذولین شبه الکفار بالموتی حیث لا ینتفعون

بمسموعهم ان انت الا نذیر ای ما علیک الا ان تبلغ وتنذر فان کان المنذر ممن یسمع الانذار

نفع وان کان من المصرین فلا علیک انتهی وفی روابط الآیات من فی القبور یعنی الکفار شبههم

بالاموات فی القبور لانهم لا یجیبون اذا دعوا وفی التفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی تحجبه

الظلمانیة وفی انوار التنزیل ان الله یسمع من یشاء هدایته فیوفقه لفهم آیاته والاتعاظ بعظاته

وما انت بمسمع من فی القبور ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات ومبالغة فی اقناطه

عنهم انتهی و درینجا خدشه ایست جواب طلب تقریرش آنکه بر تقدیر تشبیه کفار با موتی

لازم می آید که در حق موتی که مشبه به اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی متحقق باشد نیز اگر که

مقتضای تشبیه آن است که وجه شبه در مشبه به اتم و زیاده تر باشد از مشبه و درینجا کفار

مشبه اند و موتی مشبه به و وجه شبه عدم سمع است پس درینصورت از نص صریح عدم استماع مقتضی

ثابت و متحقق شد و نیز مؤید اوست آنچه در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر آیه کریمه انما یستجیب الذین
یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون یعنی جز این نیست که قبول میکنند دعوت اسلام را
آنانکه می‌شنوند و مردگان یعنی کافران بر انگیزد ایشان را خدا باز بسوی او گردانیده شوند
مسطور است انما یستجیب الذین یسمعون سماع تفهم وتامل کقوله تعالی او القی السمع وهو شهید وهؤلاء
کالموتی الذین لا یسمعون انتهی و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه

تقریر جواب

در علم بیان مبین شده که وجه تشبیه مشترک میباشد میان مشبه و مشبه به فی شرح التلخیص للعلامة
التفتازانی وجه الشبه هو المعنی الذی قصد اشتراک الطرفین هما المشبه والمشبه به فی ذلک المعنی
تحقیقا او تخییلا والا فزید والاسد فی قولنا زید کالاسد یشترکان فی الوجود والجسمیة
الحیوانیة وغیر ذلک من المعانی مع ان شیئا منها لیس وجه الشبه فالمراد المعنی الذی له زیادة
اختصاص بهما وقصد بیان اشتراکهما فیه ولهذا قال الشیخ عبد القاهر التشبیه الدلالة علی اشتراک
شیئین فی وصف هو من اوصاف الشیء فی نفسه خاصة کالشجاعة فی الاسد والنور فی
الشمس انتهی بالجمله وجه شبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که مشترک است میان
زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افتراس که وجه شبه نمی تواند شد زیرا که
وی مخصوص است با سد و در زید یافته نمیشود هرگاه این مقدمه ممهد شد پس الآن باید
دانست که وجه شبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان مشبه یعنی
کفار و مشبه به یعنی موتی و در مشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه زنده اند احتمال اجابت
حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدار جزا انتقال کردند اصلا اجابت حق از ایشان
ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم سماع در آیات قرآنیه واقع شده کما ذکرنا
تفصیله من التفاسیر المعتبرة مثل البیضاوی والکشاف والحسینی تفصیل این اجمال آنکه اگر از تقدم

تفصیل

سماع

سماع عدم اجابت حق اراده نکنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بآن سمع است مراد باشد پس میگوییم
که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بحاسه
سمع میان مشبه و مشبه به مشترک نیست بلکه در مشبه یعنی کفار وقت حیات ضد آن که
وجود سماع بحاسه سمع است متحقق و درین وقت اگر عدمش نیز متحقق باشد اجتماع ضدین لازم
آید و آن ظاهر البطلان است کذا فی الطریقة الوسطی و بما اتینا علیک انهدم اساس ما حیله
بعض حملة عرش الاصیمتة من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور انه
ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات و مبالغة فی اقناطه عنهم انتهی قلت الترشیح هو ذکر ما یلائم
المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لدی اسد شاکی السلاح مقذف * له لبد اظفاره لم تقلم
وههنا شبه الکفار بالموتی و رشح بعدم السمع یعنی ذکر ما یلائم الموتی فثبت عدم سماعهم
بالنص قطعا ثم کلامه بملخصه و ذلک لما وعیت آنفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة
الحق وهذا هو وجه الشبه بین المشبه و المشبه به لا عدم السماع الحقیقی فغایة ما ثبت من النص هو ذلک العدم
لا هذا العدم فتفطن و ایضا انقطع عرق ما زعمه ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
انما یستجیب الذین یسمعون و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون انما یجیب الذین یسمعون سماع تفهم
و تامل کقوله تعالی او القی السمع و هو شهید و هؤلاء کالموتی الذین لا یسمعون فهذا نص صریح
فی عدم سماع الموتی تم بعنوانه و ذلک لان المراد من قوله لا یسمعون انهم لا یسمعون سماع
تفهم و تامل و القرینة علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة و تنصیصه به فی مواضع کما
تفطنت منا تفصیله سابقا بما لا مزید علیه و ایضا یوافقه ما فی التفسیر الحسینی انما یستجیب جز این
نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی
فهم و تامل اما کافران مانند مردگان اند از ایشان اجابت نباید چنانچه از اموات و الموتی

سیئبہم اللہ و مردگان ابر انگیزاند خدا انکاہ بداننند و دانستن سعو ذنکنند ثم الیہ یرجعون پس بسوی او باز گردانند ہمہ را برای جزا و مکافات انتہی فتبصر بعین الانصاف وتجنب عن سبیل الاعتساف
و ایضاً اندفع ماتوہمہ ذلک البعض من انہ ما قال بعضہم انہ لیس المراد بقولہ تعالی من فی القبور ولبقولہ تعالی الموتی الاجساد الخالیۃ عن الارواح علی الحقیقۃ بل المراد الکفار وکانہ قال انک لاتسمع الکفار فلم یثبت حکم عدم السماع للموتی فوہم علی وہم منباہ قصور النظر وقلۃ الفکر وعدم الوقوف علی علم البیان والا فعلی ہذا یلزم ان یکون الآیۃ اقوم دلالۃ علی عدم سماع الموتی لان لفظ الموتی ومن فی القبور حقیقۃ الاجساد الخالیۃ عن الارواح فلابد من الاستعارۃ اذا ارید بہما الکفار واصل الاستعارۃ التشبیہ والاصل فی التشبیہ ان یکون وجہ الشبہ اتم واکمل واشہر فی المشبہ بہ کما صرح بہ ائمۃ البیان وعلیہ قول الشاعر شعر ظلمنا ک فی تشبیہ صدغیک بالمسک فان قاعدۃ التشبیہ نقصان ما یحکی فثبت بہذا قاویل ایضا ان یکون عدم السماع فی الموتی اتم واکمل واعرف قطعا تم کلامہ بلفظہ وذلک لما دعیت ان وجہ الشبہ ہو عدم اجابۃ الحق ولا ریب فی کونہ اقوی واتم فی المشبہ بہ ہذا ولا تقنع الہوی وبعضی جواب دادہ اند بایں طور کہ مراد از موتی ومن فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مردہا ومعنی مجازی نیز یعنی کفار ارادہ نمی کنیم وبہذا مقصود منکران ثابت نمیشود چنانچہ ہمین تقریر در متن مذکور میشود وقطع نظر ازان ہمہ منکران سماع میت اینقدر نمی فہمند کہ مذکور در آیۃ کریمہ لاتسمع الموتی دلالت بسمع من فی القبور نفی سماع مخاطب ہست چنانکہ صیغہ تسمع وسمع بران دلالت صریحہ وارد در اسماع بالکسر بمعنی رسانیدن آواز متکلم بگوش سامع ودرینصورت معنی آیہ اینست کہ نمی شنوانی تو مردہا را یعنی در حیز اختیار وقدرت تو نیست کہ اوشان را اسماع نمائی بلکہ خدای تعالی میشنواند ہر کرا می خواہد چہ این شنوانیدن در قدرت کاملہ او تعالی

ست ونظیر آیت مذکوره قول او تعالی ست انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
هکذا فی المرقاة شرح المشکوة بالجمله جائزست کہ او تعالی جلت قدرته موتی را در قبور همچو احیا
بخشد که حاصل شود بدان سمع وادراک چنانچه قول قتاده که در آخر حدیث بخاری مذکورست
بران دلالت صریحه دارد و در قول قتاده تخصیص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست که
بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخصیص باین اموات بلکه خدای تعالی قادرست که آن
حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر هذا ما افاده
الشیخ الاجل فی شرح المشکوة نفی سماع فی نفسه با تمسک منکرین تمام شود و شنیدن
ما بینهما یعنی بون باین فیما بین الاسماع والسماع کما لا یخفی علی من القی السمع وهو شهید واما
ما ظن بعض متفقهی آثار الفلاسفة من انه لا ینقاس هذا النظم اعنی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وقوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور علی قوله تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وقوله تعالی
انک لا تهدی من احببت وقوله تعالی ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون لانه لیس فی تلک الآیتین ما یدل
علی الثبوت فادعاء ما لا ثبت بالنظم لا عبارة ولا اشارة ولا دلالة ولا اقتضاء باطل باجماع
اهل الاصول کما عرف فی موضعه واما ما هو دال علی الثبوت فی هذه الآیات فمذکور بعد حرف
الاستثناء والاستفهام فالقیاس فاسد انتهی فینبئ عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی و
ما انت بمسمع من فی القبور صدره هذه الآیة ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الثبوت مذکور
فی هذه الآیة ایضا نعم ذلک غیر مذکور صراحة فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی ولکن لما ثبت ان القرآن
یفسر بعضه بعضا فلا محیص عن کونه مذکورا معنی واراده فالضعف ولکن من الشاکین واما ما توهم
ذلک البعض من ان البحث فی سماع الاحیاء الموتی کلامهم لا فی فعله تعالی ولذا قادر علی اسماع
الجمادات الا سماعنا فبقی داخلا تحت النفی فکما انا لا نقدر علی اسماع الجمادات والله قادر علیه کذلک

لاتقدر علی اسماع الاموات واللہ قادر علیہ فانہ تعالیٰ علی کل شیء قدیر وقد احیی الاموات علی ایدی الانبیاء فضلا عن الاسماع تم کلامہ بعنوانہ فنا شئ عن عدم الاطلاع علی حقیقۃ الحال فانہ لیس البحث والکلام فی ان للاحیاء قدرۃ تامۃ علی انہم یسمعون الموتی کلامہم ولہم استقلال تام فی ہذا الاسماع حتی یبقی ہذا الاسماع داخلا تحت النفی بل المقصود ان القادر القدیر المختار یسمع کلام الاحیاء للموتی ویبلغہ الیہم وہذا امما لم یثبت نفیہ قطعا کما دریت تفصیلہ آنفا من عبارۃ شرح المشکوۃ للمحقق الدہلوی فاعلم وعلم المرء ینفعہ وقس علی ہذا نفی الاسماع المذکور فی قولہ تعالیٰ ولا تسمع الصم الدعاء الآیۃ کما لا یخفی علی الفطن فما ذکرہ ذلک البعض من ان اتصال قولہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی بقولہ تعالیٰ ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین وجمعہما بالعطف یرد ہذہ التاویلات الفاسدۃ ویؤید ما قلنا لان اسماع الصم فی ہذہ الآیۃ بعد انتہی مردود فافہم واستقم فی نصرۃ المسلمین وتنبیہ الوہابین المراد ان اللہ تعالیٰ قادر باسماع من یشاء وانت لست بقادر بالاسماع کعدم قدرتک علی اسماع من فی القبور فالمنفی ہو القدرۃ الحقیقیۃ وہذا امما لا یحوم الریب حولہ ولا ینکرہ احد من المسلمین انتہی یعنی خدای تعالیٰ قادر است بشنوانیدن ہر کرا خواہد وتو نیستی قادر حقیقی بر شنوانیدن چنانکہ قادر نیستی بر اسماع آن کسانکہ در قبور ہستند پس درینجا مراد نفی قدرت حقیقی است واین را ہیچ مسلمانی انکار نمی کند وعلاوہ آنکہ من فی القبور جسد میباشد وروح من متعلق بالقبر است فی القبر واحدی جسد راکہ فی القبر است سامع نمیگوید پس درینصورت عدم سماع جسد لازم آمد واما روح چنانکہ سمع وادراکہ در حالت تعلق ببدن میداشت ہمچنان بلکہ زیادہ ازان بعد موت نیز دارد فی موضح القرآن لمولانا عبد القادر الدہلوی قدس سرہ ان اللہ یسمع من یشاء اور اللہ سناتا ہی جسکو چاہی وما انت بمسمع من فی القبور اور تو نہیں سنانی والا قبر میں پڑے ہوؤں کو ان انت الا نذیر تو

تو نہین ہی مگر ڈر کی خبر پہنچانی والا ف اور فرمایا تو نہین سنا تا قبرین پڑونکو اور حدیث مین آیا ہی
کہ مردون سی سلام علیک کرو وہ سنتی ہین اور بہت جگہہ مردی کو خطاب کیا ہی او
حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر مین پڑا ہی دہڑ وہ نہین سن سکتا ہی انتہی و
نیز از ماسبق واضح شدہ کہ مقصود در آیۃ مذکورہ تشبیہ کفار ست بموتی در عدم اجابت
حق والا کفار سماع داشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند
پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال زایران ونداذن جواب بطوریکہ مفہوم احیا شود
و توضیح اینمقام آنفا مذکور شد فتبصر و تدبر و آنچہ منکران سماع اموات بحدیث ام المؤمنین
عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا متمسک شدہ از صولت منکرہ سمع خراشی میکنند باین
تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود سماع موتی را وتمسک نمود بقول اللہ تعالی
انک لا تسمع الموتی و مسلم نداشت حدیثی را کہ در حق قتلی بدر وارد شدہ وازان صراحۃ
ثبوت سمع اموات می شود چنانکہ تفصیلش در ماسبق لائح شدہ بلکہ رد کرد آنحدیث را
باین طریق کہ وہم شد ابن عمر رضی اللہ عنہ را کہ سمع را بجای علم گفت ورسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم لیسمعون نفرمود بلکہ لیعلمون ارشاد کرد عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشۃ رضی اللہ تعالی
عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیعلمون الآن ان ما کنت اقول لہم حق وقد
قال اللہ تعالی انک لا تسمع الموتی پس اولا بشروح حدیث مانند فتح الباری و
کرمانی و قسطلانی مراجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا چہ معاملہ
کردہ اند تفصیل مقام آنکہ علما محققین از حدیث ام المؤمنین رضی اللہ تعالی عنہا بچند وجہ جوابہا
دادہ اند اول آنکہ حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما اقول
منہم کہ بروایت حضرت عمر رضی اللہ عنہ و عبد اللہ بن عمر و ابو طلحہ و انس بن مالک و ابن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل مقام و جواب اول

ثبت شده انکاری نفرموده اند بلکه حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها انکار کرده اند این را
که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در بعثت سید الوری
علی صاحبها الصلوة والثنا هر جا که سماع آیات و مواعظ مذکور شده مراد از آن نفس سماع
نیست بلکه مراد از آن ثمرات سماع و تعمیل بمضامین آنست و شواهد این دعوی سابقاً از تفاسیر
معتبره ذکر کردیم و خلاصه‌اش آنست که در کلام الهی سماع آیات و مواعظ که در حق مومنین
حصر کرده و نفی آنها که در حق کفار از بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده
مراد از آن سماع نفیاً و اثباتاً آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله
علیه وسلم ما انتم باسمع الحدیث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم برزخ
بصفت ایمان متصف شوند و در این صورت تعارض او با کریمه انک لا تسمع الموتی و ما انت
بمسمع من فی القبور متحقق شود و لهذا حضرت صدیقه رضی الله عنها که مجمع فهم و ذکا بودند در
غوامض علوم غواصی میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز ارشاد کردند که مراد
از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از آن علم است و بهمین تقریر در خیر الجاری شرح
قول حضرت صدیقه رضی الله عنه تصریح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انهم
لیعلمون ای اراد من قوله ما انتم باسمع منهم العلم لا السماع نفسه لا السماع الذی یترتب علیه الثمرات
پس تمسک منکرین منقطع گردید و حجت مثبتین مستحکم شد کذا فی بعض الرسائل دوم آنکه از
عروه رضی الله عنه که حدیث مذکور را از ام المومنین رضی الله عنها روایت کرده منقول است که
مراد حضرت عائشه رضی الله عنها از آیه کریمه انک لا تسمع الموتی آنست که مردمان بعد داخل شدن
ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه رضی الله عنها این است که حق تعالی
نفی سماع کفار میکند وقتیکه داخل خواهند شد در دوزخ و مؤید اوست قول وی تعالی در

انبیاء هم فیها لا یسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شور که در
دوزخ خواهند کرد و یا به سبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقةً سماع در
دوزخ نخواهند داشت و با این تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها از دلایل
و بآیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علمای محققین نیست و این جواب مجروح و مقدوح
است چراکه قول ام المومنین رضی الله عنها که ابن عمر رضی الله عنه را وهم شده که بجای لیعلمون
لیسمعون ذکر کرده اشتدادا از روی تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی فتح الباری
فی شرح قول البخاری یقول حین تبوؤا مقاعدهم من النار القائل هو عروة یرید ان یبین
مراد عائشة رضی الله عنها واشار الی ان اطلاق النفی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید باستقرارهم
فی النار وعلی هذا فلا معارضة بین انکار عائشة رضی الله عنها واثبات ابن عمر رضی الله عنه کما تقدم
توضیحه فی الجنائز لکن الروایة التی بعد هذه تدل علی ان عائشة رضی الله عنها کانت تنکر ذلک
مطلقاً لقولها ان الحدیث انما هو بلفظ انهم لیعلمون وان ابن عمر رضی الله عنه وهم فی لیسمعون هکذا
فی الطریقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند

جواب سوم

مقبول است و انکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها باجتهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود
عدم حضور شان در غزوه بدر غیر معتبر و هذا مما نص علیه الامام النووی فی شرح
صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه و کریمه انک لا تسمع الموتی
و ما انت بمسمع من فی القبور با قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما انتم باسمع بحدیث هرگز
تعارضی ندارد چنانچه تفصیلش در ما سبق مذکور شد قال ابن حجر فی فتح الباری
شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر وخالفوها وقالوا معنی الآیة لا تسمعهم
سماعاً ینفعهم او لا تسمعهم الا ان یشاء الله تعالی عز وجل وقال العلامة القسطلانی فی المواهب

اللدنیة قال السهیلی کان عند عائشة رضی اللہ عنہا من الفہم والذکاء وکثرة الروایة والغوص علی
غوامض العلم ما لا مزید علیہ لکن لا سبیل الی رد روایة الثقة الا بنص مثلہ یدل علی النسخ
او تخصیصہ او استحالتہ فکیف والجمع بین الذی انکرتہ واثبتہ غیرہا ممکن لان قولہ تعالی انک
لا تسمع الموتی لا ینافی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انہم الآن یسمعون لان الاسماع ہو ابلاغ الصوت
من المسمع فی اذن السامع فاللہ تعالی ہو الذی اسمعہم بان ابلغہم صوت النبی صلی اللہ علیہ
وسلم بذلک واما جوابہا بانہ انما قال انہم الآن لیعلمون فان کانت سمعت ذلک فلا ینافی روایة
یسمعون بل یؤیدہا قال السهیلی ما محصلہ انہ اذا جاز ان یکونوا فی تلک الحالة عالمین
جاز ان یکونوا سامعین وذلک اما باذان رؤسہم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد او الی
بعضہ عند السوال وہو قول اکثر اہل السنة واما باذان القلب او الروح علی مذہب
من یقول بتوجہ السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد او الی بعضہ انتہی یعنی گفت
سہیلی کہ بود نزد عائشہ رضی اللہ عنہا از فہم و ذکاء و کثرت روایت و غوص در غوامض
علوم آنچہ زیادہ بران متصور نباشد لکن نیست راہی بسوی رد کردن روایت ثقہ
مگر بنص کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحالۂ آن پس چگونہ و
حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ انکار کردہ است او را عائشہ رضی اللہ عنہا و ثابت کردہ است
او را سوای او ممکن است چہ آیہ کریمہ انک لا تسمع الموتی با مقولۂ طیبۂ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم انہم الآن یسمعون منافاتی ندارد زیرا کہ اسماع عبارت است از رسانیدن
آواز جانب شنوانندہ در گوش سامع پس حق سبحانہ وتعالی شنوانید کفار را
باین طور کہ رسانید او شان را آواز پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وانچہ حضرت
ام المومنین عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا فرمودہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انہم

ان

الآن لیعلمون پس اگر حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها این کلمات طیبات را از زبان فیض ترجمان
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس با قول آنحضرت لیسمعون که بروایت
اکابر صحابه ثابت شده تنافی ندارد بلکه موید این روایت است چه جائز است که کفار را
دران حالت صفت علم و سمع هر دو حاصل باشد و جواب چهارم در متن باین عبارت
مذکور شده و ثانیا چون عبارت بیضاوی الروح تبقی بعد الموت دراکة و علیه جمهور
الصحابة نص صریح است در اثبات سماع اموات پس انکار یکدو فرد از صحابه قابل اخذ و تحجت
نباشد آیا نمی بینی که ابن عباس رضی الله عنهما تجویز متعه و فضل فی الصرف وغیر آن نموده پس
اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت و همچنین
انکار حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها قصه معراج جسمی را و حمل کردن آن بر حالة مقام
معتبر ندانستند چه نصوص قاطعه و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی بنجم انکه فتحنا
بعضی علما انست که ام المومنین رضی الله عنها از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی المواهب
اللدنیة فی المغازی لابن اسحاق بروایة یونس بن کثیر باسناد جید عن عائشة رضی الله
عنها مثل حدیث ابی طلحة وفیه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد
حسن فان کان محفوظا فکانها رجعت عن الانکار لما ثبت عندها فی روایة هولاء الصحابة
لکونها لم تشهد القصة انتهی و موید اوست بعضی معاملات حضرت ام المومنین رضی الله تعالی
عنها با موات که تفصیلش در متن مذکور میشود و ثالثا در کتب احادیث معاینه باید کرد
حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها با موات چه معامله میداشتند حالانکه و حدیث ازین
باب باید شنید در مشکوة شریف از حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها مروی است قالت
کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانی واضع ثوبی واقول انما

ہو زوجی و ابی فلما دفن عمر معہم فو اللہ ما دخلتہ الا و انا مشدودۃ علی ثیابی حیاءً من عمر رواہ احمد

یعنی فرمود عائشہ رضی اللہ عنہا کہ داخل میشدم بخانہ خود کہ دران رسول خدا صلی اللہ علیہ و

سلم مدفون شدہ در حالیکہ من پارچہ خود را می گذاشتم و می گفتم کہ این شوہر من و پدر من

ہستند پس ہرگاہ کہ مدفون شد عمر رضی اللہ عنہ با اوشان پس بخدا سوگند کہ داخل نشدم

آنجا مگر در حالیکہ پارچہ ہا را بر خود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لائح می شود

کہ ام المومنین رضی اللہ عنہا اموات را شعور و ادراک و رویت کہ مدار ستر بر آن است

حاصل و متحقق است و اما التاویلات الرکیکۃ التی اوردہا المنکرون فی ہذا المقام فمما لا ینبغی

ان تذکر فی ہذہ الرسالۃ فانہ لیس فی ذکرہا الا التطویل والاسہاب کما لا یخفی علی اولی الالباب

وانچہ ائمہ محدثین در شرح این حدیث نوشتہ اند کی باید شنید و مضمون صحیت را نصب

باید ساخت قال الشیخ الاجل المحقق الدہلوی رحمہ اللہ فی ترجمۃ المشکوۃ درین حدیث دلیل

واضح است بر حیات میت و علم وی نیز واجب است احترام میت بر زیارت کنندہ وی

خصوصاً صالحان و مراعاۃ ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان

بود انتہی وقال السید فی شرح المشکوۃ و فی ہذا الحدیث دلیل بین علی ما ذکر من انہ یجب احترام

اہل القبور و تنزیل کلہم منزلۃ ما ہم علیہ فی حیوتہم من مراعات الادب معہم قدر مراتبہم وقال

الطیبی فی شرح ہذا الحدیث و ینبغی للزائر ان یدنو من القبر قدر ما یدنو من صاحبہ فی الحیوۃ

لو زارہ انتہی ودر مظاہر حق ترجمہ ہندی مشکوۃ شریف مسطور است اس حدیث مین

دلیل ہی اس پر کہ لحاظ میت کا کری وقت زیارت کی مانند لحاظ اوسکی کی حالت

حیات اوسکی مین ابن ابی الدنیا نے سلیم بن عفیر سی روایت کی ہی کہ وہ گذری ایک

مقبرہ پر اوس حال مین کہ اونکو زور کا پیشاب لگا ہوا تھا پس کہا کسو نی اوترو

کہ اوتر

کہا اوسنے کر شتاب کرو کہا سبحان اللہ قسم ہے اللہ کی مین حیا کرتا ہون مردون سے جیسی کہ حیا
کرتا ہون زندون سے ششم آنکہ محقق دہلوی رح در ترجمہ مشکوۃ شریف باین طور جواب افادہ
فرمودکہ درینجا سخن دیگرست کہ فرضًا اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجاسہ سمع
می باشد و سمع بخرابی بدن خراب شدہ بگوئیم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود
و او باقی است پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نہ بروجہ ابصار چنانکہ بعضی متکلمین سمع
و بصر اللہ تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کردہ اند و بتحقیق وارد شدہ اخبار و آثار در علم
موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان تا آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب تر است
زیراکہ درین روز علم میت اتم و اکمل میباشد و احوال زائران برایشان کشف و ظاہر می شود
و نیز شک نیست در حصول علم مر موتی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت
چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اہل دنیا
چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان با وجود بقاء روح و آمدہ است کہ کافران تمنا خواہند کرد
برای عود بدنیا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دہد و رحمت یابد از رو
می گوید ای کاش کسی شد کہ خبر کنند باہل من کہ در رحمتم و خوشم و بالجملہ کتاب و سنت مملو و
مشحون اند باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم مر موتی را بدنیا و اہل آن پس منکر
نشود آن را مگر جاہل باخبار و طبیعی منکر دین انتہی و باید دانست کہ منکران سماع اموات بچند
آیات و احادیث و روایات فقہیہ استدلال میگیرند و بر دعوی خود برہان واثق می پندارند
اما الآیات فمنہا قولہ تعالی وہو الذی یتوفکم باللیل الآیہ افاد فخر الملۃ والدین فی التفسیر الکبیر
والمعنی انہ تعالی یمیتکم فیتوفی نفوسکم التی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ اللہ یتوفی الانفس
حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا و لمعنی جل جلالہ یقبض الارواح عن التصرف بالنوم کما یقبضہا

بالموت انتهى وفی انوار التنزیل یبعثکم فیه ویراقبکم استعیر التوفی من الموت لما بینهما من المشارکة
فی زوال الاحساس والتمییز فان اصله قبض الشیء بتمامه انتهى ومنها قوله تعالى الله یتوفی الانفس
حین موتها الآیة فی انوار التنزیل ای یقبض الارواح عن الابدان بان یقطع عنها تعلقها
وتصرفها فیها اما ظاهرا وباطنا وذلک عند الموت او ظاهرا فقط وهو فی النوم وما روی
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان فی ابن آدم نفسا وروحا بینهما مثل شعاع الشمس فالنفس التی
بها العقل والتمییز والروح التی بها النفس والحیاة فیتوفیان عند الموت وتتوفی النفس وحدها
عند النوم قریب مما ذکرنا انتهى فظهر من هاتین الآیتین وتفاسیرهما ومما قال ابن عباس
رضی الله عنهما ان الروح تتوفی عن الابدان عند الموت بالکلیة ولا تصرف للموتى ولا تمییز لهم
تتوفی الانفس التی بها یتعلق العقل والتمییز ولما کان توفی النفس وحدها مع بقاء الروح مانعا
عن السمع والبصر وغیرهما کما تجد فی النائم ما دام نائما فما ظنک عند توفی النفس والروح
معا هذا ما ذکره بعض حملة عرش الغوایة لغلبة جند الوهم یعنی ازانجمله ست قول او تعالی
هو الذی یتوفیکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم
بما کنتم تعملون یعنی واوست آنکه قبض روح شما میکند بشب یعنی وقت نوم ومیداند آنچه
کسب کرده اید بروز باز بر می انگیزد شما را در روز تا بانجام رسانیده میشود میعاد معین باز
بسوی او بازگشت شماست باز خبر دهد شما را آنچه میکردید بکذا فی فتح الرحمن ترجمة القرآن
هدیة المتکلمین ودر تفسیر کبیر افاده فرموده که حق سبحانه وتعالی در خواب ارواح را قبض میکند
واز تصرفات باز میدارد همچنانکه در حالت مرگ قبض میکند آنها را و باز میدارد از تصرفات
ودر تفسیر بیضاوی مرقوم ست که خواب و مرگ مشترک اند در زوال ادراک و امتیاز وازانجمله
ست قول او تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی

قضی

قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدای تعالی
قبض ارواح میکند نزدیک موت آن و آن روح که مرده است قبض آن میکند نزدیک
خواب آن پس نگاه میدارد آن را که حکم موت کرده است بروی و میگذارد آن دیگر را
تا وقتی معین هر آینه در مقدمه نشانهاست برای قومیکه تامل میکنند و در تفسیر موضح القرآن
مسطور است یعنی نیند مین کهنچتا هی جتا هی نشان هی آخر کا معلوم هوا نیند مین بهی جان کهنچتی هی جیسے
موت مین اگر نیند مین کهنچ کر ره گئی وهی موت هی مگر یه جان وه هی جسکو هوش هی
اور ایک جان جس سے دم چلتا هی اور نبضین اوچهلتی هین اور کهانا هضم هوتا هی وه دوسرے
هی وه موت سے پهلے بهی کهنچتی نهی و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که حق سبحانه و تعالی
ارواح را قبض میکند از بدنها بانیطور که منقطع میشود تعلق و تصرف ظاهری و باطنی
ارواح از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف میشود تصرف و تعلق
ظاهری و باقی میماند تصرف و تعلق باطنی بالجمله از هر دو آیه کریمه و از تفاسیر معتبره لائح شده
که ارواح را بعد از مرگ هیچگونه تعلق و تصرفی با بدان باقی نمیماند و موتی را تصرف و تمیز و سمع
حاصل نیست و اما الجواب عن هذه الاوهام الرکیکة فجلی غایة الانجلاء فان المراد من قبض
الارواح عن التصرف بالموت کما نص علیه رئیس المتکلمین ان التصرفات المخصوصة المتعلقة
بالابدان کالستة الضروریة تنقطع عن الارواح عند الموت ولا مشاجرة فی هذا الانقطاع
اصلا وکذا المراد من زوال الاحساس والتمییز عن الارواح بالموت هو زوال الاحساس
والتمییز المخصوصین بالمشاعر ظاهرة کانت او باطنة کالسمع بالسامعة والرویة بالباصرة
والتخیل بالمتخیلة ولا مریة فی فقدانها عند الموت وهذا هو المراد بانقطاع التعلق والتصرف
الظاهریین والباطنیین عن الارواح فی حالة الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

هو الانقطاع التام بحيث لا يكون للارواح نحو من التصرف والتعلق والتميز بالآثار لان الثواب
والتنعيم والتعذيب في القبر التي ستسمع تفصيلها سابقا بالآيات والاحاديث واجماع اهل السنة
والجماعة كثرهم الله تعالى على ان هولاء ليحملوا انفسهم على خلاف ما توهمه ذلك البعض فاستمع
لما نلقي عليك ولا تكن من احزاب الصم والبكم والعمي فاعلم انه افاد فخر الملة والدين رحمه الله
في التفسير الكبير من ان القادر الحكيم دبر تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها
ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه وذلك هو اليقظة وثانيها انه
يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع ضوء النفس على
باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضوءه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت
ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما توفيا للنفس
ثم يمتاز كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التدبير العجيب لا يمكن صدوره
الا عن القادر الحكيم ثم بعضوا انه وفي شرح الفقه الاكبر لعلي القاري ثم للروح بالبدن
تعلقات منها تعلقها به في حال النوم فانها تتعلق به من وجه وتفارقه من وجه ومنها تعلقها به في البرزخ
فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كليا بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة
فانه ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العالية في
المدارك عن سعيد بن جبير ان ارواح الاحياء وارواح الاموات تلتقي في المنام
فتعارف منها ما شاء الله ان تتعارف فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجسادها
الى انقضاء مدة حيوتها وروي ان ارواح المؤمنين تعرج عند النوم في السماء فمن كان منهم
طاهرا اذن له في السجود ومن لم يكن منهم طاهرا لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصدور ذهب
اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة

وليلنا قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت والذائق لابدان تبقى بعد المذوق وما تقدم في هذا الكتاب
من الآيات والاحاديث في بقائها وتصرفها وتنعيمها وتعذيبها الى غير ذلك مما دل عليه انتهى
فتامل لا تعجل فان مفاسد قلة التامل اكثر من ان يحيطها نطاق البيان كما لا يخفى على من له
ادنى مسكة وعرفان تلخيص مقام آنكه جواب از اوهام ركيكه منكرين نيك ظاهرست چرا كه مراد
انقطاع تعلق ارواح از ابدان وباز ماندن اينها از تصرفاتي كه با بدنها مي داشتند نسبت كه
تعلقات وتصرفات مخصوصه كه ارواح را در حالت حيات با ابدان حاصل بود مانند
تغذيه وتنميه وخواب وبيداري واكل وشرب وجز اينها وقت مرگ تمامها منقطع شدند اثري
ازان باقي نمانده وهمچنان مراد از زوال احساس ونيز است كه احساس ونيز كه بحواس ظاهري وباطني متحقق بود
آنها هنگام مرگ رو بزوال آورند ونشاني از اينها نمانده وعاقلي در انقطاع تعلقات
مخصوصه بدنيه وقت موت انكار نه ونزاعي نمي كند وشكي نيست در آنكه از انقطاع تعلقات
مذكوره لازم نمي آيد كه هيچگونه ارواح را تعلقي با بدان سواي تعلقات منقطعه نماند شعور وسمع
وشناختن زائران ومتوجه شدن ارواح بحال ايشان باقي نماند تا توهم منكران بانجام
رسد والا انكار عذاب قبر وتنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصيلش سابقا مذكور شده
ومؤيد اوست آنچه امام فخر الدين رازي رح در تفسير كبير افاده فرموده كه نفس را با بدن
سه تعلق حاصل ميشود نخستين آنكه روشني نفس بر جميع اجزاي بدن بحسب ظاهر وباطن واقع
شود واين تعلق در حالت بيداري دست ميدهد دوم آنكه روشني نفس بر اجزاي بدن
باعتبار ظاهر باقي ماند مانند تنفس وحركت نبض وهضم طعام وروشني او از باطن
بدن انقطاعي پذيرد واين حالت از خصائص خواب است سوم آنكه روشني نفس بر
باطن بدن محيط شود واز ظاهر بدن منقطع گردد واين حالت وقت مرگ بحصول مي

نفس را با بدن سه تعلق حاصل مي شود

طلوع الشمس وغروبها وتفرق عظام الحمار وحفظ الطعام والشراب من التغير وتعيين مدة الموت
كلها من قبيل تلك الادراكات التي لا كلام فيها ومن ثمه صرح رئيس المتكلمين في تفسيره الكبير
بان الميت بعد ان صار حيا لا يعلم مدة موته طويلة كانت او قصيرة ويعضده ان قلب النبي
صلى الله عليه وآله وسلم كان مستيقظا مستشعرا دائما وانما يعرض كيفية النوم للكريمة ومن
عد من خصائصه ان نومه صلى الله عليه وآله وسلم لا ينقض الوضوء ومع هذا فات صلوة الفجر
عنه صلى الله عليه وآله وسلم ليلة التعريس والسر فيه ان ادراك طلوع الشمس وغروبها انما
يختص بعين الرأس ولا يستشعر ذلك بالقلب فزبدة المرام ان للارواح تعلقا
خاصا معنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحيوة الدنيوية
وافتقار لها في هذه الامور الى الآلات الجسدانية التي تبطل بالموت فالاموات
يعرفون الزائرين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم ويجيبون كما اقتضى التفصيل اتيانها
ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ونحن ننازعكم في كون الالات الجسدانية مسلوبة
عن الاموات ولا نقول ان الموتى يسمعون ويدركون بهذه الالات حتى يتم تولدوا الايراد
ما حملهم بل المقصود ما ذكرنا آنفا فانصف على انا نقول الغرض من هذه الاماتة والاحياء
بعد الامتحان والابتلاء والذي مر على قرية حصل له الاستغراق التام حتى لم يحصل له
استشعار الامور الحادثة عند موته فعدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الحوادث بمقتضا
الحكمة الازلية اياه لا يقتضي سلب جميع انحاء الشعور والادراك عن الاموات كلهم اجمعين كما هو
زعم البعض هذا اقتصر يعني از انجمله هست قول او تعالى وتقدس او كالذي مر على قرية
وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم
لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك

از انجمله

لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما
فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی یا ندیدی شخص را که گذشت بر دیهی که
افتاده بود بر سقف های خود شرح گوید آن شخص عزیر بود گفت چگونه زنده کند این را
خدا بعد مردن این پس مرده کرد او را خدای تعالی صد سال بعد ازان زنده کرد او را
گفت چه قدر درنگ کردی گفت درنگ کردم یکروز یا پاره از روز گفت بلکه درنگ
کردی صد سال پس به بین بسوی طعام خود و آشامیدنی خود که متغیر نشده و به بین
بسوی دراز گوش خود میخواهیم که گردانیم ترا نشانه برای مردمان و به بین بسوی استخوانها
چگونه جنبش میدهیم ترا بعد ازان می پوشانیم بران گوشت را پس چون واضح شد برای او
این حال گفت به یقین میدانم که خدا بر هر چیز توانا هست هکذا فی فتح الرحمن ترجمة القرآن
و در تفسیر حسینی مسطور است که گذرنده بر دیه خراب عزیر بود علیه السلام که توریة حفظ
داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل
آورد و حق سبحانه او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس
شد و موضعی پس ویران دید و درختان آنجا میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقدار
انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفت و انجیری چند بخورد و انگور را فشرده
پاره بیاشامید و بقیه در خنک ریخت و دراز گوش داشت در پیش خود به بست و
تکیه بر دیوار کرده دران دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید
قال انی یحیی الآیة المرام ازین آیت شریف لائح میشود که مرده را سمع و بصر حاصل
نیست چه بر تقدیر حصول انها می بایست که از مدت موت او را اطلاعی و شعور میبود
و نیز از حقیقت عدم تغیر طعام و شراب یعنی انجیر و شیره انگور آگهی میداشت و او لبثت

بسبب منعقد در پردہ مباد کہ ہمہ ادراکات مخصوصہ بدنیہ و تعلقات خاصہ جسدانیہ مانند
خواب و خور و حرکت و سکون و تغذیہ و تنمیہ و نگریستن بچشم سر در عالم برزخ منقطع
میشوند و شبہ نیست در انکہ شمار کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و متناہی بودہ
نمودن عدم تغیر طعام و شراب و معاینہ کردن استخوانہای متفرقہ از قبیل ادراکات مخصوصہ متعلقہ
منقطعہ ہستند لہذا رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر تصریح نمودہ کہ مردہ بعد زندہ شدن نمیداند
کہ چہ قدر مدت میت ماندہ و ظاہر ست کہ از انقطاع ادراکات مخصوصہ مذکورہ لازم
نمی آید کہ ہیچگونہ ارواح را با ابدان تعلقی باقی نماندہ باشد بلکہ آنہا را تعلق خاص معنوی
با ابدان باقی میماند و ہمان تعلق مناط ادراک و سمع و شعور ست و این تعلق بسوی
آلات مخصوصہ کہ بسبب فساد بدن خراب و برباد شدہ احتیاجی ندارد و مؤید او ست
آنچہ در شرح سفر السعادۃ مسطور ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم میفرمود مرا در خواب
خیال مکنید ہر چہ شما میگوئید نزد من می شنوم چشم من در خواب ست ولیکن دل من بیدار
اینجا اشکالی آوردہ اند کہ اگر حال این ست پس چرا آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم در لیلۃ
التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاہ نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را
قضا کرد جوابش آنکہ دریافت طلوع و غروب کار چشم ست لاجرم چون چشم در خواب
باشد طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچہ دل بیدار ست مثلاً شخصی بیدار ست و در کنج خانہ
در پردہ افتادہ طلوع و غروب درنیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافی
نبود زیراکہ برای این ادراک چشم کشادہ باید تنہا بیداری دل کفایت ندارد انتہی
ملخصہ و نیز تائیدی دہد آن را آنچہ در رسالہ شریفہ مسطور ست کہ چون اکثری از منکرین
مزاولت کتب شرعیہ علی سبیل الاستقصاء ندارند و بر اقوال و افعال آنحضرت صلی اللہ

فائدہ اشکالی آوردہ اند

جواب

علیه وسلم و دیگر اکابر دین که اطلاعی نیافتند از انجهت ثمرات حیات را که تعلق روح آنحضرت
به بدن حصر کنند در آنکه بر وی مترتب احتیاج خواب و خور و دیگر ضروریات دنیویه باشد
و ظاهر است که این چنین تعلق روح با بدن در عالم برزخ مفقود است پس حیات
برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح با بدن انواع متعدده دارد
منجمله آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گردد بلکه بر آنها
سماع کلام احیا و کلام و دیگر امور مترتب می تواند شد پس ایشان بسبب قلت فهم
و عدم اطلاع بر نصوص شارع اموات را بمنزلهٔ جماد انگارند و غائب را که حیات
برزخیه است بر شاهد که حیات دنیویه است و ارواح را بر اجسام قیاس کرده اند
حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار ورزند قال ابن القیم ان للارواح بالابدان اتصالا
بحیث یصح ان یعرض علیها مقعدها من الجنة والنار وان لها اشارة اخر فیکون فی الرفیق
الاعلی وهی متصلة بالابدان بحیث اذا سلم المسلم علی صاحبها رد علیه السلام وروحه فی
مکانها هناک وانما یاتی الغلط من قیاس الغائب علی الشاهد فیعتقد ان الروح من
جنس ما یعهد من الاجسام التی اذا شغلت مکانا لم یمکن ان تکون فی غیره وهذا
غلط محض ولا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی الجنة او فی السماء وان لها بالبدن
تعلقا بحیث یدرک ویسمع ویصلی ویقرء وللروح من سرعة الحرکة والانتقال کلمح البصر ما یقتضی
عروجها من القبر الی السماء فی ادنی زمان ویشهد علی ذلک روح النائم تصعد فی تخترق
السبع الطباق وتسجد بین یدی العرش ثم ترد الی جسده فی ایسر زمان انتهی ملخصا
بالجمله حیات برزخیه حیاتی است که احکام حیات دنیاویه بران مترتب می تواند شد
مگر بعضی ضروریه و ارتکاب عبادات که برای ثواب اخروی مترتب گردد که آنها

اتصالا بالابدان بحیث

لوازم

لوازم حیات دنیویہ اند دریں حیات مفقود اما باقی ماندن حیات کہ مدار عذاب و تفریح
و سماع و شعور است ہمہ آنہا در حیات برزخیہ موجود ہم کما لا یخفی و از آنجا قولہ تعالی و
نفخ فی الصور فاذا ہم من الاجداث الآیۃ قال بعض المفسرین قد ثبت من ہذہ الآیۃ
ان الموتی راقدون فی القبور غافلون عن الدنیا قال البیضاوی فیہ ترشیح و رمز
و اشعار بانہم لاختلاط عقولہم یظنون انہم کانوا نیاما انتہی و فی مع انہم کانوا اموات انہم
لاختلاط عقولہم یظنون انہم کانوا نیاما انتہی کلامہ بالفاظہ نحن نلقی علیک اولا ان المراد
من ہذہ النفخۃ النفخۃ الثانیۃ ای نفخۃ البعث و بین النفختین اربعون سنۃ و ثانیا انہ قال ابی بن
کعب و ابن عباس و قتادۃ انما یقولون ہذا لان اللہ تعالی رفع عنہم العذاب بین
النفختین فیرقدون فاذا بعثوا بعد النفخۃ و عاینوا القیامۃ دعوا بالویل و قال اہل المعانی ان
الکفار اذا عاینوا جہنم و انواع عذابہا صار عذاب القبر فی جنبہا کالنوم قالوا یا ویلنا من
بعثنا من مرقدنا کذا فی معالم التنزیل و عن مجاہد للکفار ہجعۃ یجدون فیہا طعم النوم فاذا صیح
باہل القبور قالوا من بعثنا کذا فی المدارک اذا دریت ہذا فنقول علیک ان تعبیر الکفار عن
الموت البرزخی الذی ہو عبارۃ عن کونہم در الکون العذاب القبری بالنوم یعنی بہا
نکال جہنم و عذابہا لکون عذاب القبر کالنوم فی جنب النکال و لاختلاط العقول او لکونہم
راقدین فی القبر علی تقدیر رفع العذاب عنہم بین النفختین لا یستدعی سلب الادراکات
و الشعور عن الامور الدنیویۃ راسا فان الحیوۃ البرزخیۃ و النوم الذاتی و تعاملہ خصوصا
منافاۃ الحیوۃ الدنیویۃ و النوم الذاتی مع الاشتراک فی بعض الاحکام کما لا یخفی ہذا
فتثبت لا لکن من الراقدین یعنی و اذا اتحاد است قول اللہ تعالی و نفخ فی الصور فاذا ہم
من الاجداث الی ربہم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ہذا ما وعد الرحمن

اولا ١
ثانیا ٢

وصدق المرسلون یعنی وبعد از چهل سال بدمد در صور دیگر باره پس ناگاه ایشان از گورها
بیرون بر آمده بسوی پروردگار خود می شتابند گویند ای وای بر ما که بر انگیخت ما را
از خوابگاه ما این ست آنچه وعده کرده بود خدا از بعث ونشر راست گفتند پیغمبران
در باب بعث وجز آنچه گفتند اما شما باور نکردید کذا فی التفسیر الحسینی بعضی متبعان
فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از امور
دنیا خبری ندارند بلکه غافل وذاهل اند ولهذا خود را در خواب می انگارند وحال آنکه
ذائقه موت چشیده اند واز بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبه باطله نیز ظاهر است
چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب ونکال ست بجهت پریشانی واختلاط
عقل هنگام مشاهده عذاب دوزخ بتعبیر بخواب کردند یا حقیقةً اوشان را میان نفخه
اولی ونفخه ثانیه بسبب دور شدن عذاب از انها تا چهل سال که مدت فاصله میان
هر دو نفخه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعث بعد از نفخه دوم ومعاینه کردن
قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که بر انگیخت ما را از خوابگاه
ما وظاهر ست که از تعبیر موت برزخی بخواب ویا از حصول خواب ایشان را در میان نفختین
لازم نمی آید که موتی را هیچگونه ادراکی وشعوری بامور دنیویه در هیچ وقت باقی نماند
چرا که حیات وخواب عالم برزخ مغایر ست با حیات وخواب دنیا کما هو تفصیله مرا لا فقند
ولا تغفل وتائید میدهد آن را آنچه از بعضی محدثان منقول ست ودر متن تفصیلش بیان میشود
وحضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که
بالجمله صحیح وثابت عند التحقیق نزد جماهیر بحسب روایات ودرایات احادیث واقوال
صحابه وتابعین وسلف صالحین اعاده روح مجید وبقاء تعلق آن ببدن بحیثیتی که تنعیم

تعذیب

تغذیه پذیرد و تعلق شعور و ادراک بجهتیکه مناسب اوست باقیماند گردیده لکن این تعلق مانند تعلق دنیوی نیست و گاهی بطریق خرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود گردد و خلاصه مرام آنکه حیوة عالم قبر بطرزی علحده است که منافی موت کذائی نیست چنانچه حیوة نائم غیر حیوة مستیقظ است و تحقیق درین باب آنست که قدر مشترک حیوة درمیان نائم و مستیقظ برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات امتیازی یافته می شود و همچنین قدر مشترک درمیان حی و میت برابر است لکن امتیاز در بعضی آثار و خصوصیات است مانند تغذیه و تنمیه و تولید و سماع اموات کلام احیا را در بسیاری از احادیث به ثبوت رسیده و تفصیلش در پاسبق باید جست تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام اموات با یکدیگر و تعارف هم از ادر نیز ثابت شده انتهی ملخصه منها قوله تعالی و من اضل ممن یدعو الآیة قال البیضاوی لانهم اما جمادات و اما عباد مسخرون مشتغلون باحوالهم فقیه تنصیص علی کونهم غافلین عن الامور الدنیویة هذا من تمویهات بعض اہل الغوایة و نحن نقص علیک اولاً انه تعالی بین فیما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حیث انها لا قدرة لها البتة علی الخلق والایجاد والاعدام والنفع والضر فاردفه بدلیل اخر علی بطلان ذلک المذهب و حاصله ان الاجسام جمادات محضة فلا تسمع دعاء الداعین ولا تعلم حاجات المحتاجین و بالجملة فالدلیل الاول اشارة الی نفی القدرة والدلیل الثانی الی نفی العلم واذا ثبت نفی القدرة والعلم بطل عبادتها بدیهة العقل کذا فی التفسیر الکبیر لفخر الملة والدین الرازی و ثانیاً ان فی قوله تعالی و من اضل انکار ان یکون احد اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادة السمیع المجیب القادر الخبیر الی عبادة من لا یستجیب لهم لو سمع دعائهم فضلا عن ان یعلم سرائرهم و یراعی مصالحهم کذا فی انوار

التنزيل وقال لما انه انما جعل قوله تعالى الى يوم القيمة حدا لعدم الاجابة وغاية له لانه قد قيل انه تعالى يحيي الاصنام يوم القيمة ويقع بينها وبين من يعبد ها مخاصمة فتعادي هولاء العابدين فكان هذه الحالة الثانية عنهم هذا مذهب الاكثرين وقال بعضهم بل المراد عبدة الملائكة وعيسى فانهم في يوم القيمة يظهرون عداوة هولاء العابدين ويرجح المراد من قوله تعالى وهم عن دعائهم غافلون انهم مشتغلون لعبادة الله تعالى او اعجب هذا فاعلم ان نفي القدرة التامة والعلم الشامل والاجابة الاتم التي هي من خصائص المعبود بالحق تعالى شانه عن المعبودات الباطلة اصناما كانت او ملائكة او انبياء لا يستدعي نفي السماع عن الموتى الذي نحن بصدد اثباته وانما خطر في قلبك ان الموتى يطلعون على اعمال الاحياء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات اخر او باطلاعه سبحانه وتعالى بلا واسطة هذا والتفصيل في كتاب الديلمي وشرح الصدور وكون الانبياء والملائكة مشتغلين باحوالهم غير ملتفتين الى المشركين الذين هم اعداء لهم لا يستلزم عدم اطلاعهم على احوال الزائرين ولا يقتضي لغفلة عن الامور الدنيوية راسا وكذلك ساير الموتى في المرقات شرح المشكوة الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت ليس مخصوصا بالانبياء بل ساير الموتى يسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم في بعض الايام لكن الانبياء يكون حضورهم على الوجه الاكمل وقال ابن حجر ان للانبياء حيوة بها يتعبدون ويصلون في قبورهم مع استغنائهم عن الطعام والشراب كالملائكة وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقي جزء في ذلك وقال صلوتهم في اوقات مختلفة وامكنة متعددة جائز عقلا وفي المواهب اللدنية انه صلى الله عليه وآله وسلم حي في قبره وكذلك الانبياء وقيل لا عدة على ازواجه وقيل يصلي فيه باذان واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى علي عند قبري سمعته ومن صلى علي غائبا بلغته وقال صلى الله عليه وسلم علمي بعد وفاتي كعلمي في حياتي

[ترجمه]

یعنی و از آنجمله است قول او تعالی و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم
القیمة وهم عن دعائهم غافلون ای و کیست گمراه تر از آن کسی که بخواند و بپرستد بجز خدا
آن چیز را که اجابت نکند تا روز قیامت یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا
بخواند اثر استجابت از وی ظاهر نشود و بتان از خواندن بت پرستان بیخبر اند و غافل
نشنوند دعا ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خدای شنونده و
اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجماد نابینا و ناشنوا آورد و کذا فی التفسیر
الحسینی و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که معبودات باطله یا اصنام اند که حقیقةً جمادات
هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ باحوال بشارت مآل خود شادان و مشغول اند
بسوی عبده خود التفاتی ندارند و جواب آوازهای ایشان نمی دهند بعضی فلسفه
مزاجان زعم کرده اند که ازینجا آشکارا می شود که موتی را در عالم برزخ شعور و
علمی بامور دنیویه حاصل نیست جواب این تمویه باطل و تشکیک لاطائل نیز اظهر است

[جواب]

زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احیا و اقوال ایشان و شنیدن کلام و سلام
زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که توضیحش سابقاً مذکور شد لائح گردیده پس از
مشغول بودن موتی بحال خیر مآل و التفات نفرمودن شان بحال مشرکین ضالین
لازم نمی آید که آنها را صفت ادراک و شعور و سمع حاصل نباشد و از همین جا
که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوة تصریح فرموده که همه مردها سلام و کلام زندگان
می شنوند و احوال اقارب ایشان پیش ایشان می شوند و مروی است آنچه در بعضی رسائل
مسطور است آمده که در دنیا بوقوع می آید پس اموات هم ادراک و احساس آنها
توانند کرد و گاهی باطلاع ملائکه و گاهی باطلاع اموات دیگر که بعد انتقال ایشان

[ف همه مردها سلام و کلام زندگان می شنوند]

لاحق کردند و گاہی باطلاع او تعالی و سبحانه بلا واسطه دیگری در کتاب دیلمی در شرح
المیت یوذیه فی قبره ما یوذیه فی حیوته مذکور است المیت یبلغ من فعال الاحیاء و اقوالهم
بلطیفة یجد بها الله له من ملک او علامة او دلیل او ما شاء الله وهو القادر علی ما یشاء
و فی الطریقة الوسطی مقصود اثبات علم و ادراک است برای اموات خواه کسی برقبور ایشان
بیان کند خواه ملائکه و مردهای دیگر خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع از احوال
اینجا و علم و شعور حاصل است و اما الاحادیث الدالة علی عدم سماع الموتی عند المنکرین
فمنها ما روی الشیخان عن ابی قتادة رضی الله عنه انه کان یحدث ان رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم مر علیه بجنازة فقال مستریح او مستراح منه فقالوا یا رسول
الله ما المستریح والمستراح منه فقال العبد المومن یستریح من
نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب
قد توهم بعض المتعصبین انه کثیرا ما یحدث فی الدنیا من الامور التی یتالم المومن بها
فلو ادرکها المومن المیت لتالم بها ولم یبق مستریحا و قد ثبت من الحدیث استراحة
العبد المومن المیت من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله تعالی انتهی نحن نلقی علیک

اولاً ان المستریح هو الذی یطلب الراحة من نصب الغیر و تعبه والمستراح هو الذی
یطلب الراحة من نصبه و صبه والحدیث مبین و مفسر لذلک و مشتمل علیه ثانیاً ان
قوله صلی الله علیه و آله وسلم البلاد والشجر والدواب یدل علی سرایة آثار فسق الفاسق الی الغیر
من الجماد و غیره هکذا فی شرح المصابیح اذا تفطنت هذا فاعلم انه قد ورد سابقا من
الاحادیث الصحیحة ان المیت اذا اوصی بان یبکی علیه و یناح بعد موته یکون معذبا ببکاء
اهله علیه کما هو راًی الجمهور و ان الاموات یفرحون بالاعمال الحسنة من الاحیاء و

حدیث الاول

قال الموهم الرکیک محمد علی الرامپوری ۱۲ منه

اولاً

ثانیاً

ويزداد وجوههم بياضا واشراقا ويتاذون بانالهم السيئة وان الميت يتاذى بالجلوس
على القبر والوطى ووضع الرأس عليه ويكسر عظمه فلو كان المراد فيما نحن فيه استراحة
الميت من تعب الدنيا واذاها مطلقا يلزم التعارض بين الاحاديث فلا بد لدفع
التعارض وتحصيل التطبيق ان يقضى بان الميت المؤمن يكون مستريحا من الاذى الذى
يحصل له فى الدنيا بخصوص الجسد كالايلام والضرب وسمع السب بالقوة السامعة وشم
الرائحة المستكرهة بالقوة الشامة ونحوها واما النصب الروحانى الحاصل بمشاركة الجسم المثالى
او بشركة بعض اجزاء البدن فلا شك فى تحققه للمستريح من الاحيا فى عالم البرزخ انتهى

ترجمه

فادركه يعنى از جمله حديثهائى كه منكران سماع موتى بآنها متمسك گيرند حديثى است كه بخارى
ومسلم از ابو قتاده رضى الله عنه روايت كرده كه گذرانيده شد بر پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم جنازه پس فرمود آنحضرت اين ميت يا راحت يابنده است يا راحت يافته شده
از وى پس گفتند صحابه چيست معنى مستريح ومستراح منه پس فرمود آنحضرت صلى الله
عليه وآله وسلم بنده مومن صالح راحت مى يابد بمرگ از تعب ورنج دنيا وآزار دنيا
واهل آن ومى رسد بسوى رحمت خدا وبنده فاسق راحت مى يابند از وى بندگان
وشهرها ودرختان بر زمين روندگان وخلاص مى شوند از شر وى واستراحت
عباد خود ظاهر است كه بايشان از وى آزار مى رسيد اما استراحت بلاد واشجار و
دواب بجهت آنست كه بوجود فجور وظلم او خلل ميكرد وفساد در عالم واخلال
بر اركان واجزاى آن وحق سبحانه وتعالى متعرض مى داره فاجر را پس ازين
كشته بوجود وى زمين وهركه وهرچه بر زمين است كذا فى الترجمة وخلاصه تمسك
منكرين اينست كه هرگاه از حديث مذكور ثابت استراحت ميت مومن در عالم برزخ

از رنج و تعب دنیا مثبت شده پس اگر او را در آن عالم شعور روا ادراک امور دنیویه حاصل شود
لازم آید که از ادراک امور دنیویه مؤلمه موذیه میت مومن ایذا و اندوه دست دهد
همه استراحت بجراحت مبدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پوشیده
نماند که جواب این زعم سخیف و توهم ضعیف اظهر من الشمس است زیرا که چون از احادیث
صحیحه که سابق نقلم حواله کردیم خوش شدن موتی بجهت اعمال حسنه احیا و اندوهناک
گردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان و تعذیب اموات بنوحه احیا در صورت
ایصا این گردید پس مراد از راحت یافتن بنده مومن از رنج و آزار دنیا که حدیث
مرقوم بران دلالت واضحه دارد آنست که در عالم برزخ از آزار دنیا که بالات
جسدانیه و قوای بدنیه در حیات دنیویه حاصل میشد راحتی نصیب گشته و اما الم
و ایذای روحانی بمشارکت جسم مثالی یا بعض اجزای بدن بجهت ادراک و سمع امور
دنیویه مولمه موذیه پس شبهه نیست در حصول آن همه موتی را در عالم برزخ و این
تقریر دلپذیر تعارض و تخالف از احادیث مرتفع گردید فادرک والضعف منهما
ما روی الترمذی والنسائی و ابن ماجه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات الموت فقد ظن بعض الناس ان المیت
لو ادرک من الامور الدنیویة ما یلائمه لکنه لتلذذ به وسنح و قد ثبت من الحدیث
ان النبی صلی الله علیه وسلم سمی الموت هادم اللذات نحن نقول بالحق انتم نور السماع و
لو کره المنکرون فاعلم اولاً ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فرای ناسا
یضحکون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو اکثرتم ذکر هادم اللذات لشغلکم عما ار
وثانیاً ان الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم اکثروا الندب لا للاستحباب قال فی الاحیاء

جواب

اولاً

ثانیاً

صح عن عائشة رضي الله عنها انها قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم هل يحشر مع الشهداء احد قال نعم من
يذكر الموت كل يوم عشرين مرة هكذا في شرح المصابيح اذا وعيت هذا فنقول عليك انك
قد دريت من الاحاديث السابقة ان الميت ينتفع بوصول الثواب من الاحياء ويفرح
به وايضا يستبشر باعمالهم الحسنة ويتلذذ بها فلا بد لدفع التعارض ان يقال ان المراد
من اللذات المنهدمة بالموت هو اللذات الدنيوية الحاصلة بالآلات الجسدانية كاكل الاطعمة
اللذيذة وسماع الاصوات الحسنة ورؤية الاشكال العجيبة والصور الغريبة ولبس الثياب
الفاخرة وشم الروائح الطيبة ونحوها واما اللذائذ الروحانية الحاصلة لمشاركة الاجسام
المثالية اللطيفة او بشركة بعض اجزاء البدن بسمع الامور الدنيوية المفرحة فلا شك
في حصولها للاموات في عالم البرزخ ولا ينكرها الا الاصم والابكم كما هو الظاهر على العالم
يعني واز انجمله است حديثي كه بروايت ترمذي ونسائي وابن ماجه از ابو هريره رضي الله عنه
ثابت شده كه فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه بسيار ياد كنيد ويران كننده
وقطع كننده لذتها را كه موت است مفهوم از كلام طيبي آنست كه هادم از هدم است
بدال مهمله بمعنى ويران كردن وانداختن وشكستن بناء خانه چنانكه مشهور است بر زبان
مردم وليكن در مهمات مذكور است كه هاذم بذال معجمه است بمعنى قاطع چنانكه جوهري گفته
وتحقيق تصحيح كرده است سهيلي كه روايت بذال معجمه است هكذا في الترجمة بايد دانست كه
منكران سمع اموات زعم كرده اند كه حديث مذكور دال است بر آنكه موت قاطع لذت
است پس اگر ميت را سمع وادراك امور دنيويه مفرحه لذيذه دست دهد لازم آيد
كه او را انشاط ولذتي عطا شود واين خلاف منطوق حديث است مخفي مبادا كه
هرگاه از احاديث صحيحه سابقه هويدا شده كه اموات را انتفاع وتلذذ ونشا

بحصول عبادات بدنیه با ایشان و باعمال حسنه ایشان حاصل میشود پس مراد از قطع لذائذ
بجهت موت آنست که لذتهای که در دنیا بسبب آلات جسدانیه و قوی بدنیه مانند
خوردن اطعمه لذیذه و پوشیدن لباسهای فاخره و دیدن صور حسنه حاصل بود در عالم
برزخ منقطع گردیدند و آن لذائذ در حالت مشارکت اجسام لطیفه مثالیه با اشتراک بعضی
اجزای بدن بجهت سمع و شعور امور دنیویه منفرجه پس شکی نیست در ثبوت آن مراتب
را بذا اقتصر و منها ما روی الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثم یقال له نم فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم فیقولان نم کنومة العروس الذی
لا یوقظه الا احب اهله الیه حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک توهم بعض المنکرین ان کون
المیت نائما فی القبر اول دلیل علی عدم اطلاعه عن الامور الدنیویة فانی له السمع والادراک
نحن نلقی علیک اولا ان العروس نعت یطلق علی الرجل والمرأة ما داما فی اعراسهما
وجمع الرجال عرس بضمتین وجمع النساء عرائس والمراد من العروس هنا الرجل وثانیا ان
قوله صلی الله علیه وسلم حتی یبعثه الله متعلق بمحذوف والتقدیر فلا یزال فیها هو حتی یبعثه
الله وثالثا انه اختلف فی ان المیت بعد الاحیاء والمساءلة فی القبر یدوم حیوته ام تنزع
روحه ثانیا فقیل تنزع روحه ولا یدوم حیوته وقیل لا تنزع والاخبار تدل علیه فان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام علیکم و [illegible] یسلم الا علی الاحیاء وقوله
صلی الله علیه وسلم نم کنومة العروس صریح فیه لان النائم حی وقوله صلی الله علیه
وسلم یعاد روحه فی جسده وقوله صلی الله علیه وسلم ثم یعاد فیه الروح صریح ان
الاحیاء ولم یثبت الاماتة فالاصل الحیوة ولان المؤمن فی القبر روح والکافر بعد عکسه
روح ویعذب بلا روح فان قیل ما تقول فی قوله صلی الله علیه وسلم انما نسمة المؤمن

روح طائر في الجنة حتى يبعثه الله الى جسده يوم يبعثه والنسائي قلنا لا يعارضه الاخبار

المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجمع ممكن ولا منافاة بينهما قال المفسرون في

قول الله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان لكل انسان

روحين فاذا نامت فارقت احدهما وبقيت احدهما في البدن فالتي في قوله صلى الله عليه

وسلم ثم كنومة العروس روح الحيوة والتي هي طائر في الجنة الروح الاخرى فالتقييل قالهم

في القبر اذ اقلنا الروح غير مانع من البلى فان عضو الحي قد يبلى ولو اضطجع ايامًا على الفراش

لتنتن بعضه هكذا في شرح المصابيح اذا سمعت هذا فادرك انه انما ضرب المثل بالعروس

لان الانسان اعز ما يكون في اهله ليلة الاعراس واعجب اليه في الاستراحة في المثل انما

كالعروس ان يكون اميرا قال الطيبي هذا عبارة عن عزته وتعظيمه بانه غداة ليلة زفافه

من هو حبيبه وعطف فيوقظه على الرفق والعطف هكذا في المرقاة والحاصل انه ليس المراد

هو النوم الحقيقي لكونه مخصوصًا بالحيوة الدنيوية بل المراد هو الاستراحة والعزة فان

للميت المؤمن استراحة وعزة كاستراحة العروس وعزته ثم ان اختلج في صدرك

انه قد ورد ان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون مشاهدًا

للسمع والرؤية والادراك فكذلك يجوز ان يكون الميت سلبت الرؤية والسمع فاجيب

بان المماثلة بين النوم والموت ليست الا من جهة ان روح اليقظة تفارق

في حالتي النوم والموت كليهما وان التالم والتلذذ وادراك الامور العجيبة كما يحصل

للنائم في حالة النوم كذلك للميت في حالة الموت وليست المشابهة من جميع الوجوه

اما خطر في قلبك ان الاحكام الدنيوية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت

لا يبلى بالنوم ويبلى بالموت فقياس احدهما على الآخر من جميع الانحاء مما لا سبيل له

الی السداد والعدا علم بضمائر العباد یعنی واز انجمله است حدیثیکه بروایت ترمذی از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفته می شود میت را خواب او استراحت کن پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اہل خانه خود پس خبر دہم ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم وکسان خود را ببینم وحال خوش خود را با ایشان نمایم پس میگویند منکر ونکیر مر میت را خواب کن ہمچو خواب کردن شخصی که نوکد خدا است که بیدار نمیکنند او را الا محبوب ترین اہل خانه وی نزد وی چه بیدار کردن او از ہر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد ونمی تواند که ہر کس بیدار کرد مگر محبوب بیاید و بیدار کرداند تا آنکه ہمی انگیزد او را خدا تعالی ازین خوابگاه وی کذا فی ترجمة المشکوة للشیخ بدانکه منکران سماع میت زعم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لائح میشود که اموات را در عالم برزخ خوابی وغفلتی از امور دنیویه حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب که دران حدیث مذکور شده آسایش وآرام وعزت است نه خوابی که از خصائص زندگی دنیا بود لفقدان الحیوة الدنیویة فی عالم البرزخ فکیف یصدق تعریف النوم ہہنا والا یلزم دوام ثقل النفس والمشاعر وہذا مکابری وبعضی جواب داده اند باینطور که چون در انسان دو روح میباشد یکی آنکه بہضم طعام وحرکت نبض وتنفس بوی وابسته است دوم آنکه شعور وادراک وہوش ما بوی تعلقی دارد پس مخاطب بقول آنحضرت صلی اللہ علیہ آله وسلم نم کنومة العروس روح اول است نه دوم فاحفظ

واما الروایات الفقہیة فمنہا ما فی الہدایة فی باب الیمین بالضرب والقتل وغیرہ ومن قال ان ضربتک فعبدی حر فمات فضربه فہو علی الحیوة لان الضرب اسم لفعل مولم

واما الروایات الفقہیة

یفصل

يتصل بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة في قول

العامة وكذلك الكسوة لانه يراد به التمليك عند الاطلاق ومنه الكسوة في الكفارة

وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي به الستر وقيل بالفارسية ينصرف الى اللبس وكذا

الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينافيه والمراد من

الدخول عليه زيارته وبعد الموت يزار قبره لا هو انتهى وفي الكفاية شرح الهداية قوله

وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام وهو بالاسماع

وذا لا يتحقق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل

ان ما شارك الميت فيه الحي يقع اليمين فيه حالة الحيوة والموت وما اختص بحال الحيوة

يتقيد بها وضربتك وكلمتك ودخلت عليك يتقيد بالحيوة بخلاف الغسل والحمل والمس

انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان

لو حلف لا يكلم فلانا فكلمه ميتا لا يحنث لانه ينعقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم

السماع انتهى تلخيص مقام آنكه منكران سمع اموات به بعضى مسائل فقهيه متمسك شده

بازار جدال وعناد گرم ميكنند تفصيلش آنكه مثلا اگر شخصى بكسى بگويد كه اگر بزنم ترا

بنده من آزاد است وآن شخص آن كس را بعد مردنش بزد پس در صورت

آن شخص حانث نخواهد شد يعنى بنده او آزاد نخواهد گشت چه ايلام وايذا كه جهت زدن

متحقق ميشود در ميت موجود نيست وهمچنين بعد اگر بگويد كه اگر كلام كنم ترا يا داخل

بر تو شوم پس بنده من آزاد است پس كلام كرد او را يا داخل شد بروى بعد مردنش

پس درين حالت نيز حانث نخواهد شد زيرا كه مقصود از كلام افهام است وافهام

با سماع متحقق ميشود ودر ميت اسماع موجود نيست ومراد از داخل شدن ملاقات

کردن اوست و ملاقات از خصال متصل نشده است آری زیارت قبر میت البته میکنند نه
زیارت میت و شبہ نیست در اینکہ عبارات فقہیہ دلالت واضحہ دارند بر عدم سماع موتی
اولہما ثم الجواب عن ہذہ التمسکات من وجہین اولہما یقتضی تمہید مقدمۃ وہی ان الایمان مبناہا
علی العرف دون الشرع فی الاشباہ والنظائر فاذا تعارضا ای العرف مع الشرع
قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فلو حلف لا یجلس علی الفراش او علی
البساط او لا یستضیئ بالسراج لم یحنث بجلوسہ علی الارض ولا بالاستضاءۃ بالشمس
وان سماہا اللہ تعالی فراشا و بساطا وسمی الشمس سراجا ولو حلف لا یاکل لحما لم یحنث
باکل السمک وان سماہا اللہ تعالی لحما فی القرآن انتہی اذا تمہد ہذا فاذر ان المراد من
الایلام والافہام والدخول ہو الذی یختص بالجسد فی الحیوۃ الدنیویۃ لا البرزخیۃ فقصارے
ما لزم من المسائل الفقہیۃ نفی السماع العرفی الذی علیہ بناء الایمان لا نفی السماع التحقیقی
الذی نحن بصددہ کما سلف غیر مرۃ تحقیقہ وتفصیلہ ثانیہما ایضا یستدعی تمہید مقدمۃ
وہی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقہیۃ التی ہی من الاحکام الدنیویۃ لا البرزخیۃ و
الاخرویۃ والا لزم فرضیۃ الصلوۃ والصوم والزکوۃ فی البرزخ والآخرۃ وبطلان التالی
یستلزم بطلان المقدم اذا دریت ہذا فاستمع ان الاحکام الدنیویۃ کلہا ایما کانت
او غیرہا تتعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحکام البرزخیۃ فبالعکس
والاحکام الاخرویۃ فتتعلق بالارواح والابدان کلیہما بالذات فی شرح الفقہ الاکبر
والحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان والارواح تبع لہا واحکام البرزخ علی الارواح
والابدان تبع لہا واحکام الحشر والنشر علی الارواح والاجسام جمیعا انتہی وحاصل
الکلام ان مراد الفقہاء نفی السماع المخصوص بالقوۃ الجسدانیۃ لا نفی سماع الارواح ومن

ظهران مااورده بعض تبعة آثار الفلاسفة بقوله وعجبًا من الذی یدعی تقلید مذہب الامام

ابی حنیفه رح ویعتقد تقلیده واحبائهم برفضه فی ہذه المسئلة اتباعًا للہواه انتہی عجیب جدًا

ناش عن اتباع ہوی النفس قطعا فتبصر بعین الانصاف ولا ترکن الی منہج الاعتساف

خلاصۂ مرام آنکه جواب از مشکلات فقهیه بدو وجه است نخستین آنکه بنای مسئلہا

که بسو گند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سوگند خورد که بر فراش یا بر

بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از

آفتاب روشنی بگرفت پس در هیچ صورت او حانث نخواهد شد زیرا که حق سبحانه

وتعالی اگرچه زمین را بفراش و بساط و آفتاب را بچراغ تعبیر فرموده لکن در عرف

زمین را فراش و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ گویند هرگاه این تقریر ذهن نشین

کردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول آنست که مخصوص است

بیدن در حالت حیات دنیا پس نفی سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا

حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل

سوگند از احکام فقهیه دنیویه هستند نه از احکام برزخیه و اخرویه و ظاهر است که

همه احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه

بالعکس و احکام اخرویه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی

است که مخصوص بقوت جسمانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث

که از انها سمع و ادراک اموات [illegible] و از کتاب شرح الصدور وغیره مانند

[illegible] منقول [illegible] کردن [illegible] و اجابت باید شنید و از اتباع

[illegible] در شرح الصدور اخرج [illegible] عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال ابو بکر

کردن او سنت و ملاقات از خصائص نشده است آری زیارت قبر میت البته میکنند نه
زیارت میت و شبهه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت واضحه دارند بر عدم سماع موتی
اولهما ثم الجواب عن هذه التمسکات من وجهین اولهما تقتضی تمهید مقدمة وهی ان الایمان مبناها
علی العرف دون الشرع فی الاشباه والنظائر فاذا تعارضا ای العرف مع الشرع
قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فلذا حلف لایجلس علی الفراش او علی
البساط او لایستضیء بالسراج لم یحنث بجلوسه علی الارض ولا بالاستضاءة بالشمس
وان سماها الله تعالی فراشا وبساطا وسمی الشمس سراجا ولو حلف لایاکل لحما لم یحنث
باکل السمک وان سماها الله تعالی لحما فی القرآن انتهی اذا تمهد هذا فاد ان المراد من
الایلام والافهام والدخول هو الذی یختص بالجسد فی الحیوة الدنیویة لا البرزخیة فقصاری
ما لزم من المسائل الفقهیة نفی السماع العرفی الذی علیه بناء الایمان لا نفی السماع التحقیقی
ثانیهما الذی نحن بصدده کما سلف غیر مرة تحقیقه وتفصیله ثانیهما ایضا یستدعی تمهید مقدمة
وهی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقهیة التی هی من الاحکام الدنیویة لا البرزخیة و
الاخرویة والا لزم فرضیة الصلوة والصوم والزکوة فی البرزخ والآخرة وبطلان التالی
یستلزم بطلان المقدم اذا دریت هذا فاستمع ان الاحکام الدنیویة کلها ایمانا کانت
او غیرها تتعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحکام البرزخیة فبالعکس
والاحکام الاخرویة فتتعلق بالارواح والابدان کلیهما بالذات فی شرح الفقه الاکبر
والحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان والارواح تبع لها واحکام البرزخ علی الارواح
والابدان تبع لها واحکام الحشر والنشر علی الارواح والاجسام جمیعا انتهی وحاصل
الکلام ان مراد الفقهاء نفی السماع المخصوص بالقوة الجسدانیة لا نفی سماع الارواح ومن

ماهران

فلهذا ان ما اورده بعض تبعة آثار الفلاسفة بقوله وعجبا من الذی یدعی تقلید مذهب الامام
ابی حنیفه رح ویعتقد تقلیده واجبا ثم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعا للهواه انتهی عجیب جدا
ناش عن اتباع هوی النفس قطعا فتبصر بعین الانصاف ولا ترکن الی منهج الاعتساف
خلاصهٔ مرام آنکه جواب از تمسکات فقهیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنای مسئلها
که بسوگند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سوگند خورد که بر فراش یا بر
بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت وآن کس بر زمین نشست واز
آفتاب روشنی بگرفت پس در تصورات او حانث نخواهد شد زیرا که حق سبحانه
وتعالی اگرچه زمین را بفراش وبساط وآفتاب را بچراغ تعبیر فرموده لکن در عرف
زمین را فراش وبساط نمی نامند وآفتاب را چراغ نگویند هرگاه این تقریر ذهن نشین
کردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام وافهام ودخول آنست که مخصوص
ببدن در حالت حیات دنیا است پس نفی سماع متعارف که بقوهٔ سامعه وقت زندگی دنیا
حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل
مذکوره از احکام فقهیه دنیویه هستند نه از احکام برزخیه واخرویه وظاهر است که
همه احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند وبالتبع به ارواح واحکام برزخیه
بالعکس احکام اخرویه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی
است که مخصوص [illegible] باشد نه نفی سماع ارواح فاحفظ وچند احادیث
که از آنها سمع وادراک اموات [illegible] وازکتاب شرح الصدور وغیره مانند
انیس [illegible] منقول [illegible] سمع واجابت باید شنید واز انتباع
[illegible] فی شرح الصدور اخرج [illegible] عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال الوزیر

یا رسول الله ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت علیهم قال قل السلام علیکم

یا اهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا ان شاء الله بکم لاحقون

یعنی ابو رزین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در راه من گورستان

واقع است پس آیا کلامی هست که بآن متکلم شوم واموات را بوی مخاطب سازم

وقتیکه بگذرم بر انها فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو السلام علیکم الخ قال ابو رزین

یا رسول الله یسمعون یعنی گفت ابو رزین که ای پیغمبر خدا مرده ها می شنوند قال یسمعون

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می شنوند ولکن لا یستطیعون ان یجیبوا ولکن طاقت

ندارند که جواب بدهند قال یا ابا رزین الا ترضی ان یرد علیک بعددهم من

الملائکة انتهی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای ابا رزین آیا راضی نمی شوی آنکه

فرشتگان موافق شمار مردگان در حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری رح

فی شرح المشکوة قوله لا یستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه الحی والا فهم یردون

حیث لا یسمع یعنی مراد از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مرده ها طاقت جواب دادن

ندارند آنست که طاقت آن جواب ندارند که زنده او را بگوش خود بشنود الا در

حقیقت ایشان جواب سلام احیا میدهند لکن مسموع ایشان نمیشود وفی المواهب

اللدنیة للعلامة القسطلانی من ینتقل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الاحیاء

غالبا انتهی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زنده ها را می دانند و

قال مجاهد ان الرجل لیبشر بصلاح ولده فی قبره یعنی ومجاهد گفته است که مرده خوشحال

میشود در قبر بسبب شایستگی پسر خود وفی جذب القلوب الی دیار المحبوب

مع تمامه اهل سنت وجماعت کثرهم الله تعالی قطع میکنند

در قبر چنانکه در احادیث ورود یافته و تفصیلش در ما سبق ذکر کردیم و قال ابن عبد البر
احادیث السؤال وعرض المقعد وعذاب القبر وتنعیمه وزیارة القبور والسلام علیها و
خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل دالة علی تحقق الحیات فی القبر و وارد نشده که بعد از
عود حیوة در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت
ادراک می کند و شک نیست که ادراک مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند
حیات جزوی از اجزاء او علامه قونیوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت دارند
بر آنکه اموات را ادراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق باسناد صحیحه روایت می آرد
که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول بقبر شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میرسید و کلمات خطاب عرضه میداد و میگفت السلام علیک
یا رسول الله السلام علیک یا ابابکر السلام علیک یا ابتاه و در موطا امام مالک
نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسئله اثبات سماع اموات فراغت
حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع
میکنیم پس مخفی نماند که اگر کسی بگوید که خداوندا به تصدق و بوسیله و بحرمت جناب رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره العزیز گناهانم ببخش
و عقیده صحیح در باب سماع اموات ما را عنایت کن این را توسل میگویند و درین قسم
توسل بانبیا و اولیا خلافی واقع نیست و بطریق تبرک دو سه حدیث که از آن اثبات
توسل بخوبی پیدا می شود ذکر میکنیم فی الحصن الحصین و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیائه ح رس
الصالحین من عباده ح [illegible] و از جمله ادب دعا آنست که وسیله جوید در قبول
دعا بسوی خدای تعالی بانبیاء [illegible] ان [illegible] در و [illegible]

بگوید که خداوندا به برکت پیغمبران خود دعای مرا قبول کن انتهی
توسل از جملهٔ مندوبات است و نیز از جمله آداب دعا این است که توسل جوید بصالحان
از بندگان خدا عز و جل یعنی در وقت دعا بگوید که دعای مرا ببرکت بندگان صالحان
خود قبول کن و در ظفر جلیل مرقوم است اور یه که وسیله پکڑے طرف الله تعالی کے
ساتهه پیغمبرون اوسکی کے نقل کی یه بخاری اور بزار اور حاکم نے کہا مولف نے که وسیله
کرنا مستحبات سے ہے کذا ذکر الفخر و العلی اور وسیله پکڑے ساتهه نیکون کے یعنی
سوای انبیا کے صدیقون کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یه بخاری نے فتح
صالح وہ ہے که قائم ہو ساتهه ادا کرنے کمال حق الله تعالی کے جیسے قائم ہوتا ہے
ساتهه ادا کرنے حق بندونکے ہکذا ذکر العلی انتهی و در جذب القلوب مسطور است که
مردی ضریر البصر پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و عرض نمود که یا رسول الله دعا کن
تا خدا تعالی حاجت من نصیب کرداند فرمود اگر بصارت خواهی دعا کنم تا چشم تو بینا
گردد و اگر آخرت خواهی صبر کن که آن بهتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول الله
فرمود تا وضو کند و این دعا بخواند اللهم انی اسألک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی
الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی هذه لتقضیها لی اللهم شفعه فی ترمذی
گفته است که هذا حدیث حسن صحیح غریب و بیهقی نیز تصحیح آن کرده باز یاده این
که فقام و قد ابصر انتهی و در خلاصه صحاح الشیخ علی احمد ابن مریم مسطور است که
صحیح نسائی و معجم کبیر میں ہے که ایک اندھے نے آپ سے بینا ہونیکی استدعا
کی آپ نے اوسے حکم دیا وضو کرکے نماز پڑھے اور کہے یا اللهم انی اسألک و اتوجه
الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی الله فی حاجتی هذه اللهم فشفعه فی

کھلتی ہیں فوراً اوسکی آنکھیں تار اسی کھل گئیں اور رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی یہ صحابی
نے وہ سن نماز دعا کو آزمایا اور پورا پایا انتہی وازینجا مروی است کہ چون توسل اعمال
صالحہ باوجود آنکہ فعل ایشان است و بقصور و نقصان موصوف جائز باشد و در درگاہ
رحمت مستجاب و مقبول گردد پس تشفع بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ محب و محبوب او ست
بطریق اولی جائز بود و فی الشفا للقاضی عیاض وصل یوماً ابو جعفر المنصور العباسی امیر المومنین
مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال للامام مالک رح یا ابا عبد اللہ استقبل القبلۃ او
وادعو ام استقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال الامام لا تصرف وجہک عنہ وھو
وسیلتک و وسیلۃ ابیک آدم علیہ السلام الی اللہ یوم القیمۃ بل استقبلہ واستشفع بہ
فیشفعک اللہ انتہی و بروایت صحیح مصحح شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر فاطمہ
بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ در آمدند و فرمودند بحق
نبیک والانبیاء الذین من قبلی و درین حدیث دلیل واضح ست بر توسل بہر دو حالت
نسبت بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالت حیات و نسبت بانبیا علیہم السلام
بعد از وفات و چون توسل بانبیاء دیگر صلوۃ اللہ علیہم اجمعین بعد از وفات جائز
باشد پس بسید انبیا علیہ افضل الصلوۃ و اکملہا بطریق اولی جائز باشد بلکہ اگر بنا بر
حدیث توسل باولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند دور نیست مگر آنکہ
دلیلی بر تخصیص حضرات رسل صلوات اللہ علیہم اجمعین قائم شود و این الدلیل واللہ اعلم
کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب یروی عن افضل الصدیقین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ
انہ یجیئ عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیقول یا محمد انی اتوسل الیک کذا فی شرح
دلائل الخیرات [illegible]

بحرمت این بندهٔ تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و لطفی و کرمی که بوی داری
برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا آنکه میگوید این بندهٔ مقرب را که ای بندهٔ خدا و
ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا
پس معطی و مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده درمیان
مگر وسیله و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف هم اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام
که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه
بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب
دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و
مستحسن باتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات
چیست دلیل بران یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق پس این کلیت نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت
آنکه فایدهٔ استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت انجذاب و مشغولی طاری
شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی درو
نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوب بان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد
کنند که اهل قبور متصرف مستقل هستند و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی
چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است
در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن از آنچه نهی کرده شده
واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری

نداند و خارج از بحث و حاشا از عالم شریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کنند
و این فعل بعمل آرد و آنچه مردم حکایت بسیار از مشایخ اهل کشف استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
کنیم آن را شاید که منکر و متعصب را سودی نکند کلمات ایشان آری مروی و مسنون
در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرائت قرآن است ولیکن درینجا
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد و مر موتی را و استمداد از ایشان هر دو
باشد بر تفاوت حال زائران و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین انتهی و ایضاً فی الترجمة فی باب زیارة القبور و تحقیق ثابت شده
است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان
ثابت و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات بود
یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر
ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس
اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد
خدا دارد دور نباشد و نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
ممات و یافته نشده است دلیلی بر آن و در شرح شیخ ابن حجر مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است بالاتفاق و اما اتخاذ مسجد
در جوار پیغمبری و یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب

قبر

قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت به برکت قرب و مجاورت
مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن انتهی و فی الرسائل العزیزیه استمداد از اولیا
چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنی باستقلال
از ایشان چیزی استمداد نکنند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استعانت باز
طلبیدن امت افراط بسیار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام میکنند بلا اشتباه شرک
جلی است انتهی الفقه فیها استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غائبانه بی شبهه
بدعت است در زمان صحابه و تابعین نبود لکن اختلاف است در آنکه این بدعت
حسنه است یا سیئه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق
است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شو
پس ظاهر جواز آنست زیرا که درین صورت شرکی نمی آید مانند استمداد از صلحا دعا
والتجا در حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق آن صورت خواهد بود و الفقه
فیها سوال بت پرستی مدد از بت میخواست عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست
گفت که اگر شریک خدا دانسته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش
نمایم چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد
مجوئید بار دیگر بت پرست گفت که بنی انسان از یکدیگر سوال می نمایند عالم گفت که
بنی نوع زنده را از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا وغیره مرده
اند قدرت هیچ چیز ندارند بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت
می طلبید باید که از شما هم شرک عاید شود لاقصد چه مقصد و مراد شما از اهل قبور
بیان نمودم مقصد من هم از این صورت کنهیا و کالکا است قطعا هم قوت اهل قبور دارند

نیست و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کشایش حاجات می نمایند میگوییم بسا جا
از بتان هم روای حاجات می شود و اگر میگوئید که بایشان میگوییم که از خدا برای
ما شفاعت بخواهید من هم از بتان همین مستدعا دارم پس هرگاه که جواز استمداد
از اهل قبور ثابت شد پس بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی و غیره
چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنچه را
خبردار باید شد اکنون بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه مدد خواستن
چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع از اهل قبور مدد می خواهند
و پرستش نمیکنند و بت پرستان مدد هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش آنست
که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب ورد سازد یا ذبح جانور بنام
او کند یا خود را بندهٔ فلانی بگوید و هرکه از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها
بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن دو طور
میباشد یکی آنکه مدد خواستن از مخلوق مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و گدا در مهمات
خود مدد می جویند و عوام الناس از اولیا دعا می خواهند که از جناب الهی
فلان مطلب ما را درخواست نمائید این نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده
جائز است دوم آنکه بالاستقلال چیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند
یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزها بی آنکه دعا و سوال از
جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر
اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع
خواهد از دائره مسلمانان خارج میشود و بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را از معبودان

باطل

باطل خود می خواهند و آن را جائز می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان خود
شفاعت می خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می خواهید پس درین
کلام هم دغل و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمی دانند و نه در دل
خود تصور می کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب
کسی را از غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت پرستان در وقت درخواست
مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پروردگار جل و علا
نمائید و مطلب ما را از جناب او تعالی برآرید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود
می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم
از صورت کنهیا و کالکا است نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با ابدان
خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند
و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان اختراع نموده قرار می دهند که صورت
فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این قرار داد افترائی را هیچ
اثری نیست آری حاجت روای بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرماید اینها
می فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب و الخفیات است
حاجات بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از
هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجات
خود را که صغیر السن است میداند و وقتیکه از خدمتگار و دایه چیزی مطلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه
ندارد همچنین است حال بتان بلکه حال قبور نیز موافق قاعدهٔ اهل اسلام آنچه مرقوم شده که لیس مرکا یکه چه از
استمداد اهل قبور ثابت شده بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی و غیره چگونه باز خواهند

پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش استیلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه اهل قبور
معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و استیلا و مسانی موهوم محض اند وجود آنها
معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و استیلا بر تقدیر
وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که بر ایذای خلق بسته اند انهارا
با ارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت است سوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعا
که از جناب الهی عرض کرده مطلب مارا بر آرند و پرستش این چیزها بنابر اعتقاد استقلال
و قدرت ایشان است که کفر محض است وایضاً فیها استمداد با ارواح بزرگان دو قسم است
قسمی آنست که با بزرگان زنده هم مانند آن عمل می آید یعنی دعای ایشان را
اقرب الی الاجابة فهمیده ایشان را واسطه درخواست مطالب خود سازد و
ایشان را مرتبه مجرد توسط و آلیت در ذهن خود جا دهد و مانند عینک پندارد و این
جائز بلا اشتباه و قسمی آنست که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که این اشخاص
در بر آمدن مطلب یا دادن آن مستقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی را
تابع مرضی خود توانند ساخت و این قسم است که عوام به آن استمداد می طلبند و
این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق اصنام خود اعتقاد
نداشتند و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باهل القبور حدیث نیست قول بعضی بزرگی
است و امثال آن [illegible] منها اذا تحیرتم [illegible] الی [illegible] المعارضة فی حل بعض الاشیاء
ومنها فاتركوا الاجتهاد [illegible] هذا القول او شبهه نقل عن
عبد الله بن مسعود و سفیان الثوری ومنها اذا تحیرتم فی الامور الدنیویة و ضاقت
[illegible] الدنيا [illegible] الآخرة [illegible]

انکم الیه صائرون الی ما صاروا و هذا العلم یسهل علیکم مصائب الدنیا و شدائدها تا بجمله بعض
در معنی استمداد از میت انتهی یعنی از انجمله اینست که چون متحیر شوید نظر در دلائل متعارضه
در حلت بعض اشیاء و حرمت آن پس بگذارید اجتهاد خود را و تقلید کنید به آنانکه مرده
اند و این قول یا شبیه آن منقول است از عبدالله بن مسعود و سفیان ثوری و از جمله اینست
که چون متحیر شوید در امور دنیویه و تنگدل شوید بسبب آن پس نظر کنید بسوی حال
اهل قبور چگونه گذاشتند دنیا را و رو آوردند بآخرت و بدانید که شما هم رونده اید
جای که ایشان رفتند و این دانستن آسان خواهد کرد بر شما شدائد دنیا و مصائب
آن شهریان مرده بزیر زمین همیگوید ؟ اگرچه نیست بصورت زبان گفتارش ؟
که زینهار بدنیا و مال غره مشو ؟ چه خواهدت بضرورت گذاشت بگذارش ؟
کذا فی تجهیز الاموات و در مکاتیب رشیدیه مرقوم است استمداد چند احتمال دارد
اول آنکه مدد خواهنده ارواح کاملین را موثر حقیقی در حل مشکل دانسته دعا کند دوم
آنکه موثر حقیقی نداند لکن دخیل در کارخانه حق تعالی و راتق و فاتق آن باین طور شمارد
که خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذاشته است ایشان دوستان و محبان
خود را نفع می بخشند و دشمنان و مبغضان را ضرر میرسانند پس این هر دو قسم شرک
اند سوم آنکه ایشان را اصلا موثر نداند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی را اعتقاد کند و
ایشان را صرف واسطه عرض بجناب الهی پندارد باعتقاد اینکه چون ایشان در وقت
حیات که حالت تعلق بامور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض ایشان
بجناب الهی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تجرد و تنزه از ادناس
بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء در حق اموات از

از احادیث صحیحه ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت باشد برین تقدیر
اگر بعد سماع تضرع اهل حاجت بمقتضای ترحم یا بنظر برارادتی که داعی و ملتجی را است بحد
صاحب قبر حاصل است آن کامل شفیع و ملتجی بجناب الٰهی شود و درین قسم دعا ابدا قبحی
نیست بشرطیکه مضمون دعا چنین باشد که شما بجناب الٰهی شفیع من برای اجرای
این حاجت شوید و اعتقاد ملتجی باین طور مستقر باشد که سوای خدای عز و جل شانه
این بزرگان یکسر مو بکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانید کار ایشان محض عرض بجناب
الٰهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالی و قبول کردن
حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و درینولا بفرموده میر راحت علی صاحب
محدث شافعی روایات جواز استمداد و ما یؤیده جمع کرده ام قریب بست جز کلان
مرتب شده انتهی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متوافره استنباط
جواز استمداد میشود لکن روما للاختصار و حذرا عن الاسهاب بر یک آیت و دو
حدیث اکتفا میرود اما الاٰیة فقوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّٰہ اموات
بل احیاء ولکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات شهدا
از نص قرآنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور ارواح
و بقای آنها بعد از موت در تفسیر بیضاوی مرقوم است و سابقاً تفصیلش مبین شده
و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواح شان را پس در امور متعلقه بروح
از جنس احیا باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از احکام متعلقه روح است پس
درین حکم نیز مثل احیا باشند و در حالت حیات شهدا و التجا استمداد از ایشان
بدعا و التجا در جناب او تعالی نزد مانعین هم تقاضی ندارد پس همچنین بعد موت ایشان

شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استمداد از شهدا جائز شد از غیر ایشان نیز که
باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس اماره باعتبار امانت مقتضیات قوی
بهیمیه در حکم شهدا بودند جائز خواهد شد چراکه مدار استمداد بر بقای مستمد عنه و قرب
منزلت او عند الله است و این معنی غیر شهدا را نیز حاصل میباشد پس از غیر شهدا نیز
جائز باشد کذا فی الرسالة القاسمیة و اما الاحادیث پس از انجمله است حدیثی که بروایت
دارمی ثابت شده قحط اهل المدینة قحطا شدیدا فشکوا الی عائشة رضی الله عنها فقالت
انظروا الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیه کوی الی السماء حتی لایکون بینه وبین السماء
سقف ففعلوا فمطروا مطرا شدیدا یعنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شدید پس شکایت
کردند بسوی عائشه تا دعا کند و علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید قبر
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان تا آنکه نماند
میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب را و سبب در رفع حجاب میان قبر شریف
و آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیراکه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم استسقا میکردند بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد امر
کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران ببارد گویا استسقا کرد
بقبر و در حقیقت استسقا و استشفاع است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در آن
پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقه رضی الله عنها پس باران داده شدند باران
دادنی بسیار بالجمله شفاعت جستن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتادن
شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است مر عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم و خود کرامت اولیا هم معجزه است مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کذا فی

ترجمہ مشکوٰۃ و تقریر استدلال بر مطلوب باین حدیث آنکہ اگر استمداد مظنہ شرک میبود پس این مظنہ در صورت استمداد از قبر آن صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر است زیراکہ از عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت باولیاء اللہ قریب الوقوع است چون ام المومنین رضی اللہ عنہا این مظنہ را از درجۂ اعتبار ساقط کردہ مردم را امر باستمداد از قبر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمودند پس استمداد از قبور اولیاء اللہ کہ مظنہ شرک دران ضعیف تر است بطریق اولی جائز باشد ہکذا فی الرسالۃ القاسمیۃ از انجملہ است حدیثی کہ در حصن حصین مذکور است واذا اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط وقد جرب ذلک یعنی وقتیکہ بخواہد یاری برای گرفتن دابہ یا مطلقا پس بگوید سہ بار ای بندگان خدا یاری کنید مراد مراد از عباد اللہ رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکہ یا اجنہ یا ارواح اولیاء وبتحقیق تجربہ کردہ شدہ است این تخریج طبرانی از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ اذا اضل احدکم او اراد عونا وہو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی فان للہ عبادا لا ترونہم و در ظفر جلیل مرقوم است فرمایا ہی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نی کہ جب کوئی کچھ چیز گم کری یا چاہی مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین مین ہو کہ کوئی نہین ہمنشین اوسکا نہین ہی پس چاہیی کہ کہی یا عباد اللہ اعینونی پس اللہ تعالیٰ کی بندہ ہین کہ تم نہین دیکھتی میرک شاہ نی بعض علماء ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث حسن ہی اور محتاج ہین طرف اسکی تمام مسافر اور مشائخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقدمہ مین اور نزدیک ہی ساتھہ اسکی فتح مقصود بر کذا ذکر الفخر العلی انتہی وطریق استدلال بر مطلوب باین حدیث صاف لائح درخشان است احتیاج ذکر ندارد و دریںجا خدشہ

است جواب مطلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریمهٔ وایاک نستعین که مفید اختصاص
است اول دلیل است بر امتناع استمداد و استعانت از ارواح کاملین لکونه منافیا
لذلک الاختصاص و تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختصه بذات او تعالی که معین
بالحقیقة و مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیه استقلال استعانت متوهم
نیست و نه استقلال بالمستعان به و از همین قبیل است استعانت برای دفع امراض
با دویه و برای دفع تشنگی از آب و استعانت برای تعلم احکام دین و تهذیب نفس از انبیا
علیهم السلام و از اولیا قدست اسرارهم بلکه اگر امعان نظر بکار رود و آشکار شود
که اینهمه استعانت های ناقصهٔ مقیده غیر مستقله شیون و اظلال استعانت مستقله کامله
هستند و مؤید اوست آنچه در تفسیر فتح العزیز مرقوم است در ینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام و اگر التفات
محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانهٔ اسباب و حکمت
او تعالی در ان نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع
نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت
این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی هذا و للتحقیق
مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایاک نعبد رد عقیدهٔ
جبریان میکند و اعتقاد ایشان آنست که بنده هیچ اختیاری ندارد و افعال و حرکات از و
بلا اختیار مانند کار دو چوب و سنگ صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لازم
می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحة الی یوم الساعة و قوله تعالی
وایاک نستعین رد عقیدهٔ قدریان می نماید و ایشان زعمی دارند که بنده اختیار تام دارد

و افعال و حرکات ایشان بایجاد او صادر می شوند و ازین اعتقاد لازم می آید شرک صریح
در کارخانهٔ خدائی هو تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و حق واقعی نصیب اهل سنت و جماعت
است که از افراط و تفریط بمراحل دور اند و سلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پیش میکنند
که خاص تر اینکه بندگی می کنیم و خاص از تو مدد می خواهیم و توسل انبیا می جوییم و اما
حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی مدد حالت حیات تبرک جویند بعد از ممات
نیز بوی تبرک و انتفاع گیرند و در تنبیه الوهابین نقلا عن الکبری مرقوم است من یتبرک بمشاهدته
فی حیاته یتبرک بزیارته بعد وفاته بعضی از مشائخ عظام رحمهم الله گفته اند که یافتیم چهار کس را
از اولیاء الله که تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات در دنیا
داشتند یا زیاده ازان مقصود حصر نیست بلکه آنچه خود دیده و یافته بیان نموده یکی حضرت
شیخ معروف کرخی رح دوم شیخ محیی الدین عبد القادر رح وجه تلقب محیی الدین خان
افاده فرموده اند که یک بار از سیاحت بازگشته رو بجانب بغداد داشتم ناگاه در راه
شخصی چون مریض تباه برنگ کاه رو بمن آورد و دیدم چون نهال خشک سال پیش
من از پا در افتاد و گفت یا سید مرا بدست رحمت بنشان و ازین چشمهٔ حیوان بر من رشحه
بفشان پس او را بنشاندم و رونقی بهم رسید در همین لحظه چون شاخ نورسته گل گل بشکفت و گفت مرا
میشناسی گفتم نه گفت دین محمد توام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا بتو زنده گردانید
و بمرتبهٔ اولی رسانید فانت محیی الدین او را همانجا گذاشتم و رو بجانب مسجد جامع بغداد
آوردم پا برهنه بودم مردی نعلین پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد ازان
بمسجد در آمدم دوگانه نماز گزاردم چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند و تحسین
لقب مرا خواندند اگرچه پیش ازین کسی مرا باین لقب نخوانده بود کذا فی التحفة القادریة و انوار

نوز

نور الدین یوسف رحمه مصنف کتاب بهجة الاسرار در مدح آنحضرت قدس سره قصیده انشا کرده
که چند ابیات آن را درین مقام مع ترجمه اش که از افادات شیخ محمد عثمان بن شیخ
هارون بن شیخ المشائخ شیخ محمد چشتی کشمیری تاریخ شرح سیم رساله زبدة الآثار منتخب بهجة
الاسرار است نقل میکنم شعر سید له فوق المعالی رتبة ، وله المجد والفخار الا فخر ،
یعنی حضرت شیخ سید است از سیدگان که او راست مرتبه بالاتر از مراتب عالیه که در
درک مردم نیاید یعنی مرتبه فوق مرتبه صاحبان مراتب بلند است که دیگر اولیا باشند
که او راست بزرگیها و او راست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند شعر وله الحقائق
والطرائق فی الهدی ، وله المعارف کالکواکب تزهر یعنی او راست حقائق در راه یاوری
یابی و او راست معارف مانند ستاره ها که روشن باشند چه ایشان سر حلقه مشائخ
اند پس در مقامات سلوک و اسرار طریقت جمالتی دارند و برای مستر شدان
قانون می فرمودند شعر وله الفضائل والمکارم فی الهدی ، وله المناقب فی المحافل تنشر ،
یعنی او راست شرائف اوصاف و مکارم در راه یابی در راه نمائی و او راست منقبتها
کمالات که در مجالس اولیا و ملائکه مذکور می شوند شعر وله التقدیم والتعالی فی العلی ،
وله المراتب فی النهایة تکثر ، و او راست تقدم و پیشدستی در علو مرتبه و او راست مراتب
نهایت سلوک که بسیار اند شعر غوث الوری غیث الندی نور الهدی ، بدر الدجی شمس الضحی
بل انور ، یعنی ملجاء خلائق است و مشرف بمرتبه غوثیت باران جود و عطاست نور
رهنمائی است ماهتاب شب چهاردهم است برای رفع تاریکی حرمان و بعد و آفتاب چاشت
است در کمال روشنائی بلکه روشن تر از آفتاب است شعر ما فی علاه مقالة لمخالف ،
فضائل الاجماع فیه مسطر ، یعنی نیست در بزرگی آن حضرت قدس سره هیچ مخالفی را

گفتگوی پس مسائل اجماع در وی نوشته می شوند یعنی بر بزرگی و علای شان آنحضرت قدس سره

اجماع ناس منعقد شده و سوم شیخ عقیلی و چهارم شیخ حیات رحمه الله وفی القلائد لابن الحجر المکی اعلم انه
لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبر ابی حنیفة رح ویتوسلون عنده فی قضاء حوائجهم ومنهم الامام الشافعی
رح قال انی اتبرک بابی حنیفة رح واتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین و
سألت الله تعالی عنده فتقضی سریعا یعنی در قلائد ابن حجر مکی مرقوم است که علما
و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام اعظم ابوحنیفه رح میکنند و برای برآمدن مطالب خود ها
وسیله میجویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن متوسلان هستند
و فرموده امام شافعی رح که با برکت میجویم به امام ابوحنیفه و می آیم بسوی قبر وی
پس چون پیش می آید مرا حاجت دو رکعت نماز نفل میگزارم و از خدا عز و جل مطلب خود
میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا دو سه
روایت که مشتمل بتعظیم علو شان امام اعظم رح است مذکور میکنیم که شنیده را از آن بهره کسی بر
دست دهد پس بدانکه در خزانة الروایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلخی رح
قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفة
رح وصحابه فمن شاء فلیرض ومن شاء فلیسخط انتهی یعنی الله سبحانه اول علم را بجناب
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم عنایت فرموده باز باصحاب آنحضرت باز بتابعین باز بامام
ابوحنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد
ناخوش شود ازین تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین اجمع
الناس کالمجمعین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لترکنا الناس حیاری
یعنی مردمان اتفاق کرده اند برانکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم

فی تعظیم و علو شان حضرت امام اعظم رح

تعلیم مجتہدین گذشتہ را ہر آئینہ بکذا یکم مردمان امتحیر و سرگشتہ و قال الامام النووی فی تہذیب الاسماء واللغات کان فی زمنہ اربعۃ من الصحابۃ انس بن مالک و عبد اللہ بن ابی اوفیٰ و سہیل بن سعد و ابو الطفیل و فی معدن الیواقیت الملتقطہ ان ابا حنیفہ رح قصد العزلۃ فی اول الامر و لبس الصوف و صرف وجہہ عن الخلق و توجہ الی الحق سبحانہ و تعالیٰ فرأی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام و قال لہ یا ابا حنیفۃ ان اللہ خلقک لتحیی سنتی و تنشرہا فی الناس و لا تقصد العزلۃ یعنی امام اعظم ابو حنیفہ رح اول ارادہ گوشہ نشینی نمودند و لباس گلیم پوشیدند و از مخلوقات اعراض کردہ بسوی حق جل شانہ متوجہ شدند پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرمایند ای ابو حنیفہ تحقیق پیدا کردہ ترا خدا تعالیٰ تا زندہ کنی طریقہ مرا و مشہور نمائی آن را میان مردمان و قصد گوشہ نشینی مکن و در منتہی الکلام مذکور است کہ حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیہ و اظہار علمای امامیہ مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی المشہدی در توضیح انوار الحجج الواردۃ لدفع شبہ الاعور مداح ابو حنیفہ ہستند و گفتہ اند کلہم عیال ابی حنیفۃ رح یعنی جملہ فقہا محکوم و زیر دست اویند و بسیاری از اوصاف جلیلہ او علی ما رواہ بعض الثقات در سلک نظم کشیدہ کہ از ان جملہ است

شعر لقد زان البلاد و من علیہا ٭ امام المسلمین ابو حنیفہ ٭ بآیات و اسناد و فقہ ٭ کآیات الزبور علی الصحیفۃ ٭ اما ان صار فی الاسلام نوراً ٭ ابیناً للرسول للحنیفہ ٭ و ما بالمشرقین لہ نظیر ٭ و لا بالمغربین و لا بکوفۃ ٭ انتہی فی المیزان الشعرانی روی عن الامام ابو جعفر شقیق البلخی انہ کان یقول کان الامام ابو حنیفہ من اورع الناس و اعلم الناس و اعبد الناس و اکرم الناس و اکثرہم احتیاطاً فی الدین و ابعدہم عن القول بالرای فی دین اللہ عزوجل انتہی و فی الرسالۃ الرشیدیہ ناقلاً عن التحقیقات الرفیعۃ اما اثبات الاستمداد بحسب اقوال الحکماء فما

بعض من کان من اجلۃ تبعی الاشراقیۃ فی رسالتہ المسماۃ بالالواح ان المدبرات امرا فی کلام اللہ تعالی ارواح الکاملین المفارقۃ عن الابدان فانہا تدبر امور الکمالات وتلقیہا

فی قلوب طالبیہا وتعینہم علی کسبہا کالعقول النیرۃ الخالیۃ عن شوائب النقصان والشرور

یعنی ثابت کردن استمداد از ارواح موافق اقوال حکما پس آنچہ بعضی از تابعان اشراقیہ

در رسالہ مترجم بالواح گفتہ کہ مراد از آیہ کریمہ والمدبرات امرا ارواح کاملین اند کہ

جدا شدہ اند از بدنہا چرا کہ آنہا تدبیر می کنند امور کمالات را والقا می کنند آن

امور را در دلہای طالبان کمالات و مددگاری طالبان می نمایند بر حاصل کردن

کمالات مانند عقول مجردہ نورانی کہ منزہ اند از آمیزش نقصان و شرور و اما

الاستمداد عن الارواح بالادلۃ الشرعیۃ فمبینۃ بقولی وقد ثبت بالادلۃ الشرعیۃ ان

الارواح لا فناء لہا بل تبقی ابدا او تفنی آنا بعد نفخ الصور ثم تدوم علی الاختلاف

الواقع بین العلماء یعنی از دلائل شرعیہ ثابت شدہ کہ ارواح فنا نمی شوند بلکہ ہمیشہ

باقی می مانند یا کہ ایشان را فناء آنی بعد نفخ صور خواہد شد باز علی الدوام موجود

خواہند بود فی البدور السافرۃ فی احوال الآخرۃ لجلال الملۃ والدین السیوطی نقلا

عما قال النسفی فی بحر الکلام قال اہل السنۃ والجماعۃ سبعۃ لا تفنی العرش والکرسی

واللوح والقلم والجنۃ والنار باہلہا من ملائکۃ العذاب والحور العین والارواح انتہی واما

قولہ تعالی کل شیء ہالک الا وجہہ فمعناہ قابل للہلاک وکل محدث قابل للہلاک وان لم

یہلک بخلاف القدیم الازلی انتہی وفی الطریقۃ الوسطی نقلا عما قال الامام الرازی فی

الاربعین لستم قد دللتم علی ان کل ما سوی اللہ فانہ یفنی ویصیر معدوما فالنفس الانسانیۃ

ایضا تفنی وتعدم وحینئذ یعود الاشکال قلنا نحن اثبتنا بالدلیل العقلی ان کل ما سوی اللہ

تعالی فانہ جائز العدم فاما ان ہذا الجائز یقع فانما عرفناہ بظاہر العمومات وتخصیص العموم

الارواح لا فناء لہا

بالدلیل

بالليل جهراً انتهى وفى شرح الصدور واما ما اخرجه ابن السنى عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه وسلم كان اذا دخل المقابر قال السلام عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان البالية والعظام النخرة التى خرجت من الدنيا اللهم ادخل عليهم روحاً منك وسلاماً منا فانه مع ضعف سنده مأول بان المراد بفناء الارواح ذهابها عن الاجساد المشاهدة انتهى وقال المحقق الدهلوى رحمه فى شرح المشكوة قد ثبت فى الدين ان الروح باقية ولها علم وشعور بالزائرين ولارواح الكمل قرب مكان من جناب الحق تعالى كما كان فى الحيوة او اتم من ذلك انتهى فكل من كان اقرب عند الله زلفى يكون قوة حياته فى البرزخ اقوى من حيوته فى الدنيا فى ترتب بعض اثارها وظهور بعض من شعارها پس هركه نزديك تر باشد نزد بارى تعالى از روى قرب ومنزلت قوى تر خواهد بود قوت حيات او در برزخ از حيات وى در دنيا باعتبار مترتب شدن بعضے اثارِ حيات و ظاهر شدن بعضے از علامات آن فاقرب الكل عند الله منزلة سيدنا الامى فداه ابى وامى وبعده الانبياء الآخر فانهم ايضاً احياء يتعاملون بالاحياء معاملة الاحياء كحج بيت الله الحرام كما ورد فى الصحاح واداء الصلوة والمكالمة كما وقع فى ليلة الاسراء پس نزديك تر به نسبت همه نزد خداى تعالى در عزت ومرتبه پيغمبر خدا عليه الصلوة والثناء هستند وبعد آن ديگر انبيا عليهم التسليمات اند پس بتحقيق ايشان زنده اند معامله ميكنند با زندگان مانند معامله زنده با زنده مانند حج كردن خانه كعبه ادام الله شرفها وخواندن نماز وكلام كردن انبيا عليهم السلام با رسول مقبول صلى الله عليه وسلم چنانكه واقع شده در شب معراج وتفصيل اين مقام در رسائل معراجيه معاينه بايد كرد خوفاً للاطناب ذكر نه نموديم وبعدهم ابراهيم بن نبينا صلى الله عليه وسلم فانه ورد بالروايات الجيدة ان له مرضعة فى الجنة كما يكون لاطفالنا فى الدنيا يعنى وبعد از انبيا عليهم السلام

حضرت ابراهیم اند صاحبزاده رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه از روایات معتبره بثبوت
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایه شیر دهنده هست در بهشت چنانچه ملهما شد
مرضعه برای بچه های مادر دنیا و بعده الشهداء فانهم یرزقون بحکم الکریمة ولا تحسبن الذین
قتلوا الآیة و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول
او تعالی ولا تحسبن الذین الآیة دران نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شد فاذا ثبت حیات هؤلاء الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الدنیا
فی ترتب بعض آثارها یعنی پس چون ثابت شد زندگی ایشان در عالم برزخ مانند زندگی
دنیا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم کانوا فیها قادرین علی انجاح مارب
الملتجین الیهم بالدعاء الی الله والتضرع الی جنابه کما قیل شعر اولیا را هست قدرت
از اله تیر جسته باز گردانند ز راه یعنی پس بعد آنکه اینها در حالت حیات دنیا قادر بودند
بعنایت او تعالی جلب قدرته برر واکردن مطالب التجا کنندگان بسوی اینان
بدعا کردن و عاجزی نمودن بجناب خدای تعالی و تقدس فکذا بعد الانتقال من
هذه الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشتد بمفارقتهم عن هذه الدار
الفاسدة وتجردهم عن تعلق المادة ودنوهم من حضرة الحق وتشبههم بالملأ الاعلی
فبالتشبه به یقدرون علی فعال کانوا قادرین علیها فی حال التحقق فان للتشبه تاثیرا
عجیبا فی الاعطاء لا حد بها حکم الآخر یعنی پس همچنین بعد انتقال ازین دار فانی بسوی
عالم برزخ پس بتحقیق این قوت درینجا کم نمیگردد بلکه ترقی می شود بسبب جدا
شدن ایشان ازین دار فاسد و مجرد گشتن ایشان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدا تعالی و مشابه گردیدن اوشان بملائکه پس بسبب همین مشابهت

قادر

قادر می شوند بر فعلهائیکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس بتحقیق برای مشابهت تاثیری

است عجیب در بخشیدن حکم مشبه به بمشبه الا تری ان الخضر علیه السلام لما تشبه بالملائکة

فی الغیبوبة عن اعین الناس ونزول الفیض والبرکات بوسطته فی العالم فصار علمه مغایرا

لعلمنا وفعاله مخالفة لافعالنا وموافقة بافعال الملائکة یعنی آیا نمی بینی که خضر علیه السلام

هرگاه مشابه شدند بالملائکه در غائب شدن از چشم خلائق و فرود آمدن فیض و برکات

بوسیطهٔ ایشان درین عالم پس گردید علم حضرت خضر علیه السلام مغایر بعلم ما و فعال

شان مخالف بافعال ما و فعال ایشان موافقت پیدا کردند با افعال ملائکه چنانچه

وارد است در حدیث صحیح هر که مشابه شد بقومی پس آنکس از ان قوم است فهذا وجه

اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما وعینا و بحسب الشرع واما اثباتها بحسب الکشف فلما

انه قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکملة تنخرط فی سلک الملائکة المقربین

وتصیر بکثرة محبتها به تعالی منظورا فیها بنظر العنایة یعنی پس اینهمه که مذکور شد وجهی است

برائی دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف واما ثابت کردن

قدرت موافق کشف پس بیانش اینست که افاده فرمودند ارباب کشف و عرفان که ارواح کاملین منسلک میشوند در گروه فرشتگان مقربین

و میگردند بجهت کثرت عشق بخدای عزوجل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت

متوجه میکند کالعبید المخصوصة للسلاطین الکرام الحریین بان یومروا بالامور العظیمة فیامرها

الحکیم بالامور الخطیرة فتمتثل کما امرت ولا یکون لها الخیرة مانند غلامان مخصوص پادشاهان

بزرگ که سزاوار اند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید

حکیم مطلق ارواح را بامور کلان بعض ایشان فرمان او تعالی فی الفور بجا می آرند

و نمی باشند اختیاری تا خلاف آن کنند مثل حمل السکینة والوقار من حضرت العزیز

الجبار والقائه في قلوب عباده الاخيار وانقاذ محبته من المصائب اشداد الكبار يعني امور
عظيمه عبارت است از مانند برداشتن اطمینان از بارگاه سلطان حقیقی و انداختن
آن در دلهای بندگان نیک و رها کردن دوستان خدا از مصیبتهای سخت واما بحسب
التجارب فينقل كثير من العقلاء ان بعض الفيوض كان جاريا من اكثر قبور العرفاء فانقطع
من بعضها ببعض الاسباب وجار من بعضها الى الآن فمن الجارية فيضها مزار السيد الاشرف
جهانگیر قدس سره في كچهوچه يمشي اليه الممسوسون ويقيمون مجاورين له اياما عديدة
فيبرؤن باذن خالق الارض والسماء ويرجعون برآء يعني واما اثبات قدرت بحسب
تجربه پس بیانش آنکه اکثر عقلا نقل کردند که بعضی فیض از اکثر مزار بزرگان جاری
بود پس موقوف شد فیض از مزار بعض بزرگان و از بعضی مزار هنوز دروازه
فیض مفتوح است چنانچه از مزار مبارک حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره تا این دم
بسیار فیض جاری است چه جن زدگان آنجا میروند و چند روز در آن مقام قیام
می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلت قدرته و در بیجا سبب
است جلیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر سه قسم اند اول مستغرقین دوم غیر مستغرقین
سوم متوسطین درمیان این هر دو پس کسانیکه در حالت استغراق وصال یافته رحلت
کردند استمداد از ایشان محال چراکه از خود محو اند از غیر مستغرقین البته استمداد و استعانت
متصور است و متوسطین بر دو حال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده وفات
کردند پس حال ایشان مثل مستغرقین تصور باید نمود و اگر در انتهای مرتبه وصال اینها
را کیفیت استغراق حاصل شد استمداد از ایشان ثابت است و آخر موقوف بر تحقیق
این مقام بدون اطلاع بر ضبط الهامات [illegible] موقوف قدرت [illegible]

مقامات اربعه پس محال فمن شاء الاطلاع علی حقیقة الحال فلیرجع الی اسفارهم المسفرة هذا فلتبصر من آیة تبت الرد لمذهب الوهابی الذی یعتقد امتناع الاستمداد من الاموات لانا اثبتنا ان بعضهم کالاحیاء فی قوة الحیوة و کالملائکة فی الافعال فهم قادرون باقدار الله تعالی علی انقاذ ملتجیهم عن المهالک کما کان لیسوغ منهم فی حالة الحیوة و لا یرده شیٔ من ادلة الشرع بل تقبله یعنی و ازین مقام مردود شد مذهب وهابی که اعتقاد میکند که حصول استمداد از اموات درست نیست چراکه ما ثابت کرده ایم که بعضی از کاملین بعد انتقال ازین دار فانی مانند زندگانند در قوت و بعضی از ایشان مانند فرشتگان اند در صدور افعال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرموده که بسبب آن حاجتمندان ملتجیان را از مهلکه ها نجات میدهند چنانچه در حالت حیات نیز همین قسم قدرت ایشان را از بارگاه سلطان حقیقی عنایت شده بود و رد نمی کند این را هیچ دلیل شرعی بلکه ثابت میکرداند او را و اما من یعتقدهم مؤثرین فی الامور حقیقة فلا نزاع لنا معه فی کونه مشرکا فاذا دریت هذه الادلة حق الدرایة لا تبقی لک ریبة فیما ادعینا من اعانة ارواح الکاملین بعد مفارقة البدن علی اسعاف مرام الملتجین الیهم بقدرة الله و اذنه یعنی کسیکه اعتقاد نماید که ارواح کمل در انجاح مطالب و تفصی از مهالک مؤثر حقیقی و قادر تام هستند پس بلاشبه آن کس مشرک است مارا هیچ نزاعی و گفتگوی در مشرک بودن او نیست پس عقلاً و نقلاً و تجربةً استمداد و امداد و برآوردن حاجت ملتجیان بقدرت و حکم او تعالی جلت قدرته ثبوت پیوست و فی شرح المشکوٰة للشیخ الاجل المحقق الدهلوی قدس سره امام شافعی رح گفته است که قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را چه آن مقام متبرک مهبط برکات و انوار است

پس در اسرع اوقات حصول مطلوب متصور و ایضاً فی الترجمة المذکورة سید احمد بن زروق
که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من سؤال کرد
که امداد حی قوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت در امور روحانی قوی تر است
شیخ ابو العباس رحمه الله گفت نعم زیرا که وی در بساط حق و در حضرت اوست و نقل در هر
ازین طائفه بیشتر ازان است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و
اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد و رد کند این را بلکه ازینها اثبات وی
می شود و کما دریت تفصیله انفا و فی المرقاة شرح المشکوة لمولانا علی القاری علیه
رحمة الله الباری لهم فی برازخهم تصرفات و برکات لا یحصی عددها و لا یحصر یعنی مر ارواح
کاملین عارفین را در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و کتاب
انفاس العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سره العزیز
که از ذکر استمدادهای ایشان و پیران و اساتذه ایشان از قبور مجامع النور مملو
است پر است ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید ورزید و از راه مجادله اعراض باید نمود
و داد انصاف باید داد و درینجا چند حکایت ازان یعنی از کتاب انفاس العارفین مذکور
میگردد تا اهل حق را مرتبه حق الیقین بلکه عین الیقین دست دهد پس بدانکه شاه صاحب
ممدوح در کتاب مسطور میفرمایند که چون این فقیر بزیارت مدینه منوره و بقعه طیبه علی
صاحبها الصلوة و التحیة رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه شد
مراتب جذب و سلوک همه از ابتدا تا انتها در نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم طی کرد
آنگاه من این فقیر را بزکی و حکیم ملقب ساختند و طریقه حقه عنایت فرمودند و آنچه در علم
مشکلات داشتم پرسیدم جواب باصواب ظاهر فرمودند اگر آن چیزها در رساله فیوض الحرمین نوشته

نوشته‌اند بجهت خوف اطناب در شرح نیز آن را ذکر نکردیم و بیان طریقه در رساله همعات
میسر شد و نیز دران مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کردی قدس سره عالم بود در فنون
در فنون علم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی ازین فنون تصانیف دارد
و قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طرائق ذوق از انجا اخذ نمود و در ایام اقامت
در شام بروح پر فتوح حضرت شیخ محیی الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود
بر انکه عزم سفر دران وقت کند یا نی شیخ ممدوح را در عالم رؤیای صادقه دید که عبا
از پاپوش او یعنی از پاپوش حضرت ابراهیم کردی رح دور می کنند دانست که با قافله
میسفر نمایند و نیز حضرت شاه صاحب ممدوح در کتاب مذکور رقم فرموده اند که حضرت
مولانا شیخ عبد الرحیم قدس سره چون نزدیک قبر مخدومی شیخ محمد قدس سره
می نشستند میفرمودند که روح ایشان در نماز بمن اقتدا می کند و از من استماع معارف
می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان میفرمودند
که در بلده رهتک بتفرج برآمدم چون ماندگی راه و حرارت آفتاب احساس کردم
بمقبره درآمدم تا انجا دمی استراحت کنم بمجرد درآمدن محسوس شد که دران قبور
آتشی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتم ازینجا زود برآئید
که این مقبره باتش مملوست و نمی پندارم که انجا مسلمانی باشد هندوی که دران صحبت
حاضر بود تعجب کرد و گفت بچه طریق معلوم کردید گفتم بطریق کشف اعتراف کرد که اینها
قبور مسلمان نیستند جوگیان اند که زنده در گور رفته اند و مردم قبور اینها را بهیئت
قبور مسلمانان ساختند و فی القول الجلی فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی الله
محدث دهلوی رح روزی در مرض موت خود بحضرت مولانا شاه عبد العزیز [illegible]

سره العزیز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال شود در عمر ما مثل همین عمر شما بود
و میان اهل الله یعنی برادر خورد من رفیع الدین بود پس ما بر مزار شریف ایشان اکثر
اوقات متوجه بروحانیت شان می نشستیم پس راه حقیقت بر ما کشاده شد ایضاً فیه
عزیزی بخدمت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان
و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام در خود
ادراک مینمایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حتی
یافته نمی شود و سبب آن را در نمی یابم امید وارم که حضرت افاده فرمایند و برین سر
آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعض کاملین ارواح ایشان از قیود بشری
خلاص شده و از آلایش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجه ایشان بسوی ذات بحت و
بی نشان صرف است پس کسیکه بزیارت قبور ایشان رود البته بحال او هیچ تغیر لاحق نشود
مثل شخصی که داخل آینه خانه شود و بنجا هر طرف که می نگرد خود را بیند و بغیر خود پیش چیزی
بنظر نمی آید حضرت سلطان المشائخ قدس سره از جمله این طائفه اند و بعض اهل
ولایت که ارواح ایشان ازان قیود و مجرد نگشته اند و توجه ایشان بالکل بجانب عزت
اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بنحوی از انحا مناسبه بسوی زیارت
کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود با حساس می نمایند و حضرت
مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در تفسیر فتح العزیز در رساله رد و بائی
و در جواب استفتاهای غیر عدیده با تم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شعور و سماع
بلا ارتیاب حاصل است و نیز تخصیص فرموده اند که استمداد از ارواح کاملین بطریق
مطلقه شرک دران نباشد روست و توضیحش در ما سبق ملاحظه باید کرد و حضرت مولانا

رئیس المتکلمین درین باب دفترہا نوشتہ اند و تصریح فرمودہ اند کہ منکر سماع و تصرف اموات اکابر اولیا
صحیح ندارد و مبتدع و ضال است نعوذ باللہ من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ربنا افتح
بیننا و بین قومنا اعنی المنکرین لسماع الاموات والاستمداد عن ارواح الکاملین بالحق و انت
خیر الفاتحین و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ الامین و آلہ
الطاہرین و صحابتہ الانجبین اتباعہ خاتمہ مخفی مباد کہ روایات این شرح از صحف موثوقہ و معتبرہ
مانند تفسیر کبیر و تفسیر مدارک و حسینی و نیشاپوری و معالم التنزیل تصنیف امام بغوی
و تفسیر احمدی و موضح القرآن و فتح الرحمن و تفسیر بیضاوی و مشکوٰۃ المصابیح و مرقاۃ المفاتیح
و حصن حصین و ظفر جلیل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح آن تصنیف
ملا علی قاری و شرح سفر السعادۃ و ترجمہ مشکوٰۃ شریف و مواہب لدنیہ و صحیح بخاری
و شرح مقاصد و شرح طوالع و شرح عقائد عضدی و شرح مواقف و شرح الصدور و
شرح عقائد نسفی و بحر الرائق و شرعۃ الاسلام و نہایہ شرح ہدایہ و فتاوی عالمگیری
و ذخیرۃ العقبی و جامع الرموز شرح مختصر وقایہ و تجہیز الاموات و القراح فی احوال الارواح
و انفاس العارفین و مائۃ مسائل و القشور علی دار السرور و الطریقۃ الوسطی و تنبیہ
و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل عزیزیہ و رسالۂ ہاشمیہ و قاسمیہ و رسالۂ قطبیہ
و رشیدیہ و میزان شعرانی و مدارج النبوۃ و مظاہر حق و ما عداہا من الصحائف المعتبرۃ
و الکتب المعتمدہ استخراج نمودہ بقلم حوالہ نمودیم و نیز در پردہ مباد کہ مجاہد و ابن
عبد البر و ابن عبد الملک و ابن قیم و علامہ قسطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و
علامہ علقمی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامہ قونوی و امام حجۃ الاسلام
غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ محی الدین

غزالی و بحر العلوم مولانا عبد العلی و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و حضرت مولانا شاہ ولی اللہ و شاہ عبد الرحیم و شاہ عبد العزیز و مولوی شاہ عبد القادر و مولانا رشید الدین خان و مولانا حسن علی ہاشمی قدست اسرارہم بالجملہ جمیع حضرات صوفیہ و اکثر مفسرین و محدثین و فقہا قائل شدہ اند باینکہ اموات سلام و کلام زائران می شنوند و ازان آگاہ می شوند چنانچہ تفصیلش در ما سبق مبین شدہ فما تفوہ بہ بعض حملۃ عرش الجہل من انہ ذہب اہل الحق و التحقیق الی ان الموتی لا یسمعون کلام الاحیاء عادۃ و اتفق العلماء من المفسرین و المحدثین و الفقہاء علی عدم سماع الموتی کلام الاحیاء انتہی فہو افک مبین کما لا یخفی علی اہل الحق و الیقین فانصف و کن من الشاکرین حتی یاتیک الیقین قد تمت الرسالۃ

الموسومۃ بالتحقیقات الشامخات فی اثبات السماع للاموات و الملقبۃ بتحصیل الفلاح بسماع الارواح فی الثانی من ربیع الاول سنۃ خمس و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ علی صاحبہا الصلوۃ و التحیۃ و فرغنا عن تحریر ہذا الشرح الموسوم بالتدقیقات الراسخات فی شرح التحقیقات الشامخات و الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح

فی یوم الجمعۃ الرابع عشر من الجمادی الاولی عام
ثمان و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ
النبویۃ علیہ الصلوۃ و التحیۃ

رسالہ سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف کشاف مشکلات دقائق مفتاح مغلقات حقائق تحریر یلمعی مولانا مولوی تراب علی طلحہ اللہ تعالی

صحیح نامہ سبیل النجاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۶	ہ	+	۳۲	۶	نودوے	نووی	۶۱	۱۳	میکنند	میکند
۶	۱	المقبرۃ	فی المقبرۃ	۳۲	۸	نودوے	نووی	۶۱	۱۶	عشی	عشی
۸	۹	اللآل	اللآلی	۳۲	۱۲	تزرُ	تزر	۶۲	۱۸	ازقہم	رزقہم
۱۱	۱۱	مرلو	مراد	۳۳	۱۲	سہت	آنست	۶۳	۱	نبیہا	ونبیی
۱۲	۱	ما	ما	۳۴	۱۲	بل لیس	[illegible]	۶۶	۱۹	العذاب	عذاب
۱۲	۱۴	بشتی	لشتی	۳۵	۱۲	مثل	بمثل	۷۰	۱۳	بثواب	الثواب
۱۴	۴	ساخنی	شناختی	۳۷	۷	باز	از	۷۳	۴	اہنست	الست
۱۴	۱۳	سکرزند	سکیزند	۳۹	۱۸	میرفت	میرفت	۷۸	۱۹	ایہن	ابن
۱۵	۹	مقتفی	مقتضی	۴۱	۱۳	کہ	+	۸۲	۳	بہنسا	بینا
۱۵	۱۹	سہ	سہ	۴۲	۱۸	بزیارۃ	زیارۃ	۸۴	۳	المصابیح	المفاتیح
۲۱	۳	عقد	قد	۴۲	۱۲	مرور	مرور	۸۶	۷	ابن صدقہ	صاحب ابن
۲۱	۴	بزہ	بزان	۴۲	۱۵	بایں	ایں	۸۸	۱	آن	ان
۲۲	۴	فرود	فرود	۴۳	۱۵	آنست	انست	۸۸	۲	الکلابۃ	الکلابۃ
۲۳	۱۰	اخلا	خدا	۴۴	۱	آنست	ہست	۸۹	۱۲	نیستند	نیستید
۲۴	۱۲	بلاکست	بلا کہ ہست	۴۵	۱۷	بسیاز	بسیار	۹۳	۲۴	ہمین	ہمہ
۲۴	۱۲	از	کہ از	۴۵	۱۸	نعمات	نعماتہ	۹۳	۳	وو الثمین	و الثمین
۲۶	۱	وشوبیں	[illegible]	۴۶	۱	الشیح	الکشح	۹۳	۱۶	ابارہا	الباری
۲۶	۱	یہی	ہتی	۵۲	۱۰	لمیتۃ	الموتۃ	۹۷	۵	المسرقۃ	المسرۃ
۲۷	۳	بزدان	برد	۵۶	۱۰	مجہولان	مجہولان	۹۸	۱۶	العقل	العقل
۲۷	۹	الہکم	الحکم	۵۸	۱۵	تقسیر	التقسیر	۱۰۲	۶	درسوم	سوم
۲۹	۴	اولئم	ولئم	۵۹	۳	یقتضی	تقتضی	۱۰۶	۲	وجودہ	الوجودہ
۲۹	۱۷	فی	مالی	۶۰	۱	النیا	النار	۱۰۶	۹	موئد	مؤید
۳۱	۷	تمات	متمات	۶۰	۱۴	ور	در	۱۱۰	۹	فرل	مرل
۳۲	۱	النورۃ	النور	۶۱	۱۳	تعشی	تعشی	۱۱۱	۱	بتوجہ	بتوجہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۹	الہد	اللہ
۱۱۳	۵	بالاتماع	بالاجماع
۱۱۴	۸	مجبوبی	محبوس
۱۱۵	۱	اختصار	اختصاء
۱۱۵	۱۰	تحتب	یستحب
۱۱۸	۱۰	حتبس	اجتبس
۱۲۲	۲	باہشم	بالصم
۱۲۲	۱۹	لاسیع	یسمع
۱۲۷	۷	[illegible]	[illegible]
۱۳۱	۹	الا	لا
۱۳۱	۱۱	لیسمون	لیسمعن
۱۳۳	۹	مقام	منام
۱۳۵	۹	بحقیقتہ	بحقیقت
۱۳۶	۳	الاروح	الاروح
۱۳۶	۳	تعقلہا	تعلقہا
۱۳۶	۱۰	مادہم	مادام
۱۳۶	۱۴	وسیعاد	میعاد
۱۳۷	۱	الموت	الموت
۱۳۷	۸	ہی	ہی
۱۳۸	۱	لاتسد	لاتنبد
۱۴۱	۱۴	الۃ	حالۃ
۱۴۴	۲	ہو	در
۱۴۶	۳	ہست	درست

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۸	۵	لعبادۃ	بعبادۃ
۱۵۰	۱۱	ببعضہا	بعض
۱۵۲	۱۶	انتم	ثم
۱۵۵	۹	بیلۃ	لیلۃ
۱۵۸	۱۰	تا	ما
۱۶۵	۹	وستحسر	مستحسن
۱۶۶	۹	ودمر	مر
۱۷۱	۵	جابل	حبال
۱۷۱	۱۹	امواتہ	اموات
۱۷۵	۷	روود	رود
۱۷۶	۱	رسالۃ	رسالتہ
۱۸۱	۱۰	بودرا	اودر
۱۸۲	۳	لذین	الذین
۱۸۴	۱۸	تحقیق	تحقیق
۱۸۵	۱	اطلاع	الاطلاع
۱۸۶	۱۰	انفاس	انفاس
۱۸۶	۱۸	سن این	ایش
۱۹۱	۱۷	ثبت	بہیت

تمت